دیدار از اندونزی

یادداشت های شماره ی ۱۷۸ تا ۱۹۲ سایت

w3.naria.ir

نوشته ی: ناصر پورپیرار

دیدار از اندونزی

مجموعه یادداشت های سفر اندونزی، در اثر بی دقتی معهود و معمول دوران کهولت، مفقود شد و به باد رفت و حاصل این که نصب اشاراتی به آموزه های حیرت انگیز آن سفر برنامه ریزی شده و مبارک به تعویق افتاد. کوشیدم مضمون آن برگ نوشته ها را دوباره به ذهن آورم، که البته در جزییات، مانند نام های محلی و اسامی راه نماها و طرف های گفت و گو و از این قبیل ممکن نشد، اما به لطف تصاویر دوربین، رجوع به جزییات برنامه ی سفر، که در ای میل مانده بود و نیز چند کتابی که در اندونزی خریدم، اینک با مدد الهی، یادگارهای آن سفر اکتشافی و شگفت انگیز را ارائه می دهم که بیش تر مصور است و از منظر اندیشمندی که به دنبال کشف و درک ارزش و اهمیت و اعتبار اسلام به عنوان تنها راه رستگاری و سلامت اندیشی و همزیستی روان است، خود رساله ای خواهد شد به خواست خدا، در دعوت به بازگشت عمومی به مبانی اسلام، یعنی کتاب جاودانه ی قرآن.



اندونزی کشور پهناور و بس زیبایی است، در منتها الیه شرق جهان و در شمال قاره ی دور افتاده ی استرالیا، با قریب دو میلیون کیلومتر مربع مساحت، که قریب سیصد و پنجاه هزار کیلومتر مربع از ایران بزرگ تر است، کشیده شده در انتهای شرقی اوقیانوس هند، جنوب دریای چین و غرب اوقیانوس اطلس، مشتمل بر جزایر بی شمار که تعداد واقعی آن را حتی دولت اندونزی نیز نمی داند، با آب و هوایی استوایی، مملو از آتش فشان های خاموش و اندک فعال و پوشیده از جنگل های انبوه دشوار گذر، با افزون بر ۲۳۰ میلیون نفوس، که نزدیک به دویست و ده میلیون آن ها مسلمان اند. با مردمی سخت فقیر و خرده معاش، که به اندک امکانات زندگی می گذرانند و در فضایی آکنده از ایمان مطلق و محض به خداوند یکتا، با شادمانی و امید به بازسازی سرزمین شان مشغول اند که قریب یک و نیم قرن جنایت و غارت استعمار گران احمق و سیری ناپذیر هلندی و پرتغالی و انگلیسی و نزدیک به پنج دهه جنگ های بس خونین استقلال، آن را به ویرانه ای از پا افتاده تبدیل کرده بود.

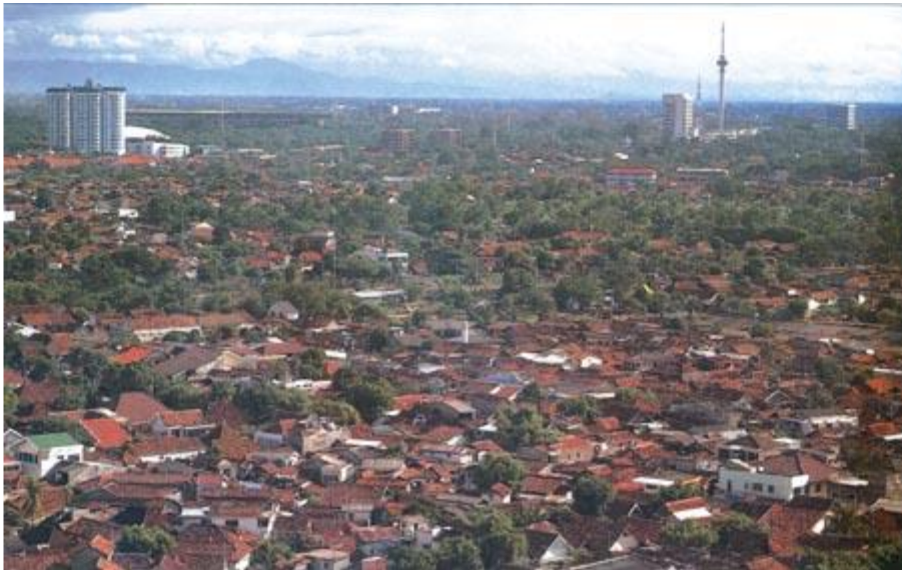


تصویر و تابلوی فقر در میان مردم اندونزی چندان وسیع و به میزانی عمیق است که بیننده را دچار حیرت و ناباوری می کند، چنان که گروه فراوانی از روستاییان

اندونزی، تنها با جمع آوری میوه جات جنگلی فرو افتاده بر زمیـن روزگار می گذرانند و درآمد آن ها از ممر فروش کنار جاده ی همان میوه های گرمسیری به توریست ها و رهگذران، روزانه به کم تر از دو دلار می رسد. با این همه به عنوان پایه و شاهدی بر آن چه از این پس به خواست خدا در این سلسله یادداشت ها خواهد آمد، اجازه می طلبم، پیش هنگام حاصل برخوردم با یک زن و شوهر توریست آلمانی پر سن و سال را، در معبد هندوئیستی پرامبانان در شهر یوگییاکارتا که در محل جوگ جاکارتا می گفتند، بیان کنم که فقدان یادداشت ها ذکر نام آن ها را مقدور نمی کند، اما هر دو استاد تاریخ بودند و دوران بازنشستگی را به سیاحت می گذراندند. با آن ها چند جمله ای از تاریخ به طور کلی و از تاریخ اسلام به اختصار و از خیانت های مولفان تاریخ و محققان دانشگاه های غربی نسبت به حقایق رخ داده در جهان دیروز و امروز و نیز از کثافت کاری های استعمارگران اروپا از جمله در باب همان اندونزی گفتم که منجر به بروز چنان فقر گسترده و دامن گیری شده بود که در برابر چشمان خود می دیدند و به عنوان یک سند مقابله ناپذیر، نسخه ای از تختگاه هیچ کس به زبان انگلیسی را به آنان ارائه دادم و از زبان شان اظهار شگفتی نزدیک به شکوه ای شنیدم که بخشی از یادداشت های در پیش پاسخی به آنان است. می گفتند ما از این که چنین مردم فقیری که تحمل یک روز آنان برای پایین ترین سطوح اجتماعی در غرب قابل تحمل نیست، با چنان آزادی و شادمانی زندگی می کنند که صاحبان عالی ترین دستگاه و دولت در غرب از آن محروم اند، دچار ناباوری شده ایم و تا حدودی احساس بی خبری و حماقت می کنیم. پوزخندی زدم و پاسخی ندادم زیرا مطمئن بودم از درک آن عاجز خواهند ماند ولی به زودی و به امید خدا، در ضمن این یادداشت ها شرحی بر علت احساس خوش بختی عام در میان مردم اندونزی خواهم آورد که موجب خجلت مسلمین در زادگاه این دین بزرگ خواهد شد.



در اندونزی هنوز هم، اگر اندکی در عمق جنگل فروروید شاهد دیدار چنین مردم و حتی بدتر از آن خواهید شد که برهنه ی کامـل انـد و شخصا در شهر بزرگ شورابایا شاهد بودم که مردی از همان مطلقا برهنگان جنگل نشین بدون اندک احساس مزاحمـت و یـا بـرانگیختن حس کنجکاوی و یا انزجار و ابراز عطوفت و خشم، با گردنی افراشته و جثه ای عضلانی در شهر و میان انبوه زن و مرد مسلمان قدم می زد و درست به علت رعایت همان فضای بی اعتنای عمومی از او عکس نگرفتم و قانع شدم که احساس آزادی و ادای احترام به حقـوق رسـما شناخته شده ی دیگران، مردم اندونزی را از تفحصات و تجسس های معمول، که به وفور و از همه جانب و فضـولانه و حتـی جهودانـه در اطراف خود شاهدیم، مصون داشته است. در اندونزی اسلام دین عمومی است و اندک مسیحیان که اغلب پروتسـتان انـد و چنـد میلیـون هندو، از حقوق ملی برخوردارند، دین یهود رسمیت ندارد، یهودیان قانونا در زمره مردم نیستند، حقوق و مراکز آشـکاری ندارنـد و اسـاس روابط ملی به صورت مصوب و در قانون اساسی بر این پنج بنیان قرار گرفته است: ۱. اعتقاد به خدای واحد. ۲. انسانیت و رفتار متمدنانـه.



۳ .یکــپارچـــگی کـــشور. ۴. دموکراســـی و رعایـــت حقــوق وحــدت گرایانــه ی عمومی. ۵. عدالت اجتمـاعی فراگیــر بــرای تمــام مــردم اندونزی. مراتبی که کاغـذی نیست و رعایت تمام بندهای آن را به ویژه از سوی دولت، در همه جا می توان به عیان دید.

اندونزی سرزمینی کاملا نوبنیان است، از زمان استقلال آن به زحمت ۶۰ سال می گذرد، تاریخی کهن تر از سه قرن پیش ندارد و گرچه اینک به مقدار محدود نفت استخراج می کند ولی عمده درآمد مردم بر تولیدات کشاورزی، برنج و سیب زمینی و توتون و تنباکو، صنایع دستی، صادرات ادویه و میوه های گرمسیری و البته صنعت توریسم می گذرد که خود داستان جذاب آموزنده ای دارد. تصویر بالا از جاکارتا پایتخت اندونزی است که چند ساختمان بلند مرتبه متعلق به شرکت های چند ملیتی از میان دریایی از خانه های مفلوک یک طبقه بیرون زده است. مردم اندونزی گرچه برای حفظ عمده ترین رشته درآمد ملی، یعنی توریسم، از به ترین میزبانان جهان اند و از عرضه ی هر خدمت و ادای هر احترام به دیدار کنندگان از کشورشان کوتاهی نمی کنند، اما از برخورد با مسیحیان در نهاد خود شادمان نمی شوند و زمانی که با توریستی مسلمان رو به رو باشند، اشتیاق آشنایی و خوش آمد گویی آنان رنگ دیگری می گیرد.

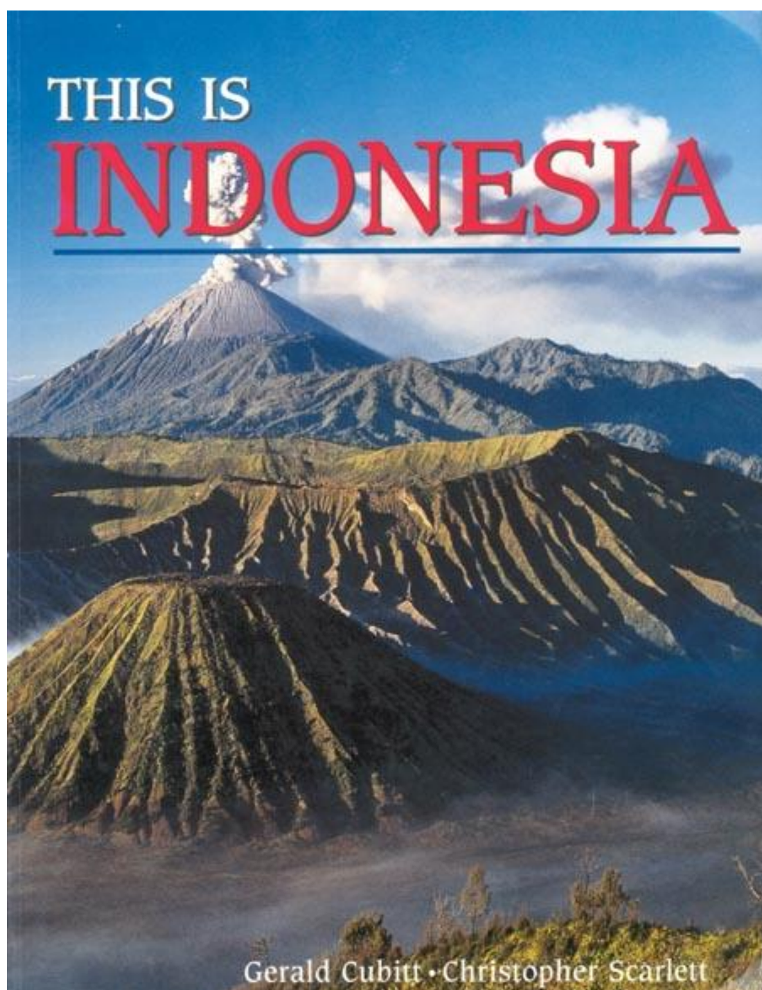
این تصویر معمول محیط زندگانی خانوادگی در اندونزی است که در کنار آب ها و در میان شهر به وفور دیده می شود. امروز گرچه در شهرهای بزرگ اندونزی اتومبیل های گران قیمت آخرین مدل از مارک های مختلف و مشهور در عبور و مرور و جلوه است، که راکبان آن ها غالبا بازرگانان چینی از راه رسیده به آن سرزمین اند، اما عمده ترین وسیله رفت و آمد عمومی مردم، در همه جا، با تعدادی غیر قابل تخمین و تعیین، موتورسیکلت های نوسازی است که عمدتا از کره و ژاپن وارد می شود و جای دوچرخه های دهه های پیش را گرفته است، با چنان تعدادی که در اندونزی عملا حق تقدم عبور و مرور با موتورسیکلت هاست، با راکبانی از زن و مرد و پیر و جوان، که انصافا حقوق عمومی رفت و آمد و قوانین و حداکثر سرعت مجاز را با دقت رعایت می کنند .



در اندونزی هنوز هم خانواده ها پر اولادند و همین رمز دوام ملی و استقامت در برابر استعمارگران و کثرت کنونی جمعیت، علی رغم تاریخ حضور بس کوتاه و خونین مسلمانان مهاجر به آن سرزمین است، داستانی که از فرط شگفتی، شنونده را دچار ناباوری و اعجاب می کند. اندونزی نیز مانند ایران و بسیاری از سرزمین های مسلمان دیگر، به دلایل گوناگون، که به یاری خداوند به آن خواهم رسید، مورخ ملی ندارد و همین امر موجب شده است که



لاشخورهای فرهنگی غرب به ویژه که اندونزی پر جمعیت ترین ترین کشور مسلمان جهان است، بر فراز آن سرزمین پرواز کنند و تخم های بد شکلی به عنوان تاریخ اندونزی بگذارند که درست همانند تاریخ اسلام و ایران، حتی سطری مطلب منطبق بر مسائل اندونزی ندارد و اینک پایه های تصور عمومی جهانیان درباره ی مسلمانان اندونزی را می سازد، که در مقایسه با حقایق آن سرزمین خود شاه نامه هایی دیگر است .



از جمله این عکس روی جلد مشهورترین کتاب مصور نفیس در باب اطلاعات عمومی اندونزی، کاری از جرالد کوبیت و کریستوفر اسکارلت است که با صفحات بسیار و عکس های پر تعداد قصد شناساندن اندونزی را دارد. در این کتاب می توانید مناظر زیبای اندونزی و شمایل تمام حیوانات کم یاب آن، تصاویر متعددی از معابد بودایی و هندوییستی اندونزی در ابعاد و اشکال مختلف، صورتی از گل های محلی و زیبا، کارگاه های متعدد

صنایع دستی و هزار خرده ریز دیگر را ملاحظه کنید، اما در آن حتی تصویری از یک مسجد کهنه و یا تازه ساز اندونزی و یا نمایی از مردم آن در حال انجام نماز جماعت را نمی بینید!!؟ امروز جهانیان اندونزی و مردم آن را از مسیر چنان تحقیقات تاریخی کنیسه و کلیسایی می شناسند که عناوین آن از صدها می گذرد و تنها نام پنجاه نوع آن را در زیر می خوانید، یک مولف اندونزیایی میان آن ها نیست و سمت عمومی مندرجات آن به این جهت کشیده می شود که اندونزی یک کشور در اصل هندوییستی و مورد هجوم مسلمانان قرار گرفته است!!! دروغی که از نور شمع وقیح تر و از کوه دماوند بزرگ تر است .

۱ .تاریخ اندونزی مدرن، مارک رینکف

۲ .اندونزی، جان مگ

۳ .اندونزی پس از ۱۹۴۵، رابرت کریب

۴ .میراث اندونزی، دین و آئین، جی جی فاکس

۵ .اندونزی، یک مجمع الجزایر، چارلز استوارت

۶ .سه چهره اندونزی، تامس و هادسون

۷ .آسیای جنوب شرقی، پیش از تاریخ، پیتر پل وود

۸ .تاریخ آسیای جنوب شرقی کمبریج، پیتر پل وود

۹ .مقدمه تاریخ مجمع الجزایر ایندو ـ مالزی، پیتر پل وود

۱۰ .اندونزی، راسل جونز

۱۱ .اطلس تاریخی اندونزی، کریب

۱۲ .تاریخ آسیای جنوب شرقی، جان نگ

۱۳ .تاریخ آسیای جنوب شرقی، تارلینگ

۱۴ .پادشاهان اولیه، کیت دبلیو تایلود

۱۵ .تاریخ اقتصادی آسیای جنوب شرقی، کنت ار. هال

۱۶ .دین و باورهای عمومی آسیای جنوب شرقی، پیش از ۱۵۰۰ میلادی، جی. جی. دوکاپارین و جی. دبلیو مابت

۱۷ .تجارت دریایی و تشکیل دولت آسیای جنوب شرقی، کنت ار. هال

۱۸ .افول سرپوجیا در تاریخ مالایی، دبلیو والترز

۱۹ .تجارت اندونزی، دبلیو والترز

۲۰ .پالمبانگ و سیربومیا، پیریوس

۲۱ .خانه سازی اندونزیایی، ژان نانیتن

۲۲ .بروبودر، افسانه های ناب بودا، جان میک سیک

۲۳ .بروبودوی ماندگار، ای. جی. برنت کامپرز

۲۴ .تاریخ تجارت در جنوب دریای چین، پیریوی مانگوین

۲۵ .بازارهای جاوه و توسعه تجارت، ژان ونیرمن

۲۶ .پول و کاربرد آن در جوامع جاوه، ژان ونیرمن

۲۷ .تجارت و تشکیل دولت در مالایی، ژان ونیرمن

۲۸ .اوضاع اجتماعی و حکومت در آسیای جنوب شرقی، ژان ونیرمن

۲۹ .تجارت چین با باتاویا، لئونارد بلوس

۳۰ .ریشه های تجارت زمینی و دریایی در آسیای جنوب شرقی، لئونارد بلوس

۳۱ .بحران قرن هفدهم در آسیای جنوب شرقی، آنتونی وید

۳۲ .بحران عمومی قرن هفدهم، جفری پارکر
۳۳ .تاریخ جاکارتا، سوزان ابیاسکم
۳۴ .کمپانی غریبه، لئونارد بلوس
۳۵ .بازار بزرگ شرقی، هتر ساترلند
۳۶ .دولت و سیاست در جاوه باستان، سومارساید
۳۷ .مدیریت و تزلزل سیاسی در آسیای جنوب شرقی، جی. سی. شوتن
۳۸ .هند هلند، جی. اس. فوریتوال
۳۹ .رسمیت و .. ، سیاست استعماری، کارل پلرز
۴۰ .کاپیتالیسم و مقابله با آن در سوماترا، آن استولز
۴۱ .فتح استعماری و بستر سازی توسعه، آلتونر کران
۴۲ .اندونزی، گزیده اسناد، سی. ال. ام. پندرز
۴۳ .تاریخ اقتصاد اندونزی در عصر استعمار هلند، آن بوت
۴۴ .راه خروج، جان اینگلسون
۴۵ .ظهور کمونیستم اندونزیایی، روت مک وی
۴۶ .ملی گرایی و انقلاب در اندونزی، جورج کاهین
۴۷ .جاوه در دوران انقلاب، بندیکت آندرسون
۴۸ .انقلاب ملی اندونزی، آنتونی رید
۴۹ .تولد در آتش، کولین وایلد و پیتر کری
۵۰ .تفکر سیاسی در اندونزی، هربرت تیبت ...

اگر در بیان برخی از مدخل ها به جزییات می روم و تفصیلاتی می آورم که به نظر مزاحم می آید، قصدم آن است که مقدمات کاملا عرضه و اجزاء پازل به تمامی یافت شده باشد. مثلا تکرار دشواری زندگی عمومی در اندونزی از باب دریافت پاسخی است بر پرسش آن زن و شوهر آلمانی که با حیرتی واضح علت سرخوشی ملت اندونزی را در عین فقر مطلق می پرسیدند. رمزی که همانند آن راز که چرا تمام نظامیگری و مجموع سازمان های اطلاعاتی غرب، پس از شش سال آدم کشی و جنایت مستمر، هنوز نتوانسته اند قبایل افغانستان و جوانان فلوجه را آرام کنند، بر اهالی کنیسه و کلیسا، همچنان نامکشوف خواهد ماند.

در اندونزی جرم های اجتماعی و حتی تصادفات رانندگی بسیار اندک است و در مطبوعات و یا رسانه های تصویری، از آن فجایع انسانی که در مراودات اجتماعی غرب و کشورهای شبه اسلامی کنونی هر روز کثیف تر و بی رحمانه تر و بیمارگونه تر و همه گیرتر می شود، به ندرت خبری منعکس است. در انتهای یک روز و در حوالی ساعت ۹ شب محتاج به پول محلی شدم که به علت فقدان یادداشت های راه نما، حالا دقیقا نمی دانم در کدام شهر بود. از راننده ی تاکسی پرسیدم آیا در این موقع شب مرکزی برای تعویض پول پیدا می شود؟ مرا به خیابانی فرعی و کم رفت و آمد برد و مقابل دکه ای ایستاد که زن شکم برآمده و لااقل شش ماهه حامله ی کند حرکتی، آن را اداره می کرد که کودک خرد سالی نیز به او آویزان بود. پول درشتی قریب ۵۰۰ یورو برای تعویض به او عرضه کردم، کشوی میز مقابل پیشخوان را بیرون کشید که مملو از ردیف هایی از انواع اسکناس های شناخته شده بود. با ماشین محاسبه کرد و تعویض انجام شد. به تاکسی که برگشتم از راننده پرسیدم: این زن تنها، در این مکان خلوت، هراسی از سارقین ندارد؟ پاسخ داد: این جا یک سرزمین اسلامی است و با خنده گفت: تگزاس آن طرف دنیا است!



کارخانه سیگار سامپو ارنا

این نمایی از یک سوم سالنی است که در آن صدها دختر جوان اندونزیایی در محیطی اشباع از بوی توتون و در کارخانه ای به جای مانده از دوران استعمار هلندی ها، هنوز هم به شیوه ی قرن پیش مشغول تولید سیگارهای ارزان قیمت اند. کار شاق کمر شکنی که هشت ساعت کامل و در برابر دستمزدی واقعا ناچیز انجام می شود. دست مزدی که ثابت نیست و مستقیما با میزان تولید مرتبط است. آن تلاشی را که این دختران جوان برای آماده سازی بسته های بیش تر سیگار به کار می برند هرگز فراموش نمی کنم و آن تصاویری را که چارلی چاپلین در فیلم عصر جدید ارائه داده است، در برابر کار صبورانه ی این دختران اندونزیایی، می توان به حساب ساعات فراغت کارگران آن فیلم گذارد!



به عکس های بالا دقیق شوید که حداکثر تلاش برای رسیدن به تولید بیش تر را نمایش می دهد. سرعت دست های این دختران جوان به اندازه ای است که دوربین کاملا اتوماتیک دیجیتالی فلاش دار، با سرعت یک دویست و پنجاهم ثانیه نیز قادر به ثبت یک لحظه ی بی حرکت دست های شان نبوده است! آن ها در هیچ حالتی از میز کار خود چشم بر نمی داشتند و در برابر درخواستم برای عکاسی با باز ترین حالت صورت لبخند می زدند. همین دختران له شده در زیر بار زحمتی گران و غیر قابل تحمل، هنگام خروج از محل کار، چنان شادمانه می خندیدند که گویی از مهمانی باز می گشتند. آیا واقعا ریشه این آرامش خیال در مردم نادار اندونزی در چه عاملی نهفته است؟



اندونزی کشور بسیار جوانی است، تجارب طولانی در بازسازی های اجتماعی و روابط بین المللی ندارد و در آشفته بازار موجود جهان که تمام ملت ها را به شتابی بی نهایت ابلهانه برای رسیدن به کاروانی واداشته، که کسی نمی داند عازم چه مغاکی است، اندونزی هم ناگزیر جرس خود را می جنباند و به نظر می رسد اندک اندک و به گونه ای نامحسوس به همان عوارضی دچار می شود که از کره تا قلب آفریقا را کرم زده کرده است: بیماری تطبیق اقتصاد ملی و حتی بومی با احکام جهانی شدن!!! و در این میان شیادی های معمول کنیسه و کلیسا در اندونزی که مطابق معمول رد پای تضعیف جهان اسلام را دنبال می کند، در اندونزی هم، شاید بسی تیزبینانه تر دنبال می شود، که تنها با یک گوشه و نمونه ی آن آشنا می شوید.

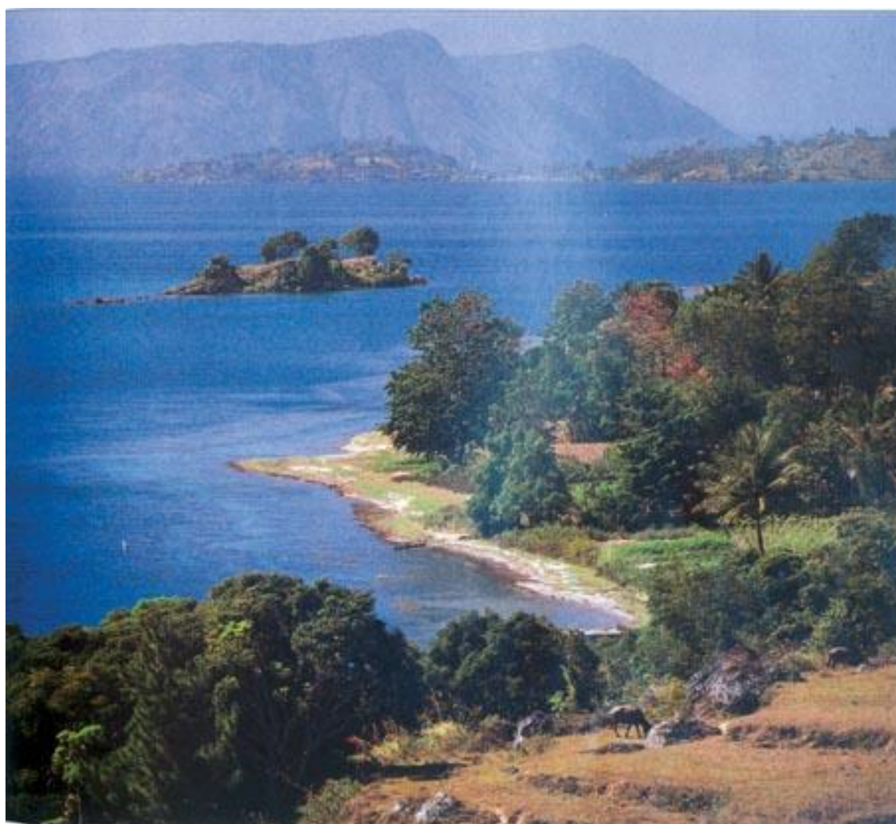


زیبایی ها در طبیعت اندونزی قابل توصیف نیست، دنیای دیگری است از چند هزار جزیره ی استوایی محاط در میان آب های عریض بین المللی، کوه های آتش فشان و جذابیت های منحصر به فرد حیات وحش، که یکی از جزایر آن هم، بالی در انتهای شرقی مجمع الجزایر اندونزی است، با ۵۵۰۰ کیلومتر مربع مساحت، جزیره ی نسبتا کوچکی است که هیچ امتیاز طبیعی و اقلیمی و انحصاری بر دیگر جزایر اندونزی ندارد، جز این که مرکز تجمع معتقدان به هندوییسم دراندونزی سراپا مسلمان است.



منظره ای از سواحل مانادو در سولاوسی

«از جمله اقلیت های مذهبی دیگر اندونزی هندوهای بالی هستند که شمار آن ها به ۳/۷ میلیون می رسد. آنان **در قرن اول میلادی** به این جزایر راه پیدا کردند و تا ظهور اسلام در جاوه سکنی داشتند، ولی پس از تسلط اسلام بر جاوه به مشرق و جزیره ی بالی مهاجرت کردند». (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد دهم، ذیل اندونزی، ص ۳۵۵)



چشم اندازی بر دریاچه توبا پهناورترین دریاچه دهانه ی آتش فشان جهان که در بالاترین نقطه ی مجموعه ای از آتش فشان های ماقبل تاریخ پدید آمده است.



بزرگ ترین باتلاق جنگلی ایریون جونگ نزدیک آمباماپار

هرچند به زحمت می توان حضور ۳/۷میلیون هندو در بالی کوچک را پذیرفت که بخش بزرگی از آن در اختیار جنگل های انبوه است، ولی بدون شک جزیره ی بالی را می توان مرکز تجمع تمام معتقدان به هندوییسم در سراسر اندونزی دانست. این که هندوهای اندونزی در ۲۰۰۰ سال پیش و خدا می داند با چه وسیله ای، از اوقیانوس گذشته و وارد آن سرزمین شده باشند، به شرحی که انشاء الله بیاورم، از شوخی های معمول آن بررسان اوضاع تمدن آدمی است که به طور معمول در زوایای کنیسه و کلیساها زیست می کنند.

منظور از این گونه درفشانی های توطئه گرانه القای این شبهه است که مسلمین اندونزی غاصبان و وارد شوندگانی بر آن سرزمین اند که بقایای صاحبان اصلی آن، یعنی هندوان را پس از کشتارهای کافی، به جزیره ی بالی عقب رانده اند!!! مطلبی که درست همانند حمله ی اعراب مسلمان به ایران خالی از سکنه، مایه ی تفریح هر خردمند آگاهی است.



مردم بالی مشغول به کار روزانه در میانه ی قرن بیستم

این تصویری نسبتا قدیمی از سواحل جزیره ی بالی در قریب ۶۰ سال پیش است، با ماهی گیرانی که در ساحل مشغول به کارند و همان خانه های فکسنی معمول در سراسر اندونزی. برای تشخیص این که مردم بالی در زمان برداشتن این تصویر هندو و یا مسلمان بوده اند، راهی در مقابل ام گشوده نیست، اما به هر حال بالی امروز سرزمینی است هندوییستی که عمده ترین مرکز توریستی شرق دور است و تقریبا تمام تبلیغات جهانی در حوزه گردشگری و سیاحت، مشتاقان دیدار از زیبایی های اندونزی و بل جهان را به آن سو گسیل می کنند، به گونه ای که بخش اعظم جهان گردان پول دار دنیا، نه به اندونزی، که مستقیما به جزیره بالی پرواز می کنند که هیچ یک از توصیفات در بوق شده در باره ی طبیعت آن را به چشم ندیدم، جز این که دختران نوجوان و هندوی بالی، خود را برای مدت مورد درخواست مسافران غالبا مسن، به عنوان راه نما و خدمت کار، به صورت شبانه روز کرایه می دادند. بدین ترتیب گرچه به

هر حال دولت اندونزی از حاصل رفت و آمد توریست بهره ی ملی لازم را به دست می آورد، اما بخش اعظم و اصلی درآمد حاصل از توریسم در اندونزی، سهم سرمایه گذاران غیر مسلمان آن کشور می شود، که در بالی متمرکز شده اند!!!



و این تصویر امروزین همان ساحل است با مسافرانی که از تمام جهان در آن جمع می شوند و پیش خود گمان دارند که از زیبا ترین نقطه ی عالم دیدار کرده اند. در حالی که مثلا منطقه ی ویلایی توساری در میان راه ملانگ به برومو، که سراسر از میان جنگل های بکر استوایی و چشم انداز پر تنوع و جادویی و هوایی کوهستانی شادی برانگیز می گذرد و مانند تمام سرزمین اندونزی به سواحل نزدیک است، از تماشایی ترین نقاط جهان است که زیبایی های آن به هیچ نسبتی با بالی قابل مقایسه نیست. خنده دار ترین بخش این ماجرای هندوییست های اندونزی که در بالی جمع اند، این که عالی ترین و مشهورترین تمپل ها و معابد هندوییستی اندونزی و بل جهان، در بخش مسلمان نشین اندونزی دیده می شود و نه در بالی هندوییستی!!؟ داستانی که از بی حیایی بی مرز فرهنگ و تاریخ سازان غرب و در راس آن ها سازمان به اصطلاح فرهنگی یونسکو حکایت می کند که به امید خداوند به شرح آن خواهم رسید.

اگر به اشاره بگویم که یادداشت های اندونزی ادامه ی تاریخ شرق میانه و مرتبط با بررسی های نهایی در باب صفویه و عثمانی است، احتمالا کسانی دچار ذهنیات گوناگون مثبت و منفی خواهند شد که راه به سرمنزل درستی نخواهد برد و از مسیر همین ملاحظه است که این یادداشت ها را به مبادی گوناگون در زندگانی مردم اندونزی می کشانم تا یکدستی روش و همه گیری آرامش در سرزمینی ثابت شود که جز خداوند و قرآن را ملاک روابط اجتماعی و رفتارهای عمومی نمی شناسند و در این مرحله به اختصار توجه دهم که دشمنان مستقیم مسلمین، که همان اهل کتاب پیشین و حاشیه سازان مکتب کنیسه و کلیسایند و خداوند هرنوع مراوده و گفت و گو و مسامحه و ملاحظه کاری در باره ی آن ها را مردود و مذموم شناخته، بدون کم ترین ترحمی هر نوع یورشی در فصول مختلف دینی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی به هر تجمع اسلامی را مجاز و مباح دانسته و با هر تلاش میسر، در انحراف افکار نسبت به حقایق هر حوزه ای می کوشند که جماعتی از مسلمین در آن جمع شده باشند.

از میان ۲۳۰ میلیون جمعیت اندونزی، که در شاخه ی شرقی شاهراه مواد مخدر جهان قرار دارد، قریب ۲/۵ میلیون، اندکی بیش از یک درصد نفوس، آلوده به مواد مخدرند. صاحب نظران سیاسی و فرهنگی در اندونزی سرمنشاء این آلودگی را وابستگی اقتصاد اندونزی به صنعت توریسم می دانستند و معتقد بودند هجوم قابل توجه گردشگران از چهار گوشه ی جهان، معضلات گوناگونی در یکی دو دهه ی اخیر، در مقابل کارگردانان امور در اندونزی قرار داده اند، که در صدر آن انتقال مواد مخدر به داخل کشور، ایجاد زمینه های انحراف در لایه بس نازکی از جوانان مسلمان و بالاخره ازدیاد فساد در طبقات اداری آن کشور شده است. آن ها می گفتند برنامه ریزی بسیار جدی، نخست برای امحاء فساد در میان طبقات دیوانی و سپس ریشه کن کردن اعتیاد در حال اجرا است و در ترمینال های اصلی دریایی و هوایی اندونزی، تابلوهایی به چند زبان مختلف، به لحنی تند و حتی خشن، بی ملاحظه ی اتیکت های مهمان نوازی و از این گونه تعارفات، با مضمون زیر نصب بود: «جزای هرکس که به اندونزی مواد مخدر وارد کند، مرگ است». در عین حال با وجود چنین جمعیتی از معتادان، هرگز در میان مردم اندونزی و در جریان عبور از خیابان ها، با چنان چهره هایی مواجه نمی شوید که تابلوهای فراوانی از آن ها را در ردیفی از متنوع ترین گروه های اجتماعی، از گویندگان و دوبلورها و شومن های تلویزیونی تا هنرمندان و سیاستمداران و نصیحت گذاران و مردم اداری و مال دار و وامانده، در همه جای سرزمین مان شاهدیم.



این تصویر یک هنرمند باتیک کار اندونزیایی است که برای چاپ در روی جلد یک کتاب نفیس در موضوع باتیک، به صورت تبلیغاتی آراسته اند. او درست مانند اثری که هنرمند نقاش بر بوم باقی می گذارد، مشغول تبدیل قواره پارچه ی سفیدی به یک طرح باتیک است که در درجات مختلف مرغوبیت ماتریال و نحوه ی اجرا، در میان طبقات مختلف مردم اندونزی، به خصوص در مراسم و مهمانی های خانوادگی و یا رسمی واداری مورد استقبال و استفاده است و برای زن و مرد و کودک و پیر و جوان نه فقط محدوده و منعی ندارد، بل همانند البسه محلی هر کشوری، کاربرد آن، نشان تعلق به ملت اندونزی است. باتیک اندونزی نسبت و





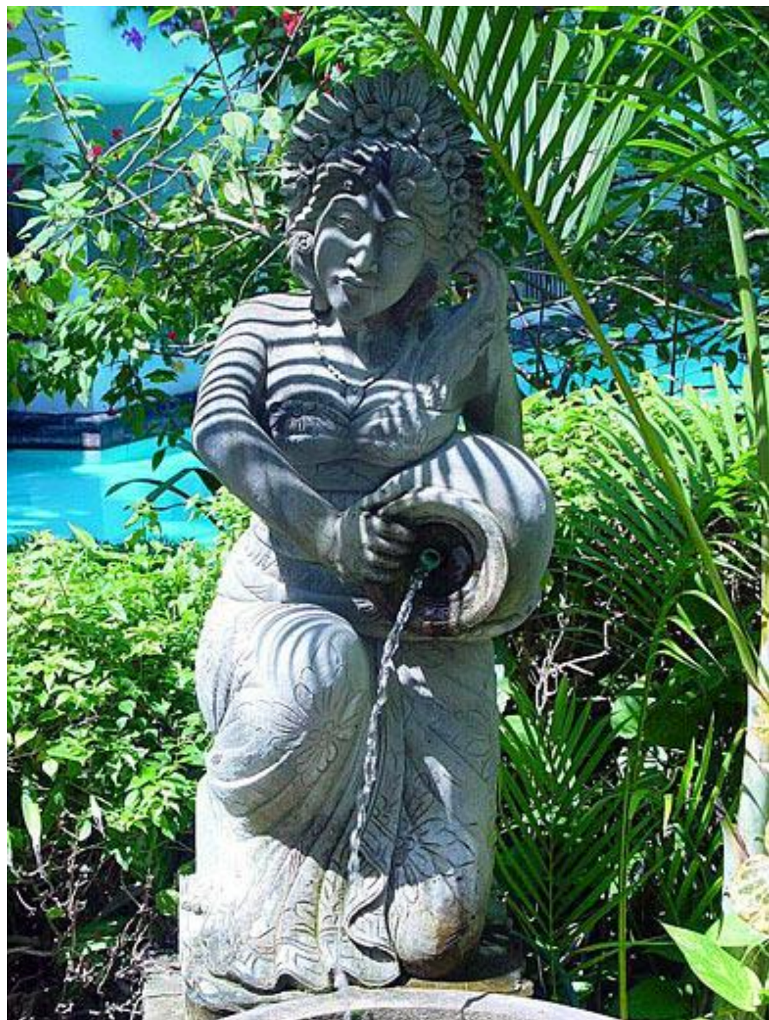



ارتباطی با «قلم کار» ایران ندارد که یک دو انگ ثابت را با یکی دو رنگ بازار پسند در این جا و آن جا بر پارچه می کوبند و سفره و پرده و رومیزی باسمه ای و تکراری دیگری از آن می سازند. هر باتیک کار اندونزیایی، هنگامی که رول پارچه ای را با نقش و رنگی که در ذهن آماده دارد، با کاری ظریف و دقیق، به تابلویی طویل تبدیل می کند، در واقع نمونه ای نادر و یونیک از این صنعت و هنر ارائه می دهد که هیچ کس و حتی خود وی قادر به تکرار آن نیست. در میان این آثار هوش ربا، به ویژه آن ها که بر پارچه های ابریشمین نقش بسته اند، به ابراز خلاقیت هایی در پرورش گمان مواجه می شویم که بی هیچ فاصله ای مجری آن را به نقاشی کامل و ماهر مبدل می کند.

این ها اندک نمونه هایی از میلیون ها حاصل دست و ذهن زنان و مردان اندونزیایی در چند دهه ی اخیر است، که اینک قطعاتی موزه ای شده اند و هیچ قسمتی از آن ها حاصل کوبیدن انگ نیست و هر نقش و رنگی را از مجرای کیسه ای همانند تیوپ رنگ، که محتوای موم و صمغ حرارت دیده و رنگینی است، بر پارچه ی سفید و یا زمینه دار نشانده اند، که ذهنیت فی البداهه استاد کاری، پیچ و خم آن را هدایت کرده است. باتیک کار اندونزیایی در برابر خود نقشه و الگویی ندارد و خطوط و نقوش و فرم های بس درهم تنیده و دارای منطق حجم و توازن و همآهنگی رنگ را، با زمینه ای منطبق می کند که تنها در تصورات زیبا شناسانه و معتقدات شخص او شکل می گیرد. باتیک اندونزیایی در کثرت خود رو به نمایش فضای طبیعی و نباتات و گل ها و پرندگان و میوه های جنگلی دارد، که گاه با نمای ناتورالیستی و گاه هم در شمایل آبستره ظهور می کند. این گوشه ای از کارگاهی است که غالبا برای توریست ها باتیک های ارزان قیمت می زنند. در این جا از دخترکان نو دست کم تر نشان است و با چهره های درهم شده ای مواجهیم که سال های قابل اعتنایی را در بار آوردن این یا آن طاق باتیک صرف کرده اند. لباس چند تن آن ها، از پارچه های تولیدی همان کارگاه است، که نظایرش را در بخش فروش عرضه می کردند. در این جا نیز همانند آن بنگاه تولید سیگار، دشواری کار قابل لمس بود و حوصله و دقت و مهارتی می طلبید که از حجم معمول و متعارف و قابل تحمل فراتر می رفت. فضای تنفسی این محیط کار نیز سالم



نبود و فشار زحمتی بدون مکث حس می شد، که ذره ای بر آمادگی شادمانه ی آن ها برای برخورد با دیگران اثر نداشت. فرآوری باتیک را نمی توان با بافت قالی مقایسه کرد، که غالبا یک کار جمعی است، حاصل مهارت مکانیکی در انجام عملی تکراری و بی نیاز به ابداع، زیرا قالی باف از نقش و رنگی تبعیت می کند که پیشاپیش آماده شده و بافنده در آن سهمی به عهده ندارد. به همین دلیل هنگامی که با فرآورده های گلیم و گبّه رو به رو می شویم، که بافته هایی فی البداهه اند، در بیش تر نمونه ها، با تکرار نقش و رنگ و ضعف در طراحی و تفکر هنرمندانه و انتخاب رنگ مواجهیم.



سراسر بالی را، بی شمار مجسمه های سنگی، که از اجزاء باور های هندوییستی است، می پوشاند. در ورود به خانه و محل کار و رستوران و مراکز نمایش و هتل ها و معابد بالی، از گام نخست تا پایان راه، در هر چند قدم، یک مجسمه ی سنگی که سمبلی در موضوعی از عقاید هندوییستی و یا بودایی است، به شما چیزی را یاد آوری می کند که برای اهل آن به عنوان تذکری برای تذکیه شمرده می شود. چنین مجسمه هایی، در منازل شخصی، اعم از اشرافی و معمول، سر به افراط می زند و به معنای صحیح و صریح از دو سوی ورودیه تا تاقچه های اتاق و مسیر گذر از باغ تا چینه های حیاط و قرنیزها و لبه های پشت بام را

تسخیر کرده اند. در بالی بازاری است از آن حجاران، با بدون اغراق چندین میلیون دست تراش گوناگون، از انواع الهه های هندوییستی و فیلان در اندازه های مختلف و مرغان و پرندگان ناشناس و غریب و مارهای گوناگون و میمون های منفرد و زوج به زوج و هرچه بخواهید شیوای خندان و در حال نمایش افه ای از حرکات رقص و بی حساب تندیس های بودا که از حجم کف دست تا به بلندای یک اشکوب ساختمان آماده شده است. بازار حجاران بالی شهر جدا گانه ای است که گردش در آن از دیدار مستقیم از هر باغ وحشی متنوع تر و برای آشنایی با حیوانات مفید تر است. الهه ای که در تصویر بالا مشغول بذل آب است، تنها یکی از چندین مجسمه ای است که در گذر مشجر حیاطی نیمه اشرافی بر سر راه ایستاده بود. پیکر تراشی استادانه ی این مجسمه با لبخند پر ابهامی که در آن صورتی دو جنسیتی منعکس است، علاقه مندی صاحب هندوییست این باغچه و سرای را به باورهای دیرینه ی خود به خوبی اعلام می کند.



و این هم یک نمونه ی دیگر، که با نمایش آن، مقدمه ای می چینم تا به امید خدا به یکی از اساسی و اصلی ترین مباحث مربوط به اندونزی وارد شوم. در بالی بحث مورد نظر را در محفلی از چند راه نمای رسمی و تحصیل کرده و کار کشته گشودم و با التماس آنان رو به رو شدم که از طرح عمومی آن درگذرم، که شرح مستقیم و مبسوط آن را پیش خواهم کشید، اگر خواست خداوند در میان باشد. حاصل این که از زمان نصب تندیس این دیو شریر، در مهتابی خانه ای در بالی نیز چند سالی بیش نمی گذرد، که در آغاز مانند آن مجسمه پیشین جلای سنگ نوتراشی را داشت، اما در کم تر زمانی چنان خزه های آسیب رسان در زوایای آن رشد کرده که به یک اثر باستانی شبیه تر شده است. در اندونزی میزان بارندگی به لاینقطع نزدیک است و رشد غیر قابل کنترل خزه ها، هر گوشه ای را به زودی از شمایل معمول خود تهی می کند. وانگهی اغلب سنگ ها در اندونزی از منابع آتش فشانی برداشته می شود، در اصل متخلخل و اغلب در خمیره سیاه رنگ است و زمینه ای آماده برای قبول هاگ های خزه ساز موجود در جریان هوا را فراهم دارد. بدین ترتیب سنگ های تراش خورده در اندونزی به زودی صورتی آسیب دیده از گذر زمان را به خود می گیرد که در عین حال مهارت حجاران و استاد کاران بالی، چنان که در سیمای این دیو سنگی منعکس است، در انطباق آن ها با نمونه های موجود در معابد هندوییستی بالی نقش بزرگی بازی کرده است. به گونه ای که نمی توان معین کرد که سیمای بودای سنگی معابد اندونزی استادانه تر تراشیده شده، یا آن چه که در راسته ی سنگ تراشان بالی می فروشند؟

پیش از این بیان شد که مکتوبات غربیان در باب تاریخ اندونزی نیز، همانند تالیفات آنان درباره شرق میانه، مشحون از افسانه های شاه نامه واری است که عقل به اجزاء آن پشت می کند و جز بیماری گمان پروری و خیال پرستی نمی زاید. هنگامی که به روال و رویه ی جاری در زمینه ی چنین تالیفاتی باریک می شویم، به نکته ای بر می خوریم سخت روشنگر، که هر متعصب افسون زده ای را، از خواب گران یکی دو قرن اخیر بیدار می کند: مولفان منتسب به کنیسه و کلیسا، بر لوح آن سرزمین های اسلامی، که هر یک به سببی فاقد پیشینه ی تجمع انسانی بوده اند، همچون صفحه و صحنه ی سپیدی به دل خواه خویش متن گذارده و نقش کشیده اند، زیرا فقدان و نبود دیرینه و دانایی، که با نادرستی چنین دست آوردهای فرهنگی من درآوردی درافتد، به آن ها میدان داده است تا به سهولت دست پخت خود را به خورد مردمی دهند که سرگذشت دیگری برای خود نمی شناخته اند. چنین تاریخ نویسی هایی، برای شرق میانه ی خالی از انسان صاحب تاریخ، به سبب وقوع پوریم، برای ترکیه ی خالی از انسان تاریخی، به علت طوفان و در اندونزی انجام شده است که آثاری از حیات بومیان دورتر از سه قرن قبل نیز در خود نگه نداشته است.

«تا **اواسط قرن سیزدهم میلادی** فقط بخش های شمالی سوماترا، پرلاک و سپس پاسای، پدیر و آچه، مراکز مسلمان نشین اندونزی بودند. تاجران مسلمان ایرانی و گجراتی مدت زیادی در سواحل جاوه شرقی زندگی می کردند اما فعالیت کمی برای معرفی دین خود به ساکنان بومی انجام می دادند. با تاسیس ملاکا، از مهم ترین مراکز تجاری آسیای جنوب شرقی، ورود اسلام به اندونزی جدی تر شد. این بندر در **اواخر قرن چهاردهم میلادی** توسط پرنس پارامس وارا از نوادگان پادشاهان سلسله سری وی جایان که نیروهای ماجاپاهیت در پالم بنگ آن ها را سرنگون کردند، در باریک ترین قسمت تنگه ملاکا تاسیس شد. از یک قرن پیش از آن، به خاطر **مزاحمت دزدان دریایی** و محدودیت روابط تجاری، بارگیری و حمل و نقل از طریق دریا در این قسمت متوقف شده بود. بازرگانان مسلمان مراکز تجاری شمال سوماترا بسیار مشتاق بازگشایی مجدد این آبراه بودند. **تیمور لنگ جنگاور مغولی،** مسیر ارتباطی چین به خاور میانه را مسدود کرده بود و اقتصاد سلسله چینی مینگ از این موضوع آسیب دیده بود. آن ها نیز از بازگشایی این آبراه راضی و خرسند بودند. در سال ۱۴۰۳ میلادی ناوگان سلسله مینگ رفت و آمد عادی خود را به ملاکا آغاز کردند. بنابراین پارامس وارا در سال ۱۴۰۵ میلادی نمایندگانی به چین فرستادند. هیئت نمایندگان، سال بعد با پیام پذیرش و حمایت چین به ملاکا بازگشت. دولت جدید التاسیس برای مقابله با تهدید سیام ها و ماجا پاهیت ها که پادشاه را عزل و تبعید کرده بودند به حمایت نیاز داشت. سوماترای شمالی نیز پیام حمایت فرستاد. پارامس وارا در اواخر عمر خود به اسلام گروید تا روابط خود را **با مسلمانان بنگال و گجراتی که سابقه تجارت طولانی با آن ها داشت مستحکم کند**. در نتیجه، بسیاری از تاجران ثروتمند عرب، بنگال، گجراتی، ایرانی و تامیلی مراکز تجاری خود را از سوماترای شمالی به ملاکا فرستادند. ملاکا نخستین مرکز تجاری اسلامی در این قسمت بود. **کالاهایی که از بنادر خاورمیانه ای دریای سرخ و خلیج فارس می آمد** در بنادر گجراتی به همراه پارچه های هندی که از آن بنادر به کشتی های گجراتی بار زده و حمل و نقل می شد به ملاکا فرستاده می شد. جاوه ای ها در این مراکز، ادویه هایی که از اندونزی شرقی آورده بودند می فروختند. **اسلام از طریق تجارت، از ملاکا به بیرون نفوذ کرد**. وجوه تجاری و سیاسی تغییر دین در پذیرش آن تاثیر عمده داشت. برخی مناطق مانند ارتفاعات مینانگ کاباو، ارتفاعات باتاک در سوماترای شمالی و بالی که فعالیت تجاری کمی داشتند **به شدت با اسلام مخالفت کردند.** جاوه در برابر گسترش اسلام از طریق مسلمانان شهرهای ساحلی مقاومت کرد و سپس از راه جذب نیروهای جدید **به بهانه حفظ فرهنگ باستانی جاوه بر شدت بودیسم و هندوئیسم افزود.** ملاکا در اواخر قرن پانزدهم میلادی جامپی و پالم برگ را فتح و **ساکنان آن ها را مسلمان کرد.** پنجاه سال بعد قسمت میانی سواحل غربی سوماترا به ملاکا پیوست. ماکاساری ها و بوجیس ها دین جدید را به لامبوک و سامباوا بردند. در قرن شانزدهم، حاکمان مسلمان ترنیت و تیدور در مالوکا بر منطقه ای از کرانه ایریان جایا در شرق تا بخش هایی از میندا نائو در شمال و بیمه در سامباوا تا جنوب تسلط داشتند. همچنین آمبون، باندا، بورو، سرام و بخش هایی از نوساتنگارا و سولاوسی مرکزی زیر نفوذ آن ها بود».

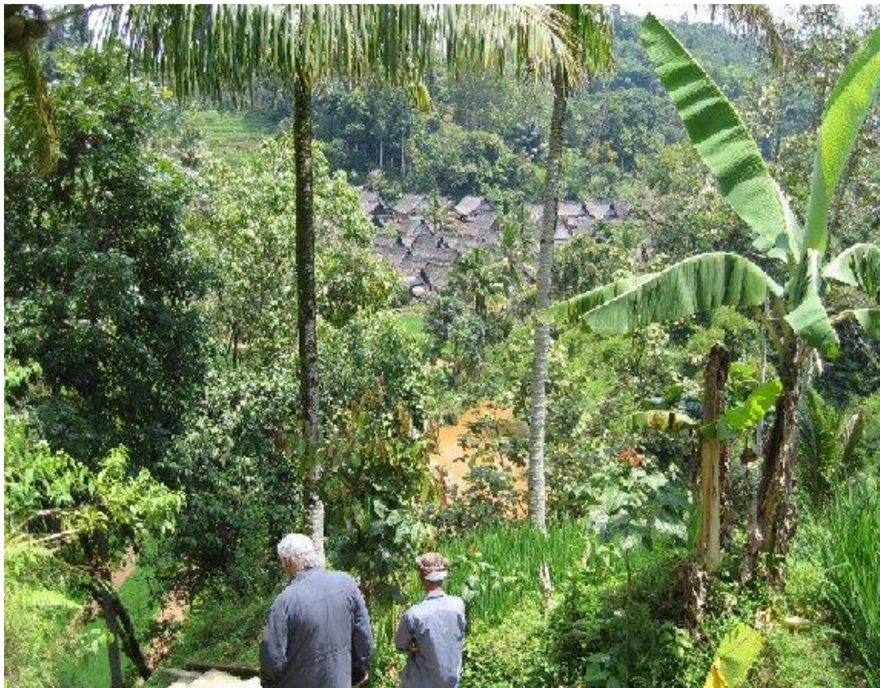
بفرمایید! این تکه هایی از کتابی است که کولین براون نامی در «مختصری از تاریخ اندونزی» آورده است. وسعت خیال بافی در آن از حد شاه نامه ی ما و یا اساطیر هلنیستی یونان نیز درگذشته است: مسلمانانی که از ۸۰۰ سال پیش در اندونزی با گجرات و هند و دریای سرخ و خلیج فارس روابط تجاری داشته و دزدان دریایی جسوری که آمد و رفت این کاروان های تجاری را احتمالا با قایق های نئین، مختل می کرده اند!!! اگر گمان دارید که این گونه اوهام را تنها یک نفر بر اثر سرمستی های معمول این کاتبان مرتبط با کنیسه و کلیسا نوشته است، پس تاثیر آن را در دائرۀ المعارف نوسازی دنبال کنید که هنوز از حرف «ت» هم عبور نکرده است!

«**دوران حکومت های هندو:** اولین دسته از **مهاجران هندی در سال های اول میلادی** از مبداء گجرات در جنوب هند به سرزمین اندونزی رسیدند و روابط بازرگانی با سوماترا و جاوه برقرار ساختند. این مهاجرت تا سده ی ۷ میلادی ادامه یافت. این دوره از تاریخ اندونزی را که تا قرن ۱۶میلادی ادامه داشت، دوره ی حکومت های هند و یا دوره ی **هند و اندونزی** می نامند. شمار حکومت های محلی اعم از هندو و بودایی در جزایر اندونزی فراوان بوده، چنان که در رامایانا از وجود ۷ قدرت سلطنتی تنها در جزیره ی جاوه **سخن رفته است،** ولی در دوره ی حکومت های هندو دو امپراتوری بزرگ در اندونزی به وجود آمد: اول امپراتوری سری ویجایا که مرکز آن در سوماترا بوده، و بر تنگه ی مالاکا که مهم ترین شاهراه دریایی میان آسیا و اندونزی است، تسلط داشته است. دیگری امپراتوری ماجاپاهیت که مرکز آن در جاوه بوده، و بر بخش عظیمی از این سرزمین حکم می رانده است... **درباره زمان ورود و کیفیت گرایش مردم اندونزی به اسلام وحدت عقیده ای وجود ندارد**. برخی از محققان مطمئن ترین سند درباره ی تاریخ نشر اسلام را کتیبه ها و مخصوصا سنگ قبرهایی می دانند که قدیم ترین آن ها در ۴۷۵ هجری قمری در جاوه ی شرقی به دست آمده است. تاریخ تمام این سنگ قبرها به جز یک مورد، تاریخ های هندی است که با خط جاوه ای قدیم روی سنگ ها حک شده است.». (دائرۀالمعارف بزرگ اسلامی، جلد دهم، ذیل مدخل اندونزی، ص ۳۵۸)

در این جا با هندیانی آشنا می شویم که از دو هزار سال پیش، به قصد تجارت با جاوه و سوماترا، عازم اندونزی شده و در آن جا حکومت داشته اند. مدخل نویس این قسمت از واژه اندونزی حتی دورانی به نام هند و اندونزی می شناسد، بی این که بداند اندونزی در لغت خود به معنای سرزمین هندوها است!!! یک نام گذاری پر از توطئه چینی غربیان که مانند نام ایران و بغداد و خلیج فارس و ترکیه و از این قبیل، هر یک را برای بهره برداری های مخصوص کلیسا و کنیسه تراشیده اند. نیازی به تطویل کلام از راه نصب نقل این و آن نیست تا دریابیم که مجموعه دانش جهان در باب هند و هندیان، چندان جدید است که در پایان قرن پانزدهم میلادی نیز که ملاحان اسپانیایی برای نخستین بار شجاعت و مهارت و اسباب ورود به اوقیانوس ها را به دست آوردند، برای دست رسی به هندوستان روانه ی غرب جهان شدند و پس از ورود به آمریکای مرکزی کنونی، گمان داشتند به هندوستان رسیده اند و یکدندگی کلیسا در امتداد این مضحکه، تا به حدی است که هنوز هم آمریکای مرکزی را سرزمین هند و بومیان آن را هندی خطاب می کنند!!!؟

اما به استناد ادعایی که خواندید، ظاهرا ۱۵۰۰ سال ماقبل این رخ داد قابل شناخت و پانزده قرن مقدم بر اروپاییان، مشرق زمینیان به چنان توانایی بی بدیلی در پیمودن اقیانوس ها دست رسی داشته اند که هندیان برای توسعه ی داد و ستد، با سفاین متعدد تجاری، و گذر از پهنای اوقیانوس و عبور از میان سرزمین هایی ناشناس و چندین هزار جزیره، خود را به اندونزی رسانده اند، تا نمی دانیم چه چیز را به مردمی بفروشند که حتی یک میخ قدیم تر از سیصد سال پیش در سرزمین شان یافت نمی شود و مسلمانان نیز ۸۰۰ سال پیش، احتمالا با شتر و نمی دانیم از چه مسیر، ده هزار کیلومتر فضای بین قاره ای را، که تفکیک جغرافیایی آن تا هم اکنون نیز چندان واضح نیست، خود را به اندونزی رسانده اند تا برای مسلمان کردن هندوان بکوشند و در جای آنان نشینند!!! برای پی بردن به گستره ی مهمل بافی در این گونه روایت ها کافی است به همان سنگ قبرهای اسلامی رجوع دهم که می گویند در اندونزی با خط هندوان می نوشته اند؟!!! چنین مقدمات دلقکانه ای را آن زمان که با چندین سلسله ی پادشاهی دیرینه ی هندو در اندونزی توام می کنند، بی اختیار رد پا و نقش قلم همان تدوین کنندگان تاریخ ایران عیان می شود که به سهولت و بر زمینه ی باد، در پیشینه ی ملی ما امپراتوری های کبیر اشکانی و ساسانی و طاهری و صفاری و غزنوی و غیره نوشته اند و حاصل این که بگویند مسلمانان اندونزی سرزمینی را غصب کرده

اند که از دو هزار سال پیش تعلق به هندیان و هندوییسم داشته و هنگامی که به امید خداوند حقایق بس اعجاب آور ورود مسلمین به اندونزی را عرضه کردم، آن گاه شاید سرانجام کسانی باور کنند تا زمانی که جهانیان بر اساس اطلاعات سراپا توطئه آمیز کنونی با دین اسلام آشنا می شوند، پرده برداری از رخسار درخشان اسلام ممکن نخواهد بود و واجباتی بر مراکز اسلامی پر زرق و برق و پر مدعای کنونی اولی تر از دور ریختن اسراییلیات موجود از ادبیات و اسناد رایج اسلامی، در تمام زمینه ها وجود ندارد.



همراه راه نمای محلی ، در حال گذر به دهکده ای سراسر زیبایی ، در اعماق دره ای میان راه باندونگ به باتورادن ،به نام کمپونگ ناگا که دست رسی به آن با فرود از سیصد پلکان میسر می شد و زندگی سنتی آن در چند قرن اخیر ثابت بوده است.

اندونزی سراسر دهکده است، با پانصد هزار مسجد غالبا روستایی و کوچک و محلی، که هیچ کس شمار دقیق دهکده های آن را نمی دانست و به راستی نیز در هرگوشه، از انتهای دره تا چسبیده به قلل آتش فشان ها، به لطف غنای طبیعی و آب و هوایی که کشت دائم و چند باره ی انواع رستنی ها در طول سال را میسر می کرد، چند خانه ای به گرد هم فراهم بود، با مسجدی کم مساحت، که باری پرچم اسلام را بر فراز خود افراشته نگه می داشت و بر همین روال بود فاصله ی عبوری میان شهرها، که کنار جاده و در فواصل کوتاه، مسجدی با امکانات معمول رفع نیاز برقرار داشت و جوانانی از دختر و پسر که از گذر کنندگان تقاضای کمک به گردش امور مسجد و توسعه ی آن داشتند. در برابر شهرهای اندونزی به شماره بس اندک است، تمامی آن ها



چشم انداز نزدیک تری بر کمپونگ ناگا

کاملا نوسازند و بیش از ۱۵۰ سال از بنای قدیم ترین آن ها نمی گذرد و گرچه مساحت اندونزی ۱/۳ ایران است و مطلقا بیابان و کوهستان های غیر مسکون ندارد، اما فقط هفت شهر عمده و بزرگ، به شرح زیر در آن سرزمین یافت می شود :جاکارتا، شورابایا، بوگوس، آمبون، باندونگ، جوک جاکارتا، مالانگ و چند شهرک کم اهمیت دیگر، حال آن که ایران سیصد شهر قابل شناسایی دارد و ترکیه با مساحتی نیم ایران صد شهر را در خود جای داده است. اندونزی نیز مانند تمام سرزمین های نوپدید، از جمله ایران پس از پوریم و ترکیه ی پس از توفان، معماری ملی ندارد و از انبوه کپرهای کوچک و بزرگ استوایی که بگذریم، معماری تازه سبز شده ی مراکز فروش و اسکان، تقلید کاملی از سیستم های ساختمانی اروپا و در مواردی کپی از بناهای کلنیستی مانده از دوران استعمار هلندی ها است.



برنجزارهای کمپونگ ناگا

مساجد بزرگ در شهرهای اندونزی بسیار تازه ساز و غالبا به دنبال برقراری استقلال در قریب پنجاه سال پیش برپا شده است. مورخ با نیم نگاهی به مظاهر تازه سربرآورده ی زندگانی نوین و نیز دقت در خود کفایی مطلق روستاهای اندونزی، که هنوز هم به صورتی دربسته زیست می کنند، ادعای آن همه جهاز و ناوگان تجاری را که از ۲۰۰۰ سال پیش به اندونزی کالا می برده اند، تنها شایسته ی استهزاء می شمارد.



مسجدی در یکی از شهرهای اندونزی که از زمان بنای آن کم تر از پنجاه سال می گذرد



مسجد نوساز دیگری شاید در مالانگ که از آن دیگری جوان تر است.

اگر قطعه قطعه ی خاک اندونزی را بگردید، تمام کتاب های مصور دعوت کننده ی توریست ها به آن کشور را ورق بزنید و یا در تمام جنگل ها و مزرعه ها و حواشی رودخانه های اندونزی، به دنبال یک خانه ی اشرافی یا مرکز حکومتی و دیگر مظاهر تجمع باستانی باشید، هرگز دورتر از ۱۵۰ سال پیش بنایی استوار که از سنگ و آجر و چوب ساخته شده باشد، نخواهید یافت و حیران می مانید که این همه سلاطین اندونزیایی هندو که در کتب تواریخ اندونزی معرفی شده اند و مراکز اسکان و اقتدار مثلا آن پرنس **پارامس وارا** از نوادگان پادشاهان سلسله **سری وی جایان** که علیه نیروهای **ماجاپاهیت** در **پالم بنگ** جنگیده کجا قرار داشته و آثار آن **پالم بنگ** و **جامپی** و **پرلاک** و **پاسای** و **پدیر** و **ملاکا** و **لامبوک** و **سامباوا** و **ترنیت** و **تیدور** و **مالوکا** و **ایربان بایا** و **نوستانگارا** و **سولاوسی** و غیره را که نام شهرهایی کهن در یادداشت پیشین بود، کجا باید یافت؟!! یقین بدانید در پشت چنین نقالی های اروپاییان نیز، یک مشابه ابن ندیم نشسته که مشغول اختراع اسامی شبه اندونزیایی برای اشخاص و اماکن قدیم است، تا پیشینه و زمان تجمع اندونزیایی ها معلوم نباشد و پرده از یک کثافت کاری جانیانه ی دیگر غربیان در عصر ما بر نیفتد.

هنگامی که اثبات دیرینه ی هندوییستی و دو هزار ساله ی اندونزی نیز، از راه بازدید از محوطه های باستانی میسر نمی شود، لاجرم از همان شگردی تبعیت کرده اند که در باب ساسانیان و اشکانیان و هخامنشیان خودمان خوانده ایم. در جوگ جاکارتا، ساختمانی است باقی مانده از معماری عهد هلندی ها که به آن نام «قصر سلطان» داده اند؟!!! با چند قفسه از اجناس طلایی، از آن قبیل که برای ما به عنوان جام های هخامنشی و ظروف ساسانی عرضه می کنند، تا تماشاگر مطمئن شود اندونزی پیش از ورود مسلمین، در اختیار چنان سلاطین ثروتمند هندو بوده است، که جز طلا در دستان آن ها در گردش نبوده و جز با ظروف زرین سر و کار نداشته اند. ثروت و مکنت بی پایانی، که درست همانند گنجینه های ساسانیان در قصر قلابی کسری، تماما به غارت مسلمین رفته است!!! از راه نمای موزه پرسیدم: این ظروف حاصل اکتشافات باستان شناسی در کدام قسمت اندونزی است؟ پاسخ شنیدم که: معلوم نیست. پیش خود گفتم: همان طور که جام طلای خشایارشا را، که گزارش کشف ندارد، ظاهرا میانه میدانی در همدان یافته اند، شاید هم که این ظروف، اگر نه در قصور





نمونه هایی از اشیاء طلایین ظاهرا باستانی در قصر سلطان در جوگ جاکارتا، که نوسازی آن ها اظهر من الشمس است.

سلطنتی عهد باستان، که در اندونزی حتی سایه ای ندارند، پس احتمالا چون میوه جات وحشی، بر سر شاخه ی درختان جنگل روییده است!!!

اینک از وادی دیگری می گذرم که تور لیدرها و راه نمایان دوره دیده و تحصیل کرده ی مشغول کار در نظام گردشگری اندونزی، گرچه به دشواری مجاب شدند، اما پس از آگاهی از حقایقی که در آن دقتی نداشتند، تقریبا با التماس خواهان پنهان نگه داشتن آن بودند و احتجاج می کردند که اندونزی سرزمین ثروتمندی نیست و بخش قابل اعتنایی از درآمد مردم و دولت آن از خدمات توریستی می گذرد و طرح چنین مدخلی بی شک در ورود گردشگران فرهنگی به اندونزی تاثیر منفی خواهد گذارد و از شماره ی آن ها خواهد کاست. اما مورخ به وادی یگانه ای وارد شده، که در منظر و مقصد اصلی و نهایی، قصد اثبات بی فرهنگی و خیانت و جنایت و غارت و بافتن جعلیات برای مسلمانان و جهان اسلام را در زیرزمین های کنیسه و کلیسا و به دست خاخام ها و کشیشان شنگولی دارد که در حیات چهارده قرنه ی اخیرشان لحظه ای از ستیز ملنگ مسلکانه و همه جانبه و البته بی حاصل با اسلام و مسلمانان وانمانده اند. از دیدگاه مورخ بازگویی آن چه به دنبال می خوانید، حالا که در سرزمین خودمان مسئولین این گونه امور، گوش ها را گرفته و چشم ها را بسته اند، شاید مقامات فرهنگی اندونزی را نسبت به عمق خیانت پیشگی تاریخ و فرهنگ نویسان برای کشورشان حساس کند و هوشیارانه اجازه ندهند جای پایی که مراکز کنیسه و کلیسا، آشکار و پنهان، در اندونزی می گشایند، مانند سرزمین ما، وسعت بگیرد!

اما پیش از ورود به مدخل اصلی توجه می دهم که الواط مسلکان بی شرفی که در سیمای اسلام و شرق و ایران و عرب و ترک و هنر و باستان شناس و مرمت کار به حوزه ی زندگانی مسلمانان در همه جای جهان از اسپانیا تا اندونزی وارد شده اند، درست همانند سازندگان کتاب ها و کتیبه های قلابی ما، انواع حیله گری های غیر انسانی و ضد فرهنگی خود را در مقابل چشمان همین دو سه نسل اخیر و با سود بردن از فقدان ذهنیت ملی و قومی و حتی بومی اجرا کرده اند: تخت جمشید را در ۷۰ سال پیش از هویت ایلامی و زیگوراتی آن تخلیه کرده اند و در آن ها به سود امتداد تاریخ کوتاه مدت هخامنشیان، این جا و آن جا کتیبه های میخی کنده اند، در نقش رجب و نقش رستم ۶۵ سال قبل با خط قلابی پهلوی برای ساسانیان متن تاریخی نوشته اند، برای کورش در مزارع چغندر دشت مرغاب در ۴۵ سال پیش گور و قصر بالا برده اند و در اندونزی نیز، حوالی همان سال ها، تمپل های هندوییستی اعجاب آوری بنا کرده اند که مانند همیشه مملو از ندانم کاری های ابلهانه است.



بر فراز فلات مرتفعی با ۲۰۰۰ متر بلندا، به نام دیه نگ، مابین دو شهر عمده ی باندونگ و جوگ جاکارتا، معبدی بودیستی به نام «بوروبودو» برپاست که شاه کاری در توطئه چینی تاریخی علیه حضور مسلمین در اندونزی شناخته می شود. شهرت این تمپل که به عظیم ترین معبد بودایی جهان معروف شده، چندان همه جانبه و همه گیر است که تقریبا بخش اعظم توریست ها به

امید دیدار از این غول بی رقیب معماری مخصوص آسیای جنوب شرقی عازم اندونزی می شوند. در آغاز بنویسم که بوروبودو یک مجموعه ی بی هویت و درهم ریخته است که گرچه در آن، جا به جا مجسمه هایی از بودا، چنان که نمونه ی آن را در عکس زیر مـی بینیـد، قـرار داده اند، اما در عین حال مملو از مظاهر و نمایه های هندوییستی است که در اطراف پله های ورودی تمپل در عکس بالا و در میان حجره های بنا، به فراوانی دیده می شود.



این بزرگ ترین مجسمه ی بودای جوان در بالاترین مرحله ی تمپل بوروبودو است که نه فقط حجاری سنگ های جانبی و محل جلوس بودا در میان آن، از نهایت بی سلیقگی و بی ترتیبی نشان دارد، بل به طور اصولی خبر می دهد که سازندگان بوروبودو تصور درستی از سیمای بودا و مراعات های مذهبی مربوط به او، آن طور که در دیگر معابد آسیای جنوب شرقی و به خصوص در هند دیده می شود، نداشته اند.



چنان که در این مجموعه نه فقط تناسب چندانی میان بلوک های بالا با نمایه های میانی و زیرین آن دیده نمی شود، که مورد واضح آن را در ادامه ی خرطوم فیل شاهدید، بل در بناهای بودایی چنین تصاویری از فیل و گراز و شغال حجاری نمی شود که مخصوص معابد هندوییستی است!!! به این ترتیب و پس از مواجهه با ناهماهنگی های فراوان دیگر در بوروبودو، ناگزیر به راه نمایان رسمی پناه بردم و آن چه در زیر می خوانید، حاصل گفت و گو و پرس و جوهای درگرفته میان ماست. سئوال کردم: این معبد بودایی یا هندویی است؟ جواب دادند: بودایی. سئوال کردم: نزدیک ترین شهر با این تمپل چه قدر فاصله دارد؟ جواب شنیدم: نزدیک به ۱۲۰ کیلومتر. پرسیدم: در این حوالی آیا آثاری از شهری باستانی دیده می شود؟ پاسخ دادند: خیر، اطراف تمپل غالبا جنگل های انبوه است. سئوال کردم: اگر این بنای

عظیم و جلیل باستانی است، پس چرا در طول زمان بودیست ها گرد آن جمع نشده و شهری نساخته اند؟ با این که مسلمان بودند پاسخ شنیدم که: مسلمانان آن ها را از این اطراف به بالی رانده اند. گفتم: ولی در بالی که بودیست نیست، آن جا تقریبا به طور کامل در اختیار هندوهاست. وانگهی اگر بودیست ها با فشار مسلمانان به بالی گریخته باشند، شهرشان را که با خود نبرده اند. از سوی دیگر چرا مسلمانانی که بودیست ها را از دور این تمپل فراری داده اند، به بتکده تعرض و آن را تخریب نکرده اند؟ جواب دادند: معلوم نیست. گفتم: آیا از این بنا تصویر و یا نقاشی کهنه ای سراغ دارید، زیرا تا آن جا که می دانم در اسناد باستانی جهان و از جمله از قول آن همه تاجر که از دو هزار سال پیش به اندونزی آمد و رفت داشته اند، کسی یادی از این معبد نکرده است. پاسخ دادند: بی خبریم. پرسیدم: نیروی کار و سرمایه ی بالا بردن چنین بنای عظیمی از چه منبع باستانی تامین می شده و کدام حکومت بودیستی و مستقر در کجای اندونزی بنای چنین معبدی را نذر کرده است؟ باز هم پاسخ شنیدم: نمی دانیم.



سرانجام سئوال کردم: این بنا را در چه دورانی ساخته اند؟ جواب دادند که هشتصد سال پیش! پرسیدم: آیا برای این تاریخ دقیق مستندی موجود است؟ گفتند: بله، در قسمت زیرین کتیبه ای با تاریخ است. به اصرار و اشتیاق خواهان بازدید از کتیبه شدم که مرا به تماشای بلوکی از سنگ بردند که تصویر آن را در زیر می بینید.



پرسیدم در این مختصر، چه مطلبی را به چه خط و زبانی نوشته اند؟ جواب دادند که با خط و زبان هندی نوشته اند این بنا ساخت هشتصد سال پیش است، خودتان که عدد ۸ را ملاحظه می کنید!!! نزدیک بود از خنده پس بیافتم، سئوال کردم: مگر عدد ۸ موجود در این سنگ دیجیتالی است و مثلا صد سال دیگر تبدیل به ۹ می شود؟ به یکدیگر نگاه کردند و خندیدند و سرانجام اعتراف کردند که بوروبودو را سازمان ملل و یونسکو در دهه ی منتهی به ۱۹۷۰ با بقایای فرو ریخته ی آن بازسازی کرده اند!!! پرسیدم یونسکو نقشه ی

بازسازی معبد را از کجا برداشته است؟ باز هم گفتند: نمی دانیم. آیا به راستی در این بنگاه بی در و پیکـر یونسـکو یـک صـاحب اندیشـه نبوده است تا به حک چنین کتیبه ی رسوایی دست نرنند؟!!

از بوروبودو که خارج می شدیم، به چندین مکعب بزرگ از بلوک های برهم چیده ی سنگ های تراشیده مانند تصویر بالا برخوردیم. پرسیدم این سنگ ها مربوط به کدام بناست؟ جواب دادند: پس از بازسازی بوروبودو این بلوک ها اضافه آمده است؟!! این بار از فرط خنده واقعا بر زمین ولو شدم و به یاد جراحانی افتادم که قسمتی از روده بیمار را پس از دوخت و دوز نهایی اضافه می آورند!!! چنین است این تمدن و فرهنگ کنیسه و کلیسایی غرب و در این میزان است دشمنی درمان ناپذیر آنان با اسلام و مسلمین. اما سخنان اساسی در باب اندونزی، که به کار مسلمانی ما می آید، به امید خداوند، هنوز در پیش است.

نزد کسانی در یادآوری و یادداشت های خصوصی، قبول نوساز بودن بروبودو دشوار آمده است، جماعتی که در بطون خویش همان ستون های ستایش از عظمت اند، پیوسته در اطراف فرعونیت به تمام اشکال و در هر ازمنه ای جمع بوده اند و به دوران ما، کنیسه و کلیسا برای جذب چنین مردمی، تصورات عظمت و زیبا پرستی را پرورانده و پر و بال داده است و لاجرم عمده ای از اوقات و اندیشه ها، حتی در ملزومات ناچیز زندگی، با هر حقه و بهانه و هزینه، مصروف کسب زیبایی می شود. سرگرمی و سودای بی ارزش و اساسی که در هر فصل سال مظاهر و مبانی آن تغییر می کند و در هر سرزمین و دوران تعریف دیگری دارد!!! چنین است که در میان هیاهوی مدخل اندونزی، فی الجمله یادآوری کنم که در قرآن مقتدر، زیبایی به رسمیت و تاثیر شناخته نشده و حتی کاربرد لغوی نداشته است و اگر معنای **جمیل** را **زیبا** نگاشته اند و نه **ضرور** و **به قاعده** و **همه جانبه** ، چنان که در ترکیب «صبر جمیل» و «هجر جمیل» و «سراح جمیل» ذکر می شود، از آن است که می خواهند اسلنگ مورد نیازشان را معتبر کنند که «خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد» و احتمالا منظورشان صدور مجوزی محض چشم چرانی های روزمره است. آیا زمان آن فرا نرسیده که فقدان عمدی سه واژه **عشق** و **هنر** و **زیبایی** در قرآن متین به عنوان هشداری برای جوامع سر از پا ناشناخته ی مسلمین جدی گرفته شود؟!! در حقیقت اغلب آدمیان اینک در برابر عظمت و زیبایی، نیازمندانه و ناچار احساس حقارت می کنند و جرات پرخاش و پرس و جو را از دست داده اند. آن ها مجذوب عظمت کشتی قاره پیمای اتمی آمریکا می شوند، که هواپیماهای قاتل خانواده های افغانی و عراقی را حمل می کند، اما اهمیتی به آن قایق کوچک و سرنشین یمنی از جان گذشته اش نمی دهند که بر سبیل اعتراض، بلم خود را بر بدنه ی این غول خون خوار بی مهار می کوبد، تا عظمت آن را از نظر بیاندازد و مخدوش کند. چنین جماعتی در اعتراض به مورد بوروبودو هم، درست مانند بازدید کنندگان بی بصر تخت جمشید نیمه ساخت، که مجذوب عظمت فرضی آن می شوند، به بنیان مطالب ورود نمی کنند، هویت و آثار بر جای مانده از سازندگان آن معبد بلند مرتبه را نمی جویند و تامل ندارند که تولید چنین بنایی در میان جنگلی بر بلندای کوه، توانایی ممتازی از جنبه های مختلف می طلبیده است که دارندگان دیرین آن قادر نبوده اند عوارض و علائم و آثار آن را از دید زمانه پنهان نگه دارند و از خود تنها بوروبودو را به نمایش و بر جای گذارند!!! از این روی صلاح دیدم درست برای تصحیح ذهنیت چنین عظمت ستایانی این یادداشت را به نمودارهای کوچک تری تخصیص دهم که احتمالا دریافت مطلب را بر این گونه کسان آسان تر می کند.

هندوییسم نه بر اساس تفکری راه نما، بل بیش تر بر قصصی عامیانه با پایه های تولید مثل و ماجراهای جنسیتی تکیه دارد و تاکید می گذارد. هندوییسم نخبه و شهره اندیشمندان جهانی ندارد و عالی مقام ترین پیروان آن در نهایت مشغول دوری از طبایع و ملزومات معمول و مورد نیاز انسان برای رسوخ به حقیقت و ارائه ی توضیح ویژه ای برای پیچیدگی های جهان اند؟!!! مثلا هندوییسم در گزیده گویی های جاودانه ی کنفوسیوس و لین پو و جینی و یا الهامات درست کردارانه ی بودا سهمی ندارد و در نهایت نحوه ای از اظهار ارادت عوام است به فرصت زیستن در محیطی سرشار از سخاوت های متنوع طبیعی. چنین است که هندوییسم تنها در محیط های محدود و شرایط جغرافیایی مخصوص، توان عرضه و جذب دارد و حتی به میزان بودیسم نیز قادر به نفوذ در خبرگان دور و نزدیک نبوده است. برای آشنایی با گوشه ی کوچکی از علاقمندی و سرگرمی های هندوییستی، کافی است به یکی از نمایشات بی پیام کوچه و بازار و یا گوشه ی عبادتی در مراکز مخصوص آن ها سر بزنید.



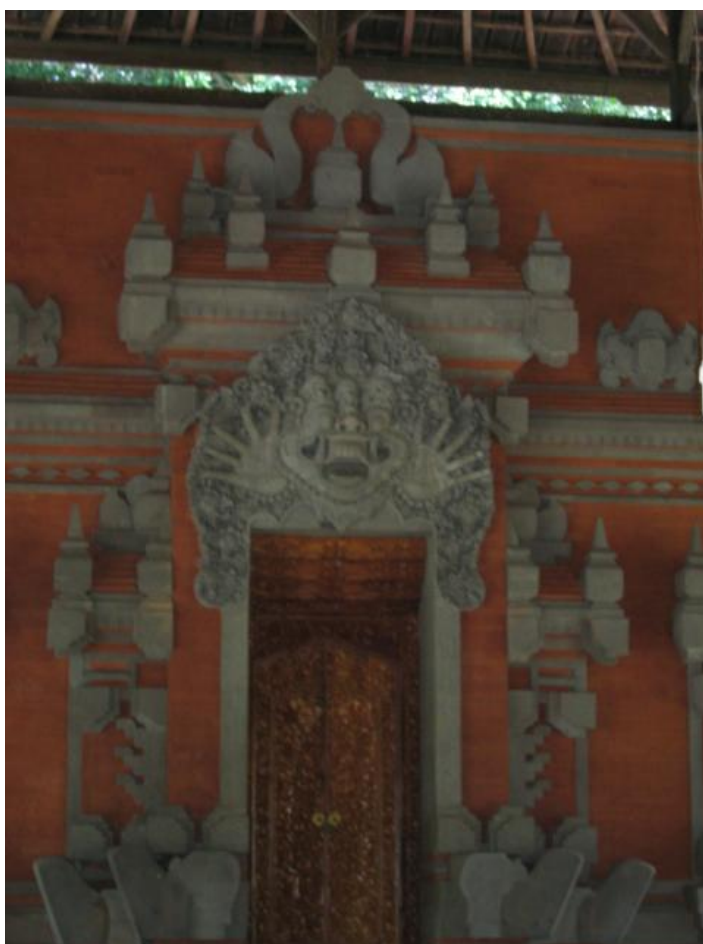


به راستی هنر هندو از درگیری با عوامل متعارف زندگی پرهیز می کند و برای بیان ساده ترین نماد رفتارهای جمعی، به تمام عوامل تمثیلی اطراف، از حیوان و البسه و گیاهان و حرکات و اداهای غالبا نامربوط متوسل می شود که نهایتا در رقص های سنتی و شبه مذهبی شیوا به اوج می رسد. اگر مجاز به تلخیص این بحث سخت شکننده باشم، در هندوییسم دعوت به «عمل صالح» غایب است، زیرا که از قالب بیان در آن خبری نیست و از امر و نهی های تصحیح کننده ی روابط فردی و اجتماعی خالی است.

این گوشه ای از معبدی هندوییستی در بالی است که علاوه بر توریست، مورد رجوع روزانه ی انبوهی از زائران و حاجتمندان آن جزیره است. پی بردن به ماهیت و هویت این نمایه های سنگی پوشش کشیده با هر توضیحی مگر ستایش جنس مذکر میسر نیست و بدانید با کم شدن حتی یک شکوفه ی گل از این مجموعه ی درهم و بی ربط نذورات، مجموع تلاش زائر به هیچ تبدیل می شود و عجیب تر از این نیست که در بالی منحصرا هندو نشین، حتی یکی از آن تمپل هایی یافت نمی شود که در هر گوشه ی سرزمین مسلمانان اندونزی سبز کرده اند!!! تمپل هایی که بنای هر یک، با هر مقیاس و عظمتی، تنها به معنای صرف پول و زمان است و معماری ویژه ی هوشمندانه ای دارد که جز تراشیدن و چیدن بدون ملات سنگ ها بر هم، بی نیاز به آماده سازی زیر ساخت مخصوص، زحمتی نمی برد.



هر یک از نفرات این لشکر انسانی و حیوانی چوبین، از زن و مرد و نر و ماده، که در بازار می فروشند، سهم مقرر خدشه ناپذیری در اساس خلقت هندوییستی به عهده دارند و ادای حرمت و امتنان در باب تک تک آن ها واجب است، که دست کم به صورت نصب در اتاق نشیمن و خواب و راهرو و تاقچه و سرسرا ادا می شود. هندوییست قادر نیست بر جهان متمرکز واحد با خالقی یگانه و توانا بیاندیشد. در تفکر مومنانه ی درهم جوش او هستی پیچیده تر و پریشان تر و یا حتی ساده تر از آن است که از مبدایی واحد اداره شود!!!



چنان که این جا یک طاقچه ی سنگی برای نصب در اتاق عبادت هندویی را می بینید که از نظر ظرافت ساخت و تزیینات بارها از بوروبودوی نیمه بودیستی و یا دیگر معابد هندوییستی اندونزی عالی مرتبه تر است و به بهایی نسبتا ارزان در بازار سنگ تراشان بالی می فروشند. اگر بنا را بر ملاحظات شخصی بگذارم، می توانم با یقین کامل به هرکسی اطمینان دهم که حجاران بالی و به طور کلی صاحبان این گونه حرفه ها در اندونزی قادرند به سفارش هرکسی در زمانی نه چندان دراز یک بوروبودوی جدید و کهنه نمای دیگر بنا کنند.

این معبد پرامبانان در جوگ جاکارتا و جایی است که با آن زن و مرد آلمانی صاحب فرهنگ رو به رو شـدم که از فراغت بال و شادمانی پراکنده در میان مردم بی چیز اندونزی حیرت زده بودند. از نخسـتین رج هـای سنگ تا بالا ترین ردیف آن، بلوک هـایی را بـا مـارک های پلاستیکی کوبیده بر آن می دیدم، که بـا تاسـف تمام تصویر نزدیکی از آن ها برنداشته ام. پرسیدم این پلاک های پلاستیکی بر سنگ نشان چه چیزی است؟ پاسخ شنیدم که یونسکو بلوک های تازه تراش غیر اصیل را با ایـن علامـت معـین

کرده و علامت زده است لااقل نیمی از بلوک های سنگی، برچسب پلاستیک داشت!!! به یاد تخت جمشید افتادم که قسمتی از آن را با شیادی کامل «کاخ نیمه تمام» نام داده اند تا مزورانه چنین تلقین کنند که دیگر بناهای تخت جمشید کامل شده است؟!!!



گرچه به علت فقدان یادداشت های راه نما، کاملا مطمئن نیستم، اما تصویر بالا را از دشت بس وسیع و خرمی برداشتم که بر سر راه ملنگ به توساری قرار داشت. در انتهای صحنه یکی از زیبا ترین مساجد نوساز اندونزی را در شهرکی ییلاقی می بینید که درست در مقابل آن، یونسکو مشغول باز کردن دکان خویش با بالا بردن چند معبد هندوییستی است، تا گذرندگان از یاد نبرند که آن مسجد حاصل تخریب این تمپل هاست!!! این یکی در مرحله ی آغازین پی چینی است، با بلوک هایی که به ظاهر از خرابه های پیشین جمع آوری کرده اند، اما در حقیقت کومه کردن سنگ در زیر باران است تا خزه ببندد و کهنه بنماید!!! به راستی که در این محل آستروناخ های دیگری را سرگرم تاریخ تراشی قلابی برای اندونزیان دیدم.





این یکی، درست در جوار آن دیگری و تمام سنگ های زیر پایه ی آن کاملا نوساز است و چندان عجولانه به اتمام رسانده اند که حتی برای کهنه نما کردن آن صرف وقت نشده است. اگر این تمپل هندوییستی از پایه و با سنگ های جدید نوسازی شده، پس بدون شک قبل از برپایی دوباره، جز قطعاتی پراکنده نبوده است. حالا باید کسی از یونسکوییان جواب دهد که نقشه و الگوی دوباره علم کردن این تمپل خوش فرم را از کجا برداشته و این چیدمان مخصوص سنگ را از که آموخته اند؟!!

این هم سه تمپل در کنار آن دیگران، که در مراحل مختلف ساخت اند. به راستی که مراکز فرهنگی مربوطه و یهود زده ی جهانی، در اعمال شیادی های گوناگون قبح جعل را پشت سر نهاده اند. اگر امروز و در برابر چشمان این همه رهگذر و صاحب نظر، سازمان ظاهرا فرهنگی یونسکو، به جعل تمپل برای هم چشمی با مسجد مسلمین مشغول است، آیا تعجبی دارد که دست ساخت جعلی قدیم تر خود، یعنی پاسارگاد در ایران را، به ثبت جهانی رسانده باشد؟!!



تفکیک زن و مرد در اندونزی غیر ممکن است و حضور هر دو جنس در مراودات اجتماعی و محیط کار، از مزرعه تا مراکز اداری و خدمات عمومی، قابل لمس و در برابر چشم است. چنان که دیدار کننده، حساسیت تجسس در این باب را از دست می دهد و به صورتی عادی، نگاه متفاوت به زن، از تمام جهات را، منتفی می بیند. زنان در اندونزی پدیده ای بسیار هدایت کننده برای محقق اند و به خوبی روابط سالم اجتماعی میان دو جنس را در یک جامعه ی اسلامی توضیح می دهند. آن ها غالبا خوش برخوردند و از آغاز با سیمای بشاش و خندان با غریبه ها وارد مکالمه می شوند، چیزی از جدایی و ناپختگی و خجالت و احساس دوگانگی و دلبری در رفتار و گفتار آنان دیده نمی شود و ظواهر حضور در اجتماع را با چنان سادگی طبیعی توام کرده اند که غالبا جنسیت آنان به چشم نمی آید و شوق ارتباطی مطمئن و بی فریب، در جای غمزه های جفت خواهانه ی معمول و دو سویه می نشیند. در اندونزی تعلق طبقاتی زنان از روی پوشاک ظاهری، به رخ کشیده نمی شود و کسی را نمی بینید که به عینک و روسری و دالبر و چاک و رنگ و دکمه و بخیه لباس اش بنازد و از الزامات مد پرستانه تبعیت کند. زنانی غلیظ بزک کرده، در خیابان و یا حتی در قسمت عرضه لوازم آرایش فروشگاه های بزرگ نمی بینید، که در تمام جهان کارمندان آن بخش را به طوطی هفت رنگ و مدل تمام زینت شده ای برای نمایش معجزات محصولات خود بدل می کنند. این حقیقتی است که در اندونزی زنی با موهای مش کرده و یا با پشت چشم های سبز و زرد و آبی و قرمز و بنفش ندیدم و ندیدم که زنی با بسته بندی مخصوص و هدایت کننده به دیدار از برجستگی های وسوسه انگیز بدن اش، در خیابان ظاهر شود و به زودی با احساسی از آرامش، عادت می کنید که خلاف معمول، با زنانی رو به رو شوید که موارد کاربرد جنسی شان را تبلیغ نمی کنند و به رخ خواستاران آن نمی کشند.



زنان و دختران اندونزی در انتخاب پوشش کاملا آزادند، تقریبا کسی را با اسلحه های تقابل و لج بازی معمول و متداول شده در کشور ما، به نام روسری های هر روز پس رونده تر نمی بینید، اکثریت بزرگی از آنان مقنعه پوش اند و درصد کوچکی نیز با موهای آزاد و بدون حجاب در همه جا و چنان که در میان دایره ی تصویر بالا معلوم است، حتی در مساجد دیده می شوند. این گونه زنان فقط در صف نماز مقنعه بر می دارند و حجاب می گیرند و با وجود قرار گرفتن در اقلیت، حضور بدون حجاب شان در جامعه با هیچ پرسش و کنکاش و حیرت و مواخذه از سوی هیچ کس رو به رو نیست. در اندونزی زن بی حجاب و یا با حجابی را نمی بینید که حتی اندکی بیش از انتهای ستون گردن خود را در مجامع عمومی برهنه کرده باشد، بی این که کسی با حضور کنترل کننده ی خود او را به انتخاب و یا رعایت نحوه ی پوشش مخصوص مجبور کند.

در اندونزی به ویژه دختران و زنان جوان نیز، همانند مردان، غالبا موتور سوارند و چون بر سر داشتن کلاه کاسکت از جمله لوازم و فرهنگ عمومی در موتور سواری است، تشخیص راکب زن، مگر با سنجش های مختلف ممکن نیست، با این تفاوت که در ساعات بعد از ظهر و پس از پایان کار روزانه، سرنشینان بیش تر موتورسیکلت ها دو ترکه می شوند: پسر و دختری که برای گذران وقت آزاد خود، عازم گوشه ای از شهر و یا خارج از آن اند، در وسعت و تعدادی که دختران بدون همراه، قدم زنان و یا سوار بر موتور، در ساعات فراغت اوائل

شب، کم تر دیده می شوند. در اندونزی برقراری ارتباطات پنهان و دور از چشم این و آن، میان جوانان ضرورتی ندارد و فهمیده نمی شود، زیرا لزوم آزادی ارتباط اجتماعی میان دو جنس مختلف، یک اصل پذیرفته و بیش از همه مورد حمایت خانواده هاست و در این باب نه فقط منظره ی شهر، بل اظهار عقیده ی چند پدر، از میان مردم معمول در این باب، که به آن خواهم رسید، برای من همانند شست و شوی کاملی در چشمه سار حقیقت تازه کننده و پاک ساز بود و درس بزرگی در شناخت اسلام بدون دکان دار به همراه داشت.



مغاره ای هندوییستی و زیارتی در بالی که گرچه کاملا نوپدید است ولی برابر معمول در افواه به آن عمری بیش از هزار سال داده اند. در همین مغاره بود که آن شبیه دسته هاون های مورد پرستش را در تاقچه ای چیده بودند.

در بالی که مرحله پایانی سفر و در واقع استراحتگاه آن دیدار شتاب زده و دور و دراز بود، تنظیم گذران را خود بر عهده داشتیم و راه نمای همراه در کار نبود. در جزیره چرخ می زدیم و با مراتب و مناسک هندوییسم آشنا تر می شدیم. رانندگان تاکسی، یکی از خالص و بی غش و مستقیم ترین منابع شناخت و کسب اطلاعات هر سرزمینی محسوب می شوند. آنان غالبا به پرده پوشی عیوب و بزک مناظر اجتماعی نمی پردازند، مانند راه نمایان رسمی سازمان های توریستی، مامور تبلیغ برای کشور خود نیستند و به خوش آیند مسافر نغمه سرایی نمی کنند. دیدگاه اجتماعی رانندگان تاکسی بیش تر ناقدانه است، کمبودها و انحرافات و اشکالات و نیز امتیازات سرزمین و مردم خود را، بی گزافه بافی، می شناسند و کار دشوار وادارشان می کند که به شرط برخورد با شنونده ای با حوصله سفره دل را بگشایند، متقابلا اطلاعات بخواهند، اوضاع خود را با دیگران بسنجند و به طور طبیعی از درآمد رانندگان تاکسی در کشور مسافر سئوال کنند. یکی از آن ها می گفت نرخ تاکسی در هر کشوری دیاگرام اقتصاد عمومی است و از روی آن می توان قیمت نان و گوشت را نیز به دست آورد و به سطح رفاه اجتماعی پی برد!!؟ در بالی که قریب به اتفاق هندو مذهب اند، رانندگان تاکسی رغبتی به باز کردن باب گفت و گو با مسافر مسلمان را ندارند، مطلبی که در همان برخورد نخست و به محض رد و بدل کردن چند کلمه آشکار می شود. لاجرم به شگرد دیگری متوسل شدم. هنگام ورود به تاکسی با لهجه ی غلیظ عربی می گفتم: السلام علیک و رحمهٔ الله و برکاته و از استقبال و یا روترش کردن راننده نبض اوضاع را به دست می گرفتم. سرانجام در بعد از ظهر روز نخست ورود به بالی شکار را به تور انداختم. راننده به محض شنیدن السلام علیک با شتاب برگشت و با شادمانی پرسید: مسلمانید؟ و چون پاسخ مثبت گرفت تقریبا با من مصافحه کرد. حالا نام او را به یاد ندارم ولی در باقی مانده ی ایام سفر، در هر جا به جایی داخل جزیره، همراه ما بود و مرا با درونی ترین مسائل و روابط خانوادگی در اندونزی مسلمان آشنا کرد.

در مبادلات پولی، ارزش روپیه ی اندونزی با ریال ایران کاملا برابر و ارزش یابی هر سکه و اسکناس، برای مسافر ایرانی بسیار آسان است. اگر سکه و یا اسکناسی ۱۰۰، ۱۰۰۰ و یا ۱۰۰۰۰ روپیه ای در دست دارید، ارزش مالی آن با ده، صد و یا هزار تومان ما برابر است و بر مبنای تاکسی متر، یک جا به جایی نه چندان دور در داخل شهر، نزدیک به دو هزار تومان یا بیست هزار روپیه هزینه دارد. راننده مورد اشاره از وضع خود روی هم رفته، در آن لایه ی اجتماعی که بود، اظهار نارضایتی نمی کرد. تاکسی نه چندان نو مدل اش، به کمپانی تعلق داشت که سهم او را از مجموع درآمد روزانه، بر اساس جمع ارقام کارکرد تاکسی متر، سی و سه درصد حساب می کردند، پولی که در شرایط معمول حقوق ماهانه ی او را به کم تر از چهاصد هزار و با محاسبه سخاوت های مصطلح برخی از مسافران و توریست ها، در

حداکثر به بالاتر از پانصد هزار تومان می رساند. مردی عیالوار بود با دو دختر و پسری، که دختران مشغول گذراندن دانشگاه و پسر ظاهرا خرد سال و در اواخر دوران دبستان بود. به زودی معلومم شد که با مسلمانی پاک طینت و درست کردار و زحمت کش مواجهم که به اظهار خود واجبات را با دقت و وسواس انجام می داد، از اوضاع عمومی مسلمانان جهان خبر داشت و اظهار تاسف می کرد و چندمین مسلمان در رده های مختلف اجتماعی در اندونزی بود که نه فقط خلفای راشدین و سلسله ی بنی امیه و بسیاری دیگر را نمی شناخت، بل تلفظ بنی امیه نیز برای او بی اندازه دشوار می نمود!!!؟ مطلبی که با شرح کامل و واضح به امید خداوند در دنبال خواهم آورد.

بالاخره با او نیز سخن را به مسائل درون خانواده و رفتار و حقوق والدین نسبت به فرزندان و برعکس آن کشیدم و از او هم سخنانی شنیدم که برای هر صاحب چشم و گوش بازی که در هر جایگاه و سرزمینی عهده دار تصمیم گیری برای مسلمین است، درس های بزرگی به همراه دارد. پرسیدم: در اندونزی مسلمان میان دختران و پسران ارتباطات آزاد فراوان و بدون مرزی دیدم، آیا خانواده ها و یا حکومت، به چنین روابط گسترده ای معترض نیستند؟ به گمانم حتی معنای سخن مرا درک نکرد. ناگزیر پرسیدم: دختران شما ازدواج کرده اند؟ پاسخ داد: خیر، دوستانی دارند که شاید به شوهران شان تبدیل شوند؟ گفتم: شاید؟!!! جواب داد: بله، آن ها در حال انتخاب اند و تاکنون موارد چندی را آزموده اند. با تعجب مخصوص عقب ماندگان پرسیدم: این مطلب برای شما جای اعتراض ندارد؟ جواب داد: از چه بابت؟ گفتم: ملاحظات شرعی و اخلاقی. پاسخ او را باید نوشت و بر سر در تمام مراکز آموزش های اسلامی آویخت. جواب داد: **آن ها قبل از این که فرزند من باشند بنده ای معتقد به خداوند و روز بازگشت اند و اگر خلاف فرمان الهی رفتار کنند در روز حساب پاسخ گوی اعمال خود خواهند بود.** از این طریق به رموز آن احساس شادمانی و آزادی پی بردم که مردم سرزمینی با امکانات محدود اقتصادی و غوطه ور در رنج فقر را در سایه اسلام مهربان، چنان امیدوار و شادمان نگه می داشت. سخن ام با آن راننده را ادامه دادم و به موارد خاص کشاندم و مطالبی شنیدم که اگر خدا بخواهد با آماده کردن زمینه ی عرضه، از آن خواهم گفت. آن روز دریافتم که چرا قتل های ناموسی و عروسک نمایی زنان و کج بستن روسری و تنگ کردن هرچه بیش تر دامن و بالا رفتن دائم آمار طلاق و فرار از خانه و پناه بردن نوجوانان به مواد مخدر و برقراری فضای زد و خورد پنهان و آشکار و لج بازی و تمرد نسبت به ارشادهای پلیس مآبانه ی حکومتی و با کمال تاسف و بدتر از همه مجرم شناختن دین کبیر اسلام و گرایش به زردشتیگری دروغین و رو کردن به کلیسا به بهانه ی کسب آزادی رفتار اجتماعی و بسیاری از این گونه نیازهای رواج یافته در سرزمین ما، در اندونزی دیده نمی شود و دریافتم اشکال کار در این است که بزرگان خانواده و زمام داران و فتوا دهندگان ما، رفتارهای ظاهرا هدایتگر خود را با پرس و جوهای محشر اشتباه گرفته، گمان دارند در جای خداوند نشسته و مشغول جزا دادن پیش هنگام، به مجرمان ملعون اند!!!؟ در اندونزی فضای عمومی در اختیار ادای اعتماد و احترام نسبت به یکدیگر و به خصوص در خانواده ها است و به ویژه حکومتیان به حریم شخصی افراد وارد نمی شوند و هیچ گونه تجسسی را قانونی نکرده اند. با این همه کوشیدم خود را نسبت به بی تفاوتی در موضوع آزادی مطلق و مفرط روابط میان جوانان معترض نشان دهم و به آیات قرآنی در باب نهی منکر و دعوت به معروف اشاره کردم و در پاسخ درس اسلامی فراموش ناشدنی دیگری را گرفتم که متحول کننده بود. راننده به آیه ای از سوره ی نحل (آیه ۹۰) اشاره کرد و گفت: **دستور قرآن شامل نهی حاکم ظالم از اجحاف و زیاده روی و دعوت او به دادگری و انصاف است، نه مانع ارتباط بی آزار جوانان شدن.** پیش خود گفتم: برداشت او از این اوامر قرانی، درست ماهیت آن امر به معروف و نهی از منکری را دارد، که می گویند امام حسین جان اش را بر سر اجرای آن گذارد، زیرا که بی شک برای اصلاح پوشش زنان دربار یزید، عازم کربلا نشده بود!

یک گام آن سوتر و بسیار عجیب تر این که در خیابان های اندونزی کسی را در کسوت نمایندگی دین و در لقب نشانه ای از خداوند ندیدم و در چند دهکده ی دورافتاده شاهد بودم که امام جماعت، یکی از میان مردم معمول نمازگزار بود که داوطلبانه در جای امام قرار می گرفت و کس دیگری، باز هم از میان صفوف نمازگزاران، به اختیار خود، پس از نماز موعظه می کرد که در جمع خطیب خوانده می شد و گرچه مطمئن نیستم و در این باب کسی را ندیدم که آگاهی نزدیکی با این گونه امور داشته باشد، اما گمان می کنم که در اندونزی حوزه های علمیه دائر نبود و اداره ی امور بر دو مبنا و منطق استوار می شد: **قرآن و قانون**. در اندونزی فرامینی به عنوان داده های فقهی و رسالات عملیه جاری نبود و آن گاه که مبتدا و علل این بیگانگی با رسومات معمول و جاری در دیگر سرزمین های غرب

اسلامی را بیان کردم، شاید بر همگان معلوم شود که ضربه ی فقرات شکن شکاف و نفاق و تفرقه در اسلام، از چه زمان و از سوی چه کسانی بر ما فرود آمده است.

زمان آن است که رفتار مورخین و محققین غربی، با تاریخ و فرهنگ اسلام و مسلمین را، موجبی بر تکرار آن سخن پرده برانداز خداوند بگیریم: **یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتمون الحق و انتم تعلمون.** در حال حاضر آن ماجرا و منظری که با نمای سرگذشت و سیمای اسلام، در انبوهی صحنه سازی کاغذی، در این یا آن به اصطلاح منبع شناخت، به نمایش گذارده اند، حتی قابلیت تشکیک را ندارد و الف تا یای هر پیام و کلامی که به هر متن و زبانی در باب ما نوشته اند، خود مستندی است برای رسوا سازی فرهنگیان مغرب که چه گونه به بهانه و نام تحقیقات دانشگاهی، بی رحمانه هر نسبت و تهمت و تحقیری را نثار امت اسلام کرده اند و برای رواج دشمنی و نفاق و اختلاف در میان ما چه شیادی ها که به کار زده اند! گفتارهای فریب کارانه ای که عمدتا در دو پرده ی پیاپی، هر یک مکمل آن دیگری، به صحنه رفته است: نخست، مکتوبات مجعول ظاهرا کهنی که نوبه به نوبه با منزلت دروغین اسناد اسلامی دیرین تولید کرده اند، سپس تدوین کتب دانشگاهی و به روز، در معرفی اسلام و احوال مسلمین، با استفاده از همان اوراق نوساخته و کهنه نمای پیشین است. یک حقه بازی معصومانه و با اجرایی چنان استادانه، که در حال حاضر مسلمین جهان، با امورات مربوط به گذشته و حال و شاید هم آینده ی خود از طریق اوراقی آشنا می شوند که از سوی مراکز کنیسه و کلیسا، یعنی پلیدترین دشمنان اسلام صادر شده است؟!!! اینک نوبت ماست که مجموعه ی این اسناد اثبات کننده ی بی فرهنگی و عوام فریبی و دشمنی پست فطرتانه با اسلام را، که ظاهر انتشارات دانشگاهی را دارد، بر سر دست بریم و پرچمی کنیم برای تجمع جهانیان تا سیمای بی پرده و نقاب کارگزاران فرهنگی غرب را نیک بنگرند، چنان که چندی است مشغول تماشای چهره ی پلید سیاسی و نظامی آنان در افغانستان و عراق و فلسطین و لبنان اند.

«فتوحات مسلمانان در سرزمین های غربی هند به صورت لشکر کشی منظم و پیشروی سیاسی و نظامی **در اواخر سده ی نخست هجری** در زمان حکومت حجاج بن یوسف ثقفی آغاز شد. پیش از این دوران، **از زمان خلیفه ی دوم تا ایام خلافت عبد الملک بن مروان** چندین بار سپاهیان اسلام به حدود مکران و سند حمله بردند و در مواردی برخی از بلاد آن نواحی را نیز به تصرف درآوردند. ولی بر روی هم از هیچ یک از این اقدامات نتیجه ی قطعی و نهایی حاصل نشده بود. ظاهرا در آغاز دوران فتوحات اسلامی توجه فاتحان مسلمان بیش تر به سوی خراسان و آسیای مرکزی معطوف بوده است تا به جانب سرزمین های هندی. **در زمان خلیفه ی سوم** حکیم بن جبله مامور شد که به سند رود و از اوضاع و کیفیت اقلیمی و احوال مردم آن جا و امکانات موجود برای اقدامات نظامی کسب خبر کند. وی چندی در نواحی مختلف آن حدود سیر و سفر کرد و چون به حجاز بازگشت، به خلیفه گزارش داد که آن جا سرزمینی است که «**آب آن تیره است و میوه ی آن مقاتل است و ترش و زمین آن سنگلاخ است و گل آن شوره. اگر لشکر اندک رود زود ضایع شود و اگر حشم کثیر و بیش تر روند گرسنه مانند و هلاک شوند**». (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد هشتم، ص ۵۶۲)

آیا به یاد شرح هرودوت از هند نمی افتید که نوشته است: «هندیان چون جانوران در معبر و گذر با یکدیگر می آمیزند و آب نطفه ی مردان شان سیاه رنگ است». حق این است که از سر استهزاء اعتراف کنیم که مورخان و محققان دست ساخته ی دانشگاه های بی اعتبار غرب، با دقت نظر و بصیرت خود، از ماهیت و الوان هر چیز در هر عمقی با خبر می شده اند. به راستی هم چنین روایات و منقولاتی تنها کاربرد تمسخر و تبسم دارند و نه ارتفاع فرهنگ و خدمت به دانش آدمی!!! چنان که نقل های فوق با برداشت از کتبی ممکن شده، که زمان آن ها تا کشف واقعی سرزمین هند، لااقل ۲۰۰۰ سال با تواریخ هرودوت و ۱۰۰۰ سال با کتب مولفین دوران خلفا فاصله دارد.

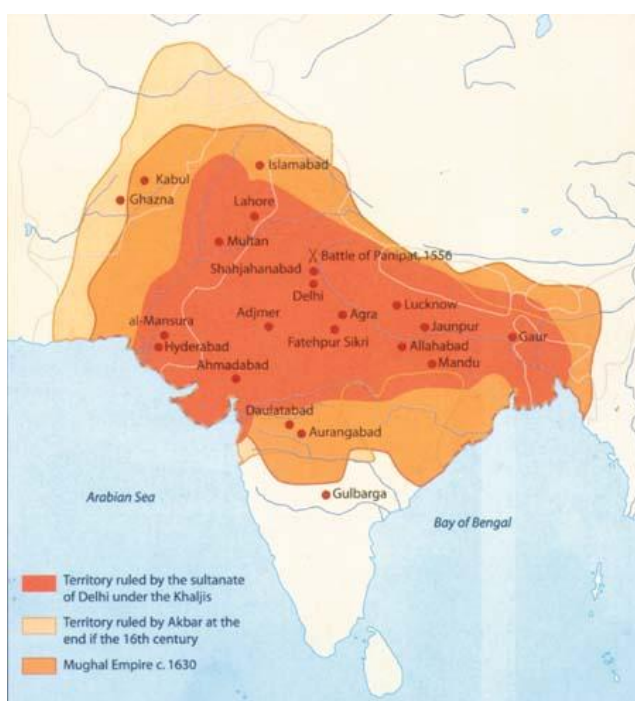
«از سوی دیگر مسلمانان از آغاز ورود به سرزمین های غربی و جنوبی شبه قاره به شناخت اوضاع طبیعی و جغرافیایی این مناطق و چه گونگی احوال اجتماعی و اقتصادی مردم آن همت گماشتند... از نخستین کسانی که در این راه پیشگام بودند باید از اینان نام برد که در آثار خود آگاهی های بسیار در موضوعات مربوط به سند و هند گرد آورده بودند: **ابن اسحاق**، صاحب کتاب الخلفا، السیره، المبتدا و المغازی، **هشام کلبی**، مولف کتاب های بسیار، از جمله تاب های البلدان الکبیر، کتاب البلدان الصغیر، الاقالیم، التاریخ و اخبار الخلفاء، **ابوالحسن مداینی**، صاحب دو کتاب تغز الهند و عمال الهند و **ابوعبدالله جیهانی**، وزیر امیر نصر سامانی، مولف کتاب المسالک و

الممالک. **این کتاب ها همه از بین رفته اند،** اما بخش بزرگی از مطالب آن ها در تالیفات تاریخ نگاران سده ی ۳ و ۴ هجری، **چون چچنامه و فتوح البلدان بلاذری و البلدان ابن فقیه همدانی و الاعلاق النفیسه ابن رسته و المسالک و الممالک ابن خردادبه** و تالیفات تاریخی و جغرافیایی دیگر نقل شده و امروز موجود است». (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد هشتم، ص ۵۷۰)

بدین ترتیب در باب اسلام هندیان نیز، غربیان ما را به استماع موعظه از منابری نشانده اند که سخن رانان شان را پیش از این، در وجوه کامل شناسایی کرده ایم. مورخ پرداختن به این حاشیه ی کوتاه بر تاریخ مسلمین هند را از آن روی ضرور دیده است که برداشت نهایی از مطالب مربوط به اندونزی، بدون دنبال کردن آن نامیسر بود. داستان موجود در باب تاریخ هندیانی که ظاهرا در قرن نخست هجری، به اسلام پیوسته اند، پیش از همه محرک مورخ است تا بپرسد مسلمین آغازین چه گونه با سرزمینی با نام هند و مسیر دسترسی به آن آشنایی داشته اند که در تخیلات غربیان هنوز هم دو هند جای دارد و جاری است: هند غربی که لشکریان و صلیب به دستان اسپانیا کشف کرده اند و هند شرقی که سربازان ملکه ی انگلیس به عرصه ی آن هجوم برده اند؟!!! بدین ترتیب اگر بنا به تبعیت از توصیه ی عقل و تجربه ی تحقیقات پیشین، تلقینات مندرج در کتب مجعول نقل شده در داده های بالا را انکار کنیم و به دنبال محکمات نایاب در باب مسلمین هند بگردیم، آن گاه به آسانی آشکار می شود که تا هم اکنون نیز نمی دانیم که هندیان و افغانان و خراسانیان و عثمانیان و ایرانیان، از چه زمان و چه گونه به اسلام پیوسته اند؟!!! زیرا حکایت های موجود در این باب از قماش همان داستان های اندونزی و اسپانیا است!

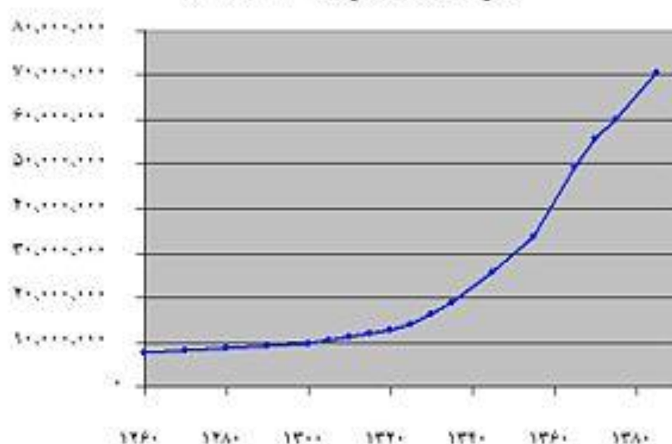


این بنای مسجدی است بدون تعیین زمان ساخت، در گوآی هند که در عین سادگی و سکون، معرف محکمی در وجود عبادتگاه مسلمین در سواحل غربی هندوستان است. گوآم در مدخل ساحل شرقی دریای عرب، در اواسط دنباله ی شبه جزیره ی هندوستان و بیش تر متمایل به جنوب آن است. اگر به شرایط حفاظت بنا در آب و هوای مرطوب هندوستان توجه کنیم، از عمر این مسجد بیش از دو سه قرن نمی گذرد. شبستان آن در هوای آزاد قرار دارد، با منبر موعظه و محرابی که با دقت تمام و بدون انحراف رو به قبله ساخته اند.



مراکز فرهنگی ظاهرا متمدن غرب، به دلیلی که به خواست خداوند بعدها مختصرا از آن خواهم گفت، به طرز غریبی مایل بوده اند هندوستان و سرزمین همسایگان غربی ایران را از همان قرون اول هجری به مسلمین واگذار کنند. در این نقشه سراسر شمال و شرق و غرب هند و افغانستان را در سه دوره ی متوالی به امپراتوران و سلاسل مسلمانی بخشیده اند که حیات و حضور آنان تنها بر صفحات کاغذ قابل پی گیری است! قسمت سرخ رنگ نقشه را قلمرو سلاطین مسلمان خلجی دهلی در قریب هفتصد سال پیش می دانند، بخش نارنجی رنگ آن را به تسلط مغولان مسلمان درآورده اند و

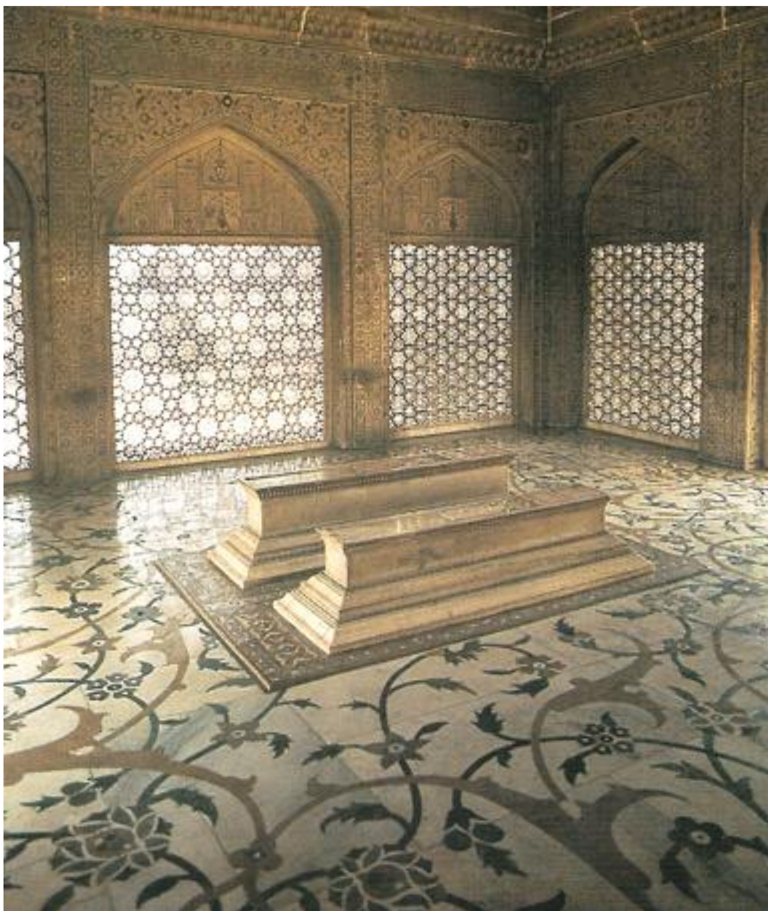
قسمت زرد را از آن امپراتوری اکبر شاه در قرن هفدهم میلادی گرفته اند که سر درآوردن از نحوه ی این تقسیمات ناممکن است. در این نقشه ی فاضلانه نصیب جمعیت کثیر هندیان از سرزمینی که به نام آن هاست، قسمت سفید نقشه است که اتفاقا گوآ و مسجد آن نیز در همین ناحیه قرار دارد؟!! من به شروحی نمی پردازم که انتقال اسلام به هند را پس از سربازان نیزه دار عرب در قرن اول، به ترتیب با دست محمود غزنوی، معزالدین غوری، قطب الدین شاه ایبک و بالاخره انواع و اقسام مغولان گفته اند. مطالبی که اینک فقط به کار ثبت در مضاحک معروف می آید و بس، اما یادآوری کنم که جمعیت ساکن در مجموعه جغرافیایی رسم شده در این نقشه، در حال حاضر هم بر مبنای سرشماری بین المللی سال ۲۰۰۵ میلادی، سیصد و پنجاه میلیون نفر است، شامل مردم افغانستان، پاکستان، بنگلادش و مسلمانان ساکن در سرزمین اصلی هند. کثرتی که بنا بر روال تکثیر مضاعف آدمیان، حتی در هر ۵۰ سال هم، در قرن هفتم هجری، یعنی ۷۰۰ سال پیش، به زحمت تا ده هزار نفر شمارش می شده اند. احتمالا محمود غزنوی، از میان همین ده هزار ساکن در این پهنه بی انتها، آن هم فقط از غزنه، به قولی سی هزار و به روایت دیگر سیصد هزار لشکر برای حمله به هندوستان قبلا و در قرن اول هجری مسلمان شده، تجهیز می کرده است؟!!



گرچه ویکی پدیا را نمی توان یک منبع اطلاعات کلاسیک و مطمئن پنداشت، اما نتوانستم از وسوسه ی انتقال این دیاگرام رشد جمعیت در مدخل «ایران» آن خلاص شوم که جمعیت کشور ما را در آغاز سلطنت رضا شاه، یعنی سال ۱۳۰۰ هجری شمسی، ده میلیون، و هشتاد سال بعد، هفتاد میلیون نفر دیده است، ارقامی که با برآورد پیشین در این سلسله مقالات، یعنی دو برابر شدن جمعیت در فاصله ی هر سی سال کاملا مطابق است. حال امپراتور خواهان قوم پرست، با وارونه کردن این دیاگرام، خود محاسبه کنند در آغاز قرن دهم هجری قمری، که زمان برآمدن به اصطلاح صفویه گفته اند در سراسر ایران چند نفر زندگانی می کرده و پل خواجو و مسجد شاه و عمارت چهل ستون و ظواهر و زوائد معماری دیگر در اصفهان را، چه کسانی و با برخورداری از چه حکمتی ساخته اند؟!! حکمی که با همین قرائن شامل ابنیه ی اسلامی - مغولی هندوستان نیز می شود. مختصر این که اگر مغولان موهوم یکی از ابزار تخریب ادواری ایران پوریم زده بوده اند، چرا در بازسازی تاریخی هندوستان، با مقاصد مخصوصی که به امید خد از آن خواهم نوشت، به کار نرفته باشند؟ مگر تولید اکبر و جهانگیر و بالا بردن تاج محل و از این قبیل، دشوارتر از تهیه ی عباس و اسماعیل و ابنیه ی اسلامی اصفهان بوده است؟!! اینک فقط از طریق این بررسی های فارغ از تعارفات است که می توانیم تاریخ و تصاویر درست شرق و غرب جهان اسلام را، از دهان گرگان نشسته بر کرسی های اسلام و شرق شناسی دانشگاه های غرب بیرون کشیم، که با بلع حقیقت، پس مانده متعفن آلوده به لعاب و بزاق انواع دروغ را، به عنوان سهم ما، میان صفحات مجموعه مکتوباتی مجعول قی کرده اند!



پس از آن مسجد کوچک مسلمین در خارج از شهر گوآ، که به عبادتگاهی پنهان و دور از چشم می ماند، ناگهان و بدون دیدار با واسطه های رشد و تحول در معماری اسلامی هند، با مجموعه ای از عالی ترین ابنیه ی اسلامی در هند مواجهیم که چشم انداز بالا از بنای تاج محل هنوز برترین و عالی ترین آن ها نیست. تکلیف این مطلب هنوز معلوم نیست که مغولان صحرا نشین بی رحم بنیان برافکن که شهرها را به آب می شسته و نفوس را معدوم می کرده اند، چه گونه ناگهان در هندوستان به چنین اوجی در درک معماری اسلامی رسیده اند، چنان که در اساس نمی دانیم منظور از مغولان چه کسان اند، و به دلیل فقدان هرگونه نشانه ی مادی از آنان در ایران، با خبر نیستیم که از چه راه چنین فاضلانه متحول شده و از هندوستان سر درآورده اند؟!!!



این حجره و گوشه ای از بنای شگفت آور اسلامی دیگری از قرن هفدهم میلادی، موسوم به مقبره ی اعتماد الدوله در اگرای هندوستان است که در میان آن دو سنگ قبر از نور جهان و همسرش را کاشته اند، با محوطه ای که زمینه کف آن به نقوش کامل و سالم مرمرینی مزین است که دو قرن بعد شبیه آن را بر فرش های کرمان نیز بافته اند. اینک رفته رفته پازل تحولات همزمان اسلامی در منطقه ی ما کامل می شود که گویی در یک زمان چیده و تکمیل کرده اند: مسلمانان مغول در هند با آثار بی نظیر معماری اسلامی، در حوالی قرن دهم هجری، مسلمانان ایران با آثار معماری محدود و متوسط در اصفهان، باز هم در اطراف قرن دهم هجری و مسلمانان ترکیه که وارث آثار معماری بیزانس اند و از همان قرن دهم هجری به زحمت قابل شناسایی اند. مورخ آن گاه در زیر این نیم کاسه ی کوچک، سایه ی تغار بزرگی را تشخیص می دهد، که می نویسند هندیان و عثمانیان و دولت ترک صفویه، متعصبانه سرگرم تمرین و تبلیغ زبان و فرهنگ فارسی بوده اند؟!!!

«علاوه بر کتب لغت فارسی، در لغت نویسی زبان عربی به فارسی نیز در این سرزمین کارهای مهم و سودمند انجام گرفته است و بعضی کتب مهم در این زمینه چون ترجمه و شرح قاموس فیروز آبادی منتخب اللغات شاه جهانی و کتاب معروف منتهی الارب به دست دانشمندان مقیم شهرهای شبه قاره تصنیف و تالیف یافته اند. انشاء و ترسل نیز از شعب عمده ی ادب فارسی بود که هم در دربارهای سلاطین و دستگاه های امیران و حکم رانان محلی جایگاه و اهمیت خاص داشت و هم در میان صوفیه و اهل علم. چندین کتاب در قواعد و اصول انشاء فارسی از سده های ۸ و ۹ هجری تا دوره های اخیر تالیف یافته و مجموعه های فراوان از مراسلات درباری و دیوانی و مکاتیب عارفان و صوفیه ترتیب داده شده که بسیاری از آن ها به طبع نیز رسیده است». (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد هشتم، ص ۵۷۳)

شرح فوق فقط تکمله و از یاد مانده ای است از نقل کاملی که تدوین لااقل سی فرهنگ لغت فارسی در هند از قرن هفتم هجری تا همین اواخر را به تفصیل آورده است و همین قدر بدانید که فرهنگ قواس و برهان قاطع و کشف اللغات و فرهنگ جهانگیری و فرهنگ رشیدی و سراج اللغات و بهار عجم و فرهنگ آنندراج، یعنی عمده فرهنگ های لغت فارس را در میان آن ها خواهید یافت، بی این که تا همین چند دهه ی اخیر هیچ کنجکاو دست به قلم فرهنگ نگاری در همین مهد زبان فارسی، لغت نامه و فرهنگی برای آن تدوین کرده باشد، زیرا می توان اثبات کرد که فی المثل کتاب «لغت فرس» اسدی طوسی را که تدوینی از هزار سال پیش گفته اند، نو نوشته ی دیگری از سرزمین هند است!!! آیا مناسب نمی بینید زود هنگام به این برداشت نزدیک شویم که زبان فارسی سوقات مخصوص گروهی ظاهرا هندو برای مردم تازه از قلاع پایین آمده ایران است و عجیب تر این که تلاش امپراتوران عثمانی در گسترش زبان فارسی، در عین حال که می گویند در چالدران فارسی زبانان را قتل عام می کرده اند، در هیچ زمینه ای از هندیان عقب نمی ماند و اگر سلاطین ترک صفوی را نیز درگیر همین برنامه می بینیم، پس اجازه دهید بپرسیم نخ های این عروسک گردانی تاریخ و فرهنگ، در این حوزه ی مهم، به دست چه کسان و سرگرم کردن حضار با امید به کدام بهره بوده و چرا شمایل و سیمای سلاطین مغولی که گویا از آسمان به سرزمین هند فرو افتاده اند، با باسمه های سلطان اسماعیل صفوی و سلطان محمد و سلیم عثمانی، چنان که برادران توامان باشند، نه فقط بی اندازه به هم شبیه اند، بل هیچ یک، از چهره ترکان و ازبکان و مغولان سهمی نبرده و شباهتی با آنان ندارند؟!!

آن چه را مورخین و محققین، در تدوین شرح حال و سرنوشت انسان، مطلقا نادیده گرفته و عامدانه از طرح آن طفره رفته اند، رسیدگی به مبانی و معلومات ضرور در موضوع گسترش جمعیت در مراکز تجمع و تمدن کهن است. در این جا نیز با توطئه چینی و عوام فریبی همان مراکزی مواجهیم که نگاه جدی به مقیاس رشد نفوس را برای پنهان نگه داشتن قتل عام پوریم مناسب ندانسته و به بهای درهم ریختن آگاهی های عمومی، قصه های تاریخی دل خواه خود را با ارقام و اعداد ناممکن رواج داده اند، تا مثلا هرودوت قلابی قادر شود پنج میلیون نفر را همراه خشایارشا در دو هزار و پانصد سال پیش روانه ی یونان کند که از ۳۰۰ نفر شکست بخورند، اعراب بتوانند در امواج بی شمار انسانی به ایران بتازند و یا با چهل هزار جنگ جوی سوار به غارت اسپانیا روند، سلطان محمود غزنوی در تجهیز سیصد هزار سپاهی برای یورش به هند در هزار سال پیش دچار مضیقه نشود، مغولان با کثرت مقاومت ناپذیر خود ایران و روسیه و اروپای شرقی و بارگاه خلفا و چین و هند را تسخیر کنند و در هر حوزه ی دیگر نیز، هر تعداد آدمی را که لازم بدانند، بالفور از انبان این گونه یاوه بافی های کنیسه و کلیسا برداشت و خرج کنند؟!!

برای پی بردن به قانون رشد نفوس، رجوع به انبوهی آمار گیج کننده که در کتب گوناگون و به زمان ما در سایت های فراوان رسمی و غیر رسمی، بدون ارائه ی اسلوب ریاضی واحدی ارائه می شود، مطلقا کارساز نیست، زیرا فقط نگاهی به گذران قاعده مند انسان، گواهی می دهد که هر زوج آدمی، به طور متوسط و متوازن، در حوالی ۳۰ سالگی، با آوردن دو فرزند، دو برابر می شوند و هنگامی که فرزندان آنان نیز در همان سنین دو فرزند دیگر بیاورند، زوج نخستین، در برآوردی متوسط، از دنیا رفته اند. بدین ترتیب با این روش ساده و صریح و تنها با رجوع به احوال پدر و مادر و دائی و عمه و خاله نیز به سهولت درمی یابیم که نفوس انسانی، در هر قرن، سه بار دو برابر می شود. آیا مایل اید با همین برداشت به سراغ جمعیت جهان در ابتدای قرن یازده میلادی برویم و **با این فرض که** در سال ۱۰۳۳ میلادی در سراسر جهان فقط ده نفر زندگانی می کرده اند، فرمول خود را پیاده کنیم؟!! زیرا رسیدن به پاسخ آن، به تجدید مطلع در تمام داده های تاریخی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و نظامی موجود خواهد انجامید. یعنی اگر در اوایل قرن یازده میلادی جمعیت جهان فقط ده نفر باشد، در پایان آن قرن، ۴۰ نفر، در آخر قرن دوازدهم، ۳۲۰ نفر، در پایان قرن سیزدهم، ۲/۵۶۰نفر، در پایان قرن چهاردهم، ۲۰/۴۸۰ نفر، در پایان قرن پانزدهم، ۱۶۵/۸۴۰ نفر، در انتهای قرن شانزدهم، ۱/۳۲۶/۷۲۰نفر، در انتهای قرن هفدهم، ۱۰/۳۱۶/۷۶۰ نفر، در پایان قرن هجدهم،۸۴/۶۱۹/۰۸۰ نفر، در انتهای قرن نوزدهم، ۶۷۵/۳۳۸/۶۴۰ نفر و بالاخره در انتهای قرن بیستم میلادی، ۵/۰۰۲/۶۸۹/۱۲۰ نفر و در سال ۲۰۰۸ شش و نیم میلیارد نفر خواهد شد که با آمار جمعیت کنونی جهان برابر است!!!؟ هرچند نمی توان این محاسبه ی دقیق ریاضی را با جیغ و داد و ادا و اطوار و قهر و کج نشستن و از این گونه دلقکی ها رد کرد و ندیده گرفت، اما مورخ این محاسبات را برای دفاع از صحت و دقت آن مطرح نمی کند، بل ملیّنی می سازد تا هضم مباحث آتی در مدخل جاری را میسر کند و محرکی می گیرد تا در باب تاریخ نگاشته های کنونی تامل کنیم و معلوم شود که افسانه های موجود در باب تحرک انسانی در تاریکی تاریخ، بدون کشیدن این گونه چراغکان در پیش پای، همانند امروز، با گم شدن در ظلمات افسانه های یهود ساخته در باب پیشینه و سرگذشت مردم سراسر زمین و دچار شدن به گردن کشی های واهی و ابلهانه ی قومی برابر است و به سهولت نشان می دهد آگاهی های به اصطلاح آکادمیک امروز در باب ستیزه های سرنوشت ساز پیاپی و در ابعاد و ارقام بی اساس، تا چه اندازه منحرف کننده است و سازندگان جنگ های متعدد داخلی و خارجی میان مسلمین و دیگران، تا چه میزان در تاریخ اسلام توطئه کرده اند، چنان که همان تعداد نفوس قتل عام شده از مردم شرق میانه در ماجرای پلید پوریم را، که تورات بدان اعتراف دارد، با توجه به داده ی بالا، می توان قتل عام کامل و تا آخرین نفر از ساکنان این منطقه در ۲۵۰۰ سال پیش گرفت!!؟

اینک در همین راستا اجازه می طلبم پرده ای را بگشایم تا هر صاحب اندیشه و نظری را به این تامل بخواند که مخدر تاریخ نگاری غربی، در چند سده اخیر، چه گونه عقلانیت انسان را گرفتار چنبره هپروتی درمان ناپذیر و اسیر هیاهوی انبوهی از حکمای کاغذی کرده است، که گواهی نامه های دانشگاهی برای تایید مزورانه و مزدورانه ی دروغ دارند و غولان بد شمایل فریب را به صورت فرشتگان زیبای حامل حقیقت به پرواز در می آورند؟!!

این نقشه ی امروزین جمهوری خلق چین است، کشوری با مساحتی بزرگ، که سومین وسعت را در جهان دارد و جمعیتی که در ردیف نخست جهانی است و همسایگانی که با نام آن ها در این نقشه آشنا می شوید و دیوار بزرگی که حدود امروزین آن را در قوس شمالی بیجینگ و یا پکن می بینید.



«دیوار چین یا دیوار بزرگ چین، یک بنای عظیم چینی است که ساخت آن حدود ۱۴۰۰ سال، یعنی از قرن دوم قبل از میلاد تا قرن هفدم (میلادی (ادامه پیدا کرد!!! و به منظور مقابله با هجوم اقوام مهاجر عشایر، همچون مغول‌ها، ترک‌ها و هون‌ها ساخته شده بود. شروع ساخت این دژ بزرگ به اولین امپراطورِ چین، یعنی چین شی هوان در بین سالهای ۲۳۰ قبل از میلاد تا ۲۰۰ قبل از میلاد بر می‌گردد و پایان آن در زمان حکومت سلسله مینگ انجام پذیرفت. این بنا با ۶۳۵۲ کیلومتر طول، به این ترتیب از لحاظ جرم و حجم بزرگ‌ترین ساختمان جهان می‌باشد».
http://fa.wikipedia.org/w/index.php?title=%D8%AF%DB%8C%D9%88%D8%A7%D8%B1_%DA%86%DB%8C%D9%86&oldid=1628630



ابراز شلختگی در ارائه ی اسناد و اعداد مربوط به تاریخ ملت ها تا بدان حد است که ویکی پدیا فاصله ی میان قرن دوم پیش از میلاد تا قرن هفدهم میلادی را ۱۴۰۰ سال شمارش کرده است!!! این توضیح دیوار چین در دائرة المعارف آبکی ویکی پدیا، در این مورد به خصوص، اندک تفاوتی با سایر دانش نامه ها و دائرة المعارف های معتبر دنیا ندارد و برداشتی از انواع دیگر آن است. در این جا به وضوح می خوانیم که دیوار بزرگ چین را به درازای ۲۰۰۰ سال و به تدریج بالا برده اند، زیرا زمان حکومت سلسله ی مینک در چین، به قرن هفدهم میلادی می رسد. آن گاه بر اساس این هذیان محض باید بپذیریم که چینیان برای جلوگیری سرانجام ناموفق از هجوم مغولان، از سیزده قرن قبل از حمله ی آنان، یعنی قرن سوم پیش از میلاد، مشغول دیوار کشی به دور خویش بوده و ظاهرا کارگزاران و مـدیران غیب دان چین، یک هزار و سیصد سال دیوار می ساخته اند، تا مانع حمله ی مغولانی شوند که در همین دروغ های کنونی فقط هفتصد سال پیش، در تاریخ ظاهر شده اند؟!!!

«این دیوار در طول زمان دچار فرسایش و در اثر بادهای سختی که در طول زمان دچار آن شده است **به زیر شن ها رفته است** و امروزه تنها حدود ۱۵۴۲ کیلومتراز آن باقی مانده است . پیش بینی دانشمندان این است که در آینده‌ای نه چندان دور چنان چه با این حوادث مقابله نشود اثری از آن باقی نخواهد ماند . تاریخ ساخت دیوار چین **به قرن ۹ قبل از میلاد** باز می‌گردد. حکومت وقت چین **برای جلوگیری از حملات ملیت‌های شمالی ، برجهای آتش برای خبر رسانی و یا**

قلعه‌های مرزی برای حصول اطلاعات دشمن را در ارتباط با دیوار و بر روی آن ایجاد کرد . در دوره حکمرانی سلسله‌های بهار و پاییز و کشورهای جنگجو ، میان دوک‌ها جنگ بر پا شد و کشورها با استفاده از کوه‌های مرزی به ساخت دیوار پرداختند تا سال ۲۲۱ قبل از میلاد، امپراتور چین شی خوان پس از به وحدت رساندن چین، دیوارهای دوک‌ها را به هم متصل کرد که به صورت دیوار بزرگ در مرزهای شمالی بر روی کوه‌ها در آمد. او می‌خواست با این کار از حملات دشمن به مراتع شمالی جلوگیری کند. **در این زمان طول دیوار چین به ۵۰۰۰ کیلومتر می‌رسید.** در سلسله خان پس از سلسله چین **طول دیوار به ۱۰ هزار کیلومتر رسید**».

آیا چه گمان می کنید؟ نقل بالا، با نوشته ی ماقبل، گرچه فقط چند سطر فاصله دارد، اما آغاز دیوار کشی چینیان را به قرن نهم پیش از میلاد عقب می نشاند، تا مانعی در برابر حملات بومیان شمالی در زمانی باشد، که بر اساس بررسی های جمعیت شناسی هنوز جز وحوش حیوانی در آن اقلیم زیست نمی کرده است!!!؟ با شرح و بسطی که عقل را چنان از کار باز می دارد که قبول کنیم چینیان در قریب سه هزاره پیش، با جمعیتی که در مفروضات ما به میزان صفر است، برای جلوگیری از هجوم وحشیانی کم تر از صفر، ۵۰۰۰ کیلومتر دیوار قطور و مرتفع سنگی در همه جای سرزمین خود ساخته اند!!!؟



این قسمتی از بقایای دیوار چین است که موقعیت اجرایی بس دشوار آن را نمایش می دهد. اگر قبول کنیم که چینیان در دو سه هزاره پیش می توانسته اند در چنین اوضاع و احوال جغرافیایی و جوّی و بر فراز ارتفاعات دشوار گذر، هزاران کیلومتر دیوار قطور و بلند بسازند، پس مسلما چنین مردم توانایی نباید از هجوم چند قبیله ی فاقد آثار حیات و تمدن به سرزمین خویش واهمه کنند! در عین حال مغولانی هم که طبق قرار تاریخ نویسان غربی برای حمله به چین باید از چنین صخره های صعبی بالا رفته باشند، مسلما گذر از چند متر دیوار اضافی را نه مانع، که به حساب نوعی تنوع و سرگرمی در صعود می گذارده اند!!!

«دیواری که اکنون مردم مشاهده می‌کنند ، دیوار متعلق به سلسله مینگ (سال ۱۳۶۸ – سال ۱۶۴۴) است، از غرب به دروازه جایوگوان در استان گان سو چین و از شرق به ساحل رود یالوجیان در استان لیائونینگ در شمال شرقی چین منتهی می‌شود و درمیان آن ۹ استان- شهر و ناحیه خود مختار به طول ۷۳۰۰ کیلومتر وجود دارد و مردم انرا دیوار طولانی می‌نامند. دیوار چین به عنوان پروژه تدافعی بر روی کوه‌ها ساخته می‌شد از بیابان‌ها مراتع و لجنزارها عبور می‌کرد . کارگران طبق عوارض زمینی ،ساختار متفاوتی برای ایجاد دیوار در نظر گرفتند که درایت و عقل نیاکان چین را نشان می‌دهد. دیوار بر مسیر کوه‌های پر فراز و نشیب امتداد یافته‌است . در بیرون دیوار پرتگاه‌های بلند دیده می‌شود. در واقع کوه و دیوار به یکدیگر پیوند خورده‌اند. لذا دشمن به هیچ وجه قادر به نفوذ به این دیوار نبود. دیوار چین معمولاً با آجرهای بزرگ و سنگ مستطیل ساخته شده و در وسط ان خاک و خرده سنگ ریخته شده و **ارتفاع آن ۱۰ متر است و پهنای دیوار برای عبور چهار اسب کافی است** و در یک ردیف عرض آن ۴-۵ متر است تا زمان انتقال غلات و سلاح ها مشکلی ایجاد نشود. طرف درونی دیوار، نرده سنگی و در وجود دارد که به آسانی حرکت می‌کند».

حالا ویکی پدیا طول دیوار را به پنجاه هزار کیلومتر رسانده است که در این صورت باید از سراسر خاک چین گذر کرده باشد و البته اینک از این همه دیوار فقط ۱۵۰۰ کیلومتر آن، حاصل دیوار سازی قرن هفدهم میلادی و به دوران سلسله ی مینک، باقی مانده است. من در حیرتم چرا تاکنون کسی نپرسیده است اگر دیوار چین یک شگرد دفاعی و حفاظتی در برابر مغولان و ترکان بوده، به چه دلیل امپراتوران سلسله ی مینک، در زمانی که مغولان چندان متمدن و مومن اند، که هندوستان و ماوراء النهر را سرشار از نمایه های بی نظیر معماری

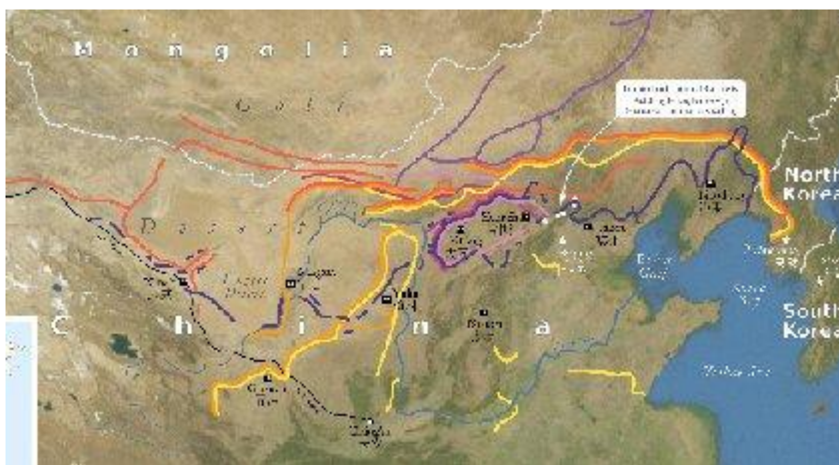
اسلامی می کنند، هنوز هم از بیم آنان دیوار می ساخته اند؟! بدین ترتیب در مورد چین و دیوار آن هم با همان کلاشی معهود تاریخ نویسان وابسته به دانشگاه های کنیسه و کلیسایی غرب مواجهیم که فقط به علت نیاز خویش به قوم مغول، برای بر هم زدن توازن تاریخ در نیمی از جهان، چنان زیرکانه به طول و عرض و ارتفاع دیوار چین، دروغ بافته اند، که همانند یونانیان که سکه های ضرب شده به زبان و مشخصات یونانی، در سیستم ارشکوسیان ایران را پارتی می پندارند، چنینیان نیز هنوز آن دیوارها را ابزاری برای دفاع نظامی از سرزمین خویش در برابر مها جمان مغول می انگارند؟!!!



جغرافیای طبیعی چین بسیار به مشخصه های اقلیمی ایران نزدیک است. بخش بزرگی از آن سرزمین، درست همانند ایران، در اختیار شنزارهای بزرگ و کویرهای پهناور است، چنان که بخش شمال غربی و شرقی آن را کوه های صخره ای بلند می پوشاند، با رودهای پهناور و پر آب و نیز جنگل های انبوه و سواحل و بنادر شرقی و جنوبی مشهور و متعدد، با این تفاوت که در چین، به علت قرارگرفتن در مدار شمالی تر، حجم بارندگی و هجوم سرما بیش تر و شدیدتر است، با سیلاب های عظیم و طوفان های فصلی و دائمی پرنیرو و مکرر و بادهای زورمند در مرکز و غرب، که دائما تپه های شنی را جا به جا می کند. در چنین اقلیم بی ثباتی، برقراری ارتباطات عمومی، با اسلوب جاری در سرزمین های سازگار با نظم طبیعی و فصول ثابت میسر نیست. در این جا جاده ها به طور دائم در مسیر تخریب سیلاب و طوفان اند، شن ها و انبوه برف، سطح گذرگاه های همارتفاع با طبیعت اطراف را می پوشاند و بریدن کوه در بلندی های صعب العبور برای ایجاد گذرگاه، با امکانات باستانی ساده نیست. بدین ترتیب آن چه را که تاکنون دیوار گفته اند، اجرای سیستم جاده سازی و برقراری ارتباط و عبور و مرور بسیار هوشمندانه ای است که با هزینه ی اندک و ایمنی بسیار در تمام شرایط اقلیمی و در سراسر سال، راه را برای رفت و آمد، در عرض مناسب گذر چهار اسب و یا دو ارابه در کنار هم، باز نگه می داشته است، با سرپناه های بزرگی در فواصل کم، که در شرایط دشوار، چون فرا رسیدن شب و یا هوای ناسازگار، به گذرندگان و صاحبان کالا پناه دهد و یا مکانی برای استقرار راه داران و دریافت عوارض و کنترل کالا باشد. وجود شعبه های فرعی در مسیر این به اصطلاح دیوارها، در تصویر بالا و در تصاویر متعدد دیگر، به خوبی اثبات می کند که این به اصطلاح دیوارها، فقط شریان های ارتباطی غیر همسطح میان استان های مختلف چین بوده است، کم ترین نسبتی با هجوم ترک و مغول ندارد که در زمان مورد ادعای دروغ نویسان غربی هرگز در تاریخ حاضر نبوده اند و نیز بقایای باقی مانده ی همین ظاهرا دیوارها، در میان شنزارهای چین، وجود این راه های بومی و بی نظیر و این خطوط ارتباطی بسیار حساب شده و مصون در برابر سیلاب و سرما و طوفان برف و ریزش باران و هجوم شن، در سراسر خاک چین را اثبات می کند. اگر بنا را بر بیان فنی بگذارم، این دیوارها نوعی ریل گذاری سنگی مجزا و مرتفع در طبیعتی است که مهار امنیت و امکان رفت و آمد در آن، جز از این طریق ممکن نبوده است.



اینک با جهانی پر از عوام فریبی و دروغ فرهنگی مواجهیم که هیچ بخشی از آن را، مصون از آسیب انگل هایی با مارک و عنوان مورخ و محقق بیرون خزیده از دانشگاه های بی آبروی غربی نمی بینیم و به راستی برای دریافت حقیقت، لازم است تا پنهان ترین زوایا و درزهای این جبه ی تزویر را بکاویم که به نام تاریخ تمدن و هویت، بر اندام تمام ملل باستانی و کهن پوشانده اند و باید دقیق شویم که این جاده ها را در چه زمان و با کدام نیروی انسانی و امکانات و سرمایه ساخته اند؟!!



و سرانجام این نقشه پراکندگی دیوار در چین است که آقای مسعود با برداشتی از آدرس زیر فرستاده اند:

http://upload.wikimedia.org/wikipedia/commons/9/9d/Map_of_the_Great_Wall_of_China.jpg

از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب امتداد دارد و هر رنگی تعلق هر قسمتی را به دورانی معرفی می کند که مشروح آن در تصویر اصل قابل دیدار است. آیا این همه دیوار را در این همه قرن در برابر مغولان کشیده اند و یا این عالی ترین شیوه جاده سازی باستانی و کهن در سرزمینی است که طبیعت با آن سرناسازگاری دارد؟!!



شاید کسانی این افواج نظامی را که از طریق به اصطلاح دیوار چین جا به جا می شوند، لشکریان مغول به بالای دیوار رسیده فرض کنند، اگر آن کلاه لگنی را بر سر نداشتند. اما اینان سربازان دولت چین اند که به جنگ با ژاپن اعزام می شوند و اگر این صف سربازان، کاربرد دیوارها را روشن نمی کند، پس به تصویر زیر دقیق شد.



احتمالا چینیان برای رعایت حال مغولان کوتاه قد، در برخی نقاط برای عبور بی دردسر آنان زیر گذر ساخته اند و اگر این جاده ی دو طبقه که در آن ردیفی از قاطران و شتران و الاغان مشغول حمل بارند، حقیقت کاربرد این به اصطلاح دیوارها را به طور واضح روشن نمی کند، پس باید تفهیم مطلب را به همان چنگیز خان مغول سپرد!

زهر را در کام دروغ پردازان چکانده و آشکارا شاهد نزع کهنه شیادان تاریخ تراشیم. در این جا کسی اسکندر و عرب و چنگیز و هلاکو و تیمور و اشرف افغان را دشمن نمی شمارد، برای ورود دروغین محمود غزنوی و نادر به هند هورا نمی کشد، به افسانه های مربوط به آن ها پوزخند می زند و فارغ از تزویرهای جاری، انسان را می جوید که هر چه بی هنر و نازیبا و بی عشق تر، واقعی تر و قابل شناخت تر است .

این یادداشت ها در پی یافتن علت اصلی واپس ماندگی های کنونی و عمومی است که هنوز انسان را پس از هفت هزاره سعی برای سامان جمعی، چنین ناتوان و درمانده نگه داشته و از مسیرهای معین و مطمئنی ثابت کرده است که مجرم اصلی این بی سرانجامی محض، یهودیان اند که شیرازه ی حقیقت را از هم شکافته، برای انداختن شولای مظلومیت بر بالای قوم خود، برگی دانایی ناآلوده باقی نگذارده، اعتنایی به مودت انسانی نداشته، در زمان لازم به کشتار و تحمیق و توطئه رو کرده و به درازا و حجم جاده های خوش ساخت کهن و باستانی چین هم دروغ بافته اند. این جا صدای جمعی از مسلمانان بلند است که همکیشان و هماندیشان و حق جویان جهان را به بازپرسی قوم یهود، آن هم فقط در حوزه فرهنگی می خواند که بی گمان برترین خیانت و جنایت را در آن جا مرتکب شده اند. اگر قابل اثبات است که بیرون از حوزه ی تجسسات در علوم محض، بر هیچ مبتدایی در دایره ی تحقیقات انسانی و اجتماعی اعتباری نیست و اگر می توان معلوم کرد که یهودیان در سیما و نام خدمت گزاران فرهنگ، تا اندازه حک کتیبه و جعل کتاب و اختراع مشاهیر، در تمام زمینه ها، دانایی و درستی را تمسخر کرده اند، پس هشدار این یادداشت ها ارسال دعوتی است برای اخراج نهایی اسرائیلیات، از سراپای پیکره ی فرهنگ عمومی انسان. آیا گمان می کنید از پس این خانه تکانی جهانی، در انبان فرهنگ موجود چه خواهد ماند؟! به یقین هیچ، زیرا برای پوسیده شناختن و دور ریختن دریافت های معمول و متعارف امروز، در باب سرشت روزگار باستان و جهان میانه، تنها رجوع و رسیدگی از دو مرجع بی مایه: تواریخ هرودوت و الفهرست ابن ندیم و تمام شروح معاصری که بر مبنای این منابع تنظیم شده، کافی است تا پرمایه ترین قفسه ها در غنی ترین کتاب خانه ها را به کلی از محتوا تخلیه کند .

این حقیقتی قابل اثبات است که اجتماعات امروزین انسان، اغلب محصول جا به جایی آدمی در قرون اخیر است که راه عبور از آب های فاصله انداز، در جهان و جهاتی گشوده شد که در غالب نقاط آن، تا همین ۵ قرن پیش، آوای انسان شنیده نمی شد و جز در چند حوزه کوچک شرقی و حواشی مدیترانه، از تجمع متمدنانه خبری نبود. در واقع دنیای قابل شناخت دیرین، تنها قسمت کوچکی از وسعت کنونی زمین را شامل می شود و تا همین اواخر نه فقط قاره بزرگ آمریکا، بل اصولا مجموعه های سیاسی و اجتماعی روسیه، سرزمین های شمالی سوئد و نروژ و فنلاند و هلند و دانمارک، انگلستان، فرانسه، آلمان و کشورهای کنونی شرق اروپا و ایران و هند و ترکیه و حتی چین و خاور میانه فاقد هویت تاریخی و ملی بوده است و تا پیش از دوران جدید، آگاهی از جهان، تنها در حوزه ی نزدیک ترین همسایگان میسر بود و اثبات حضور انسان در سراسر نوار جنوبی آسیا و حتی ژاپن و کره نیز با مشکلات جدی رو به روست. برای آشنایی با حقیقت خوفناک نادرستی دانایی های کنونی در این باره کافی است سرزمین هندوستان را مثل بزنم که گرچه از نمایه های بودایی پر است، اما بوداییان آن سرزمین در حال حاضر هم از یک درصد جمعیت آن کم ترند!!!؟ کشوری با قریب ۱۶۰ زبان تکلم، که بیست گونه ی آن رسمی است و بی پایان اعتقادات مذهبی که قابل شمارش نیست!!! هیچ معجزه و حالتی نمی تواند مردمی با حد اقل پیشینه ی مشترک بومی و قومی و فرهنگی دراز مدت را این همه در ابراز و ارائه ی هویت، دور از هم نگهدارد، مگر این که بگوییم هندوستان یک مهاجر نشین بزرگ است که موجودیت کنونی آن از ورود بی کنترل فرهنگ های مجاور، که بی تعارف منشاء آن ها را نمی شناسیم، شکل گرفته است. اگر در میان این همه مهاجر برای اختیار گوشه ای از زمین هند، تضاد و جدال و تنازع آشکار رخ نداده، از آن باب است که هندوستان نیز نظیر آمریکای شمالی و جنوبی و کانادا، وسعت لازم برای جذب و اسکان هر نوع و به هر میزان وارد شونده را داشته است. بر این اساس و با توسل به تنوع بیمارگونه و حتی غیر ممکن زبان ها و لهجه ها و فرهنگ ها، در غالب سرزمین های شرقی، صدور این حکم ساده می شود که گوناگونی فرهنگ و سنت و زبان و لباس و موسیقی و رقص و ابزار مصرفی، عالی ترین شیوه ی شناخت تاریخ و دیرینگی در اقالیم گوناگون است. اگر کلیسا توانسته است با تسلط مخصوص خود این همه سرزمین اروپایی را با فرهنگ و زبان مشترک و وابسته به ریشه لاتین گرد هم آورد و اسلام به مدد قرآن قدرتمند سلسله ای از اقالیم دور از هم را به گرد سنت ها و زبان اسلام جمع آوری کرده، پس چه گونه بودیسم و هندوییسم نتوانسته اند فاصله های فرهنگی را از میان مردم هند بردارند؟!! این راز آن حقه بازی

عمومی است که کنیسه و کلیسا برای اعزام جاعلانه ی تمدن در نقاط مورد نیاز خود اعمال کرده اند، اما زمانی که سخن از پیشینه سرخ پوستان در میان باشد، نمایه ای جز چادر و چپق ندارند تا همین شیطنت آن ها بر خردمند بخواند که آدمی در تماس جدید با یکدیگر، پس از ویرانگری نابود کننده ی پوریم، به غنا و بلوغ و شناخت در حوزه ی فرهنگ کنونی رسیده است.

«زبان اندونزیایی زبانی است که از **۱۹۲۸ میلادی** قانونی شده، و از زبان بازاری یا تجارتی مالایایی مشتق شده است و به عنوان زبان مشترک و برگرفته از زبان های متعدد در سراسر جزایر اندونزی، رواج یافته است. پایه و اساس این زبان را همان زبان مورد استفاده ی هلندی ها در دوران استعمار تشکیل می دهد که واژگان وسیع عاریتی از زبان های اروپایی (مخصوصا انگلیسی و هلندی)، سنسکریت و عربی، و نیز **واژه های بسیاری از زبان فارسی**، چه به صورت اصلی و چه با جزیی تحریف بدان راه یافته است. این زبان، زبانی است پیوندی و چند ترکیبی، بدین معنی که از یک ریشه با افزودن پیشوندها و پسوندها واژه های دیگری ساخته می شود و یک واژه ی جدید غالبا از ترکیب چند واژه ی دیگر به وجود می آید **.در این زبان صیغه های مذکر و مونث و تثنیه و جمع وجود ندارد و افعال آن هم صرف نمی شود،** زبان باهاسا هنوز از نظر دستور کاملا شکل نیافته است و دولت اندونزی تلاش های فراوانی برای یکسان سازی قواعد و رسم الخط آن **که از خط لاتین اقتباس شده،** اعمال می کند». (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد دهم، ذیل مدخل اندونزی، ص ۳۵۴)

اگر قسمت تبلیغاتی و ناسیونالیستی متداول و معمول در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، یعنی وجود واژه های فارسی بسیار در زبان رسمی اندونزیایی را از متن بالا حذف کنیم، که با وجود جست و جوی کنجکاوانه، حتی به نمونه ای از آن در روابط عمومی و اعلان های اجتماعی اندونزی، اعم از تابلوهای خیابان ها و اسامی مغازه ها و نام انواع خوراک ها و پوشاک ها و غیره برنخورد، آن گاه به اشاره بس هشدار دهنده ای در این نقل می رسیم که خصلت بدوی، در زبان رسمی اندونزی را اثبات می کند که همانند زبان قبایل آفریقا و دیگر نقاط دور از اجتماعات متمدن و میان سرخ پوستان، تصریف زمانی افعال برقرار نیست: خوردن نهار اکنون، من ، تو، او، ما و یا شما. خوردن نهار امروز، من ، تو، او، ما و یا شما. خوردن نهار دیروز، من، تو، او، ما و یا شما. خوردن نهار فردا، من ، تو، او، ما و یا شما. گنگی ویژه فرهنگ ها و گویش های نخستین که کمبود تکنیک بیان را با استفاده از قیود برطرف می کند .

«تعداد زبان هایی که در اندونزی به آن ها تکلم می شود، به قدری است که نمی توان تعداد دقیقی برای آن ها ذکر کرد. لااقل ۳۰۰ زبان مختلف وجود دارد، که هرکدام با چندین لهجه ی مختلف محلی از هم جدا می شوند و در الگوی گفتار و دامنه ی لغات از یکدیگر متفاوت اند». (اندونزی، سرزمین بدون قرینه)

بدین ترتیب برای شناخت اندونزی باید به دنبال ریشه های قومی و منشاء جدایی های زبانی و ناهمآهنگی در لغات کاربردی بود و از طریق دنبال کردن این تفاوت ها دریافت که اندونزیاییان امروز در چه زمان و چه گونه به آن سرزمین راه یافته اند. مورخ می پرسد در این سرزمین فاقد زبان کلاسیک قومی و یا حتی محلی و بومی، که بتواند دیرینه ی حضوری را اثبات کند، چه گونه آن معابد هشتصد ساله ی نظیر بوروبودا را بالا برده اند؟!!!

«**در ۱۹۴۷میلادی** خط جدید جمهوری اندونزی جایگزین خط قدیمی که وسیله ی هلندی ها از ۱۹۰۱میلادی به کار گرفته شده بود، گردید. در همان سال نیز کمیسیونی **برای ابداع لغات و اصطلاحات زبان اندونزیایی** و تدوین دستور و لغت نامه ی جدید زبان تاسیس گردید. این کمیسیون در ۱۹۴۹ میلادی به کمیسیون ملی زبان تغییر نام یافت و در ۱۹۵۰ میلادی نیز کمیسیون »اصطلاح شناسی» برای یافتن معادل های اندونزیایی واژه های علمی و فنی شروع به کار کرد **.ولی خط جدید اندونزیایی در ۱۹۷۲میلادی رسمیت یافت»**. (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد دهم، ذیل مدخل اندونزی، ص ۳۵۴)

آیا توجه می کنید؟ مردمی که زبان و لغت و خط قابل کشف ندارند، دیرینه فرهنگ مضبوط و مجموع آن ها شصت ساله است و اندک پیوند بومی و قدیم، در زبان و لغت و خط آن ها دیده نمی شود، گویا چنان حکومت های مقتدر و مستقلی را در ایام دیرین صاحب بوده

اند که اندونزی را به صورت یک سرزمین مملو از مظاهر هندوییستی و بودیستی درآورند، بدون این که در حال حاضر هم زبان و خط و فرهنگ هندی در اندونزی پایگاهی داشته باشد!



برای استحکام آن نظر که می گویم فرهنگ و هویت کنونی غالب نقاط و حصه ی عمده ای از مردم جهان و به ویژه سرزمین ما، پس مانده ای است دست ساخت اخیر توطئه گران کنیسه و کلیسا، ناگزیر دعوت می کنم به این نقشه جغرافیا دقت کنید که موقعیت دو کشور همسایه، مالزی و اندونزی را نسبت به هم نشان می دهد. آن ها چندان در جوار هم اند که بدون خطوط مرزی موجود کشوری یکپارچه شناخته می شوند، اما مالزی به همان میزان از آثار هندوییستی خالی است که اندونزی را از آن پر کرده اند و اگر علت آن را بخواهید در این واقعیت مستقیم خفته است که در مالزی هیچ دینی به جز اسلام رسمی نیست و جایگاه ندارد و دولت مالزی اجازه دست بردگی هایی را به یونیسف نداده است که آزادانه در ایران و اندونزی و چین و هند اعمال کرده اند!!! آیا قوم گرایان منطقه ای به خود نمی آیند، پیش از این که پرده از اسرار هویت تراشی های کنونی بردارم؟!

«**دوران حکومت های هندو :**اولین دسته از مهاجران هندی در سال های اول میلادی از مبدا گجرات در جنوب هند به سرزمین اندونزی رسیدند و روابط بازرگانی با سوماترا و جاوه برقرار ساختند. این مهاجرت تا سده ۷ میلادی ادامه یافت. این دوره از تاریخ اندونزی را که تا قرن ۱۶میلادی ادامه داشت، دوره حکومت های هند و یا دوره ی هند و اندونزی می نامند. شمار حکومت های محلی اعم از هندو و بودایی در جزایر اندونزی فراوان بوده، چنان که در رامایانا از وجود **۷ قدرت سلطنتی** تنها در جزیره جاوه سخن رفته است، ولی در دوره ی حکومت های هندو دو امپراتوری بزرگ در اندونزی به وجود آمد: اول امپراتوری سری ویجایا که مرکز آن در سوماترا بوده، و بر تنگه ی مالاکا که مهم ترین شاهراه دریایی میان آسیا و اندونزی است، تسلط داشته است. دیگری امپراتوری ماجاپاهیت که مرکز آن در جاوه بوده، و بر بخش عظیمی از این سرزمین حکم می رانده است». (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد دهم، ذیل مدخل اندونزی، ص ۳۵۸)

از این گونه سخن رانی های بی بدیل، که به هم رساندن ابتدا و انتهای آن، به زور بازوی هیچ منطقی ممکن نیست، در باب تمام جهان و از جمله درباره ی اسلام و ایران نیز بسیار به هم بافته اند. چنان که می خوانیم، نخستین هندوان در ابتدای قرن اول میلادی، احتمالا از مرز هوایی به اندونزی مهاجرت کرده اند، زیرا عبور از اوقیانوس هند و ورود به اوقیانوس آرام، با قایق های بلم گونه ی دو هزار سال پیش، آن هم در زمانی که هیچ راه دریایی غیر محلی شناخته و گشوده نبود، جز با قدم زدن بر روی آب اجرا نمی شد که انحصار بهره برداری از تکنیک آن در اختیار عرفای ایران است و بس! از عجایب این که ظاهرا این هندیان کالای بازرگانی نیز برای داد و ستد به همراه می برده اند که بر سبیل اشتهار کنونی جز ادویه نبوده که کشتزارها و جنگل های جاوه و سوماترا از رستنی های انواع آن سرشار است. با این حساب احتمالا آن هندیان تاجر و مهاجر دو هزاره پیش به اندونزی را با خلوص تمام می توان حاملان زیره به کرمان دانست. هنگامی که لفاظی جای بررسی های عقلایی را اشغال می کند، لاجرم شیرین زبانی های تمسخر آمیزی از این قبیل راه خود را گشوده می بیند . بازخوانی شادی آور اوضاع آن امپراتوران هند در اندونزی را، که بر سبیل متن متهورانه بالا، در یک هزاره پیش، بر شاه راه دریایی میان اندونزی و آسیا مسلط بوده اند، به نقالانی می سپرم که با باز خوانی متون شبه شاه نامه ای نان خانواده به منزل می برند.

«درباره ی زمان ورود و کیفیت گرایش مردم اندونزی به اسلام وحدت عقیده ای وجود ندارد... پس از آن که اسلام در طول سواحل سوماترا گسترش یافت، فعالیت های علنی مسلمانان در آن جا که دامنه ی آن به کالیمانتان و جاوه نیز کشیده شد،

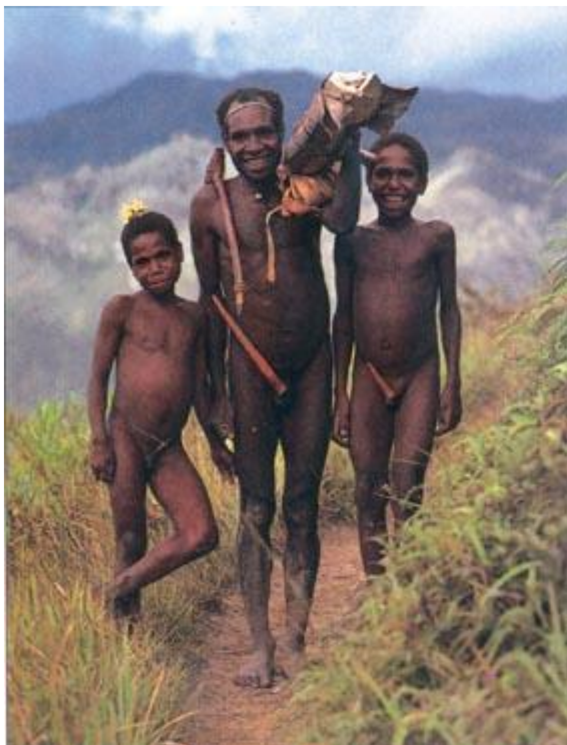
منجر به اختلافات شدیدی میان مردم مسلمان و حکومت مذهبی بودایی در قرون ۷ و ۸ هجری گردید که سرانجام به سقوط امپراتوری ماجاپاهیت منتهی شد و اندونزی مرکز تبلیغات اسلامی در آسیای جنوب شرقی گردید. پس از سقوط امپراطوری ماجاپاهیت، اسلام در نقاط مختلف اندونزی با سرعت بیش تری توسعه پیدا کرد. با تسلط کامل اسلام بر جاوه **بقایای امپراتوری ماجاپاهیت که جزو طبقه ممتاز هندو بودند، همراه پیشوایان مذهبی به جزایر بالی و لومبوک در مشرق جاوه پناهنده شدند،** ولی طولی نکشید که نیمه ی شرقی جزیره ی لومبوک هم از طریق شهر ماکاسا در جنوب سولاوزی به دست مسلمانان افتاد. از جمله حکومت های معروف اسلامی اندونزی حکومت پاسی بود که در اواخر سده ۷ هجری در سواحل شرقی سوماترا تاسیس شد و مرکز فعالیت سوداگران **عرب و ایرانی** گردید». (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد دهم، ذیل مدخل اندونزی، ص ۳۵۹)

خوش بختانه تا امروز برای ورود مسلمین به اندونزی تاریخ و نحوه ی دقیقی تعیین نکرده اند، اما از میان بافته های بالا می توان دریافت که مسلمانان در قرن هفتم هجری، یعنی همان زمان که هفت پادشاهی قدرتمند هندو در جاوه مستقر بوده است، چنان نیروی تعیین کننده ای در اندونزی شناخته می شده اند که هندوان از دیر باز ساکن اندونزی را به جزیره ی بالی فراری دهند!!! برای قبول این تفوق عجیب یا باید مسلمانان را وارد شوندگانی به اندونزی مقدم بر هندوان و در ماقبل مسیح شناخت که هنوز اسلام طلوع نکرده بود و یا لاجرم تسلیم پیش داورانه و مرسوم اعمال خشونت بی کنترل مسلمین برای تسلط بر ملت های دیگر شد! در این جا نیز مشکل اصلی نحوه ی عبور این مهاجران تاجر مسلمان از میان آب های ناشناخته ی شرق جهان است که در این مورد تنها می تواند با شنا و با راه نمایی دلفین ها، از طریق خلیج همیشه فارس در حالی انجام شود که ایرانیان احتمالا تابلوهای مینیاتور و اعراب شاخه های خرما را بر دوش می برده اند. ابتلای به این چنین سرگردانی است سرنوشت هرکسی که بخواهد از مسیر ساخته های موجود، در باب هستی و هویت مردم هر قسمتی از جهان، چیز درستی بداند. اما به راستی مسلمانان اندونزی از چه راه و در چه زمان به آن سرزمین راه یافته و چه گونه مسلمان شده اند؟!!

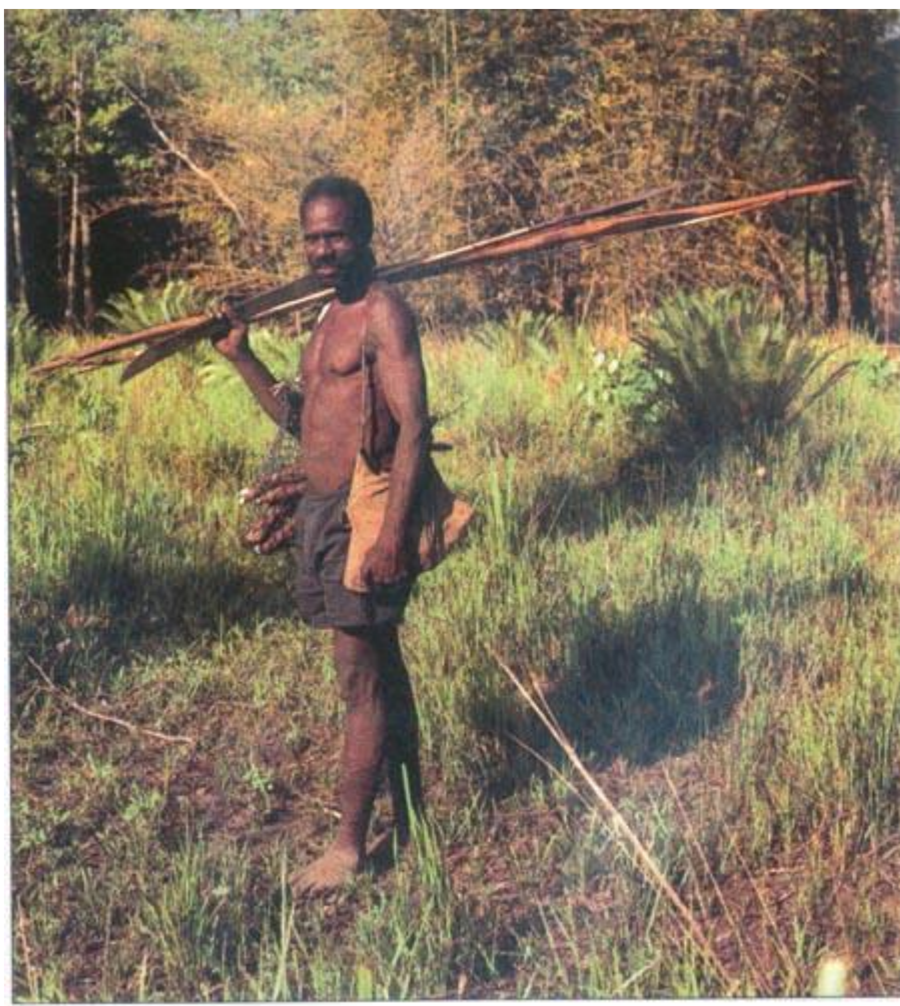
اگر در سراسر ایران فقط چند هزار زردشتی به طور پراکنده زیست می کنند، برای حضور امروزشان در صحنه های اجتماعی و فرهنگی و اعتقادی ما، بنا بر قاعده ی رشد، صدور فقط چند خانواده هندی به یزد یا کرمان، در دویست سال پیش و با عنوان من درآوردی فارسیان هند، کافی بوده است، چنان که برای وجود دویست میلیون مسلمان در اندونزی امروز، کافی است عده ای مسلمان را، از حوزه ای در زمین، در قریب چهارصد سال پیش، که عبور از اوقیانوس ها عمومی شده بود، راهی آن سرزمین کنیم. زیرا قبول مهاجرت بین قاره ای، در زمان های دورتر از گشایش راه های دریایی، به زبان ساده بی خردی و نادانی است. اگر یهودیان برخی از ما را چندان کودن می شناسند که جرات کرده اند فی المثل به نام و از قلم **سنت بوخارتوس** نامی، در ۱۰۰۰ سال مقدم بر ظهور مسیح، نقشه ی دقیق دنیای امروز را ارائه دهند و برای ایجاد تشتت در جهان اسلام و بین دولت های اسلامی، در گوشه ای از آن نام خلیج فارس را بگنجانند، بی اعتنایی آنان به حکمت و خرد و دانایی انسان را جار می زند که برای ظاهرا جغرافیا دانی، ده قرن مقدم بر ظهور مسیح، لقب **سنت** آفریده و هنوز هم کسانی نقشه ی مضحک سه هزار ساله ی او را سند انکار ناشدنی قدمت نام گذاری این خلیج با عنوان فارس قرار می دهند و از خود حتی نمی پرسند که هزار سال پیش از مسیح، این سنت بوخارتوس قلابی، نام فارسیان را در کجا یافته است که در همین مجعولات کنونی هم، ظهور غیر مستند آنان را به زمان داریوش هخامنشی در ۵۰۰ سال قبل از مسیح می برند؟!!

«بومیان مستعمرات آمریکایی اسپانیا، از کارهایی که نسبت به آب و هوا و مزاج شان توان فرسا بود، تلف می شدند و بنا بر این احتیاج به کارگرانی از نژاد پر طاقت تر افزایش یافت... هاکینز در ۱۵۶۲ میلادی سه کشتی به آفریقا برد، سیصد سیاه پوست را اسیر کرد، آنان را به هند غربی (آمریکای مرکزی) برد و در برابر شکر، ادویه و دارو به مهاجران اسپانیایی فروخت. پس از بازگشت به انگلستان لرد پمبروک و دیگران را تشویق کرد که برای مسافرت پر خطر دیگری سرمایه گذاری کنند و الیزابت را بر آن داشت که یکی از به ترین کشتی های خود را در اختیار او بگذارد. در سال ۱۵۶۴ با چهار کشتی عازم جنوب شد و چهارصد سیاه پوست آفریقایی را اسیر کرد، به سوی هند غربی رفت، با تهدید و ارعاب، اسپانیا یی ها را مجبور به خرید آن ها کرد، به انگلستان بازگشت و غنائم خود را میان ملکه و طرف داران خود تقسیم کرد و به عنوان قهرمان شناخته شد. ملکه از شصت درصد سرمایه ای که به کار انداخته بود سود برد. در ۱۵۶۷ الیزابت کشتی خود موسوم به **عیسی** را به وی کرایه داد . هاکینز با آن و چهار کشتی دیگر به آفریقا رفت، **تا آن جا که می توانست** از سیاهان به اسارت گرفت و آن ها را در آمریکا از قرار نفری ۱۶۰ لیره به اسپا نیایی ها فروخت». (ویل دورانت،جلد هفتم، آغاز عصر خرد، ص ۳۶)

این ساده لوحانه و سلیم ترین تصویر سازی، از فجیع ترین جنایاتی است که به مدت چند قرن، در عصر جدید و یا به قول ویل دورانت عصر خرد! به دست اروپاییان، به سرداری کلیسا، نسبت به مردم آفریقا روا شده است. ویل دورانت قضیه را چنان باز می گوید که گویی آفریقاییان برای اعزام به بردگی و دل بریدن از زندگانی معهود و آزاد و آرام خویش، قبلا نزد کارگزاران ملکه و کلیسا ثبت نام کرده و نوبت گرفته اند و به یاد مردم با فرهنگ جهان نمی آورد که رساندن هر برده سیاه از آفریقا به قاره ی جدید، به معنای کشتار بی رحمانه ی مردان مقاوم یک قبیله و نابودی فله ای اسیران در راه انتقال به آمریکای تازه تسلیم شده به کشیشان مسلح بوده است. کلیسا هرگز تاریخ لو دهنده ی وسعت تجاوز به بومیان سرزمین آفریقا را ننوشته، مانع درز اسناد آن به دنیای آزاد بوده و اوراق بس آلوده ای را که ماهیت مسیحیان مشرک و فرهنگ دروغ نویسی غربیان را برملا می کند، با وسواس تمام در زیر ردای طلایین پاپ ها پنهان کرده است تا معلوم نباشد طلاهای همان ردا را از مردم آفریقا ربوده اند و پس از شست و شوی خون، به صورت نوارهای زرین لباس ظاهرا مقدسی درآورده اند که پیروان امروزین آن، در حسرت بوسیدن اش می سوزند!!!



این تصویری از یک خانواده کشاورز در ایریان جاوه و در دره ی بالیم اندونزی است. آیا در این جا جز آفریقاییان را می بینید؟ باید یاد آوری کنم که تصویر بالا و آن چه را از این پس در همین صفحه خواهید دید، برداشته ای از قرن پیش نیست، تکنیک ثبت آن دیجیتالی و از سال ۲۰۰۳ میلادی است. مورخ بار دیگر به شادمانی و احساس آزادی و امنیت گسترده و وسیعی توجه می دهد که در سیمای این مردم مختار و آزاد موج می زند، همان احساسی که در سیمای به خنده گشوده ی هر اندونزیایی قابل دیدار است. چهره های بازی که پس از قریب بیست نسل، هنوز هم در صورت فرزندان هیچ سیاه پوست با تازیانه به آمریکا و فرانسه برده شده ای دیده نمی شود و به گمانم کودکان آفریقا، پیش از هجوم غارتگرانه ی کنیسه و کلیسا به آن سرزمین آباد و زیبا و غنی، با همین شادمانی به ستون بدن پدران شان تکیه می کرده اند، در حالی که کودکان آفریقای امروز هم در برابر دوربین یک سیاح و سوداگر سفید، در پشت سر بزرگان خانواده ی خویش پناه می گیرند و با خشم و ترسی آشکار و زدوده ناشدنی به چهره های شیطانی قاتلان پدران شان خیره می شوند.



یـک شـکارچی در دشـت ساحلی جنوب شـرقی ایریـان جـاوا کـه بـه انتظـار دریافت سهم خود از امکانات و مواهب طبیعـت، جنگـل هـا را مـی نـوردد. ایـن بـومی شـده ی انـدونزی نیـز تمـام مشخصات آشنای مردم آفریقا را در صورت و اندام خود ثبت کرده اسـت. بـه طـور اصـولی مـردم انـدونزی، عـلاوه بر چینیان تازه وارد که عمدتا به تجارت بین المللی مشغول اند، جـز از دو تیـره نیسـتند: افریقاییان و هندیان. هندیانی بـا چثـه هـای کوچـک تـر، استخوان بندی و شـانه هـای ظریف تر، صورت های مـدور،

پوست روشن تر، بدن های پر گوشت تر و بالاخره موهای بی جعد و رام تر و آفریقاییان درشت اندام و بلند قامت، با جمجمه هایی کشیده، اندام لاغر ورزیده، پوست کاملا تیره و سرانجام موهای وز کرده ی به هم بسته شده، که مرور زمان هم لایه بس نازکی از نـوع تـازه درهـم تنیـده ای از هـر دو تیـره پدیـد آورده است که در تصویر زیر نمونـه ای از آن ها را می بینید.



این مرد دو رگه، که سبدهایی را بر دوش می برد، فروشنده خروس جنگی است که در میان کوه نشینان اندونزی یک سرگرمی محبوب است. موهای نیم مجعد و اندامی که در رنگ و سفال هر دو نژاد سیاه و هندو را به ارث برده است، از اندک آمیزش عمومی در میان مردم اندونزی نشانه دارد، که با اسرار آن به زودی و با مدد الهی آشناتر خواهیم شد.



در برابر شما یک شکارچی از مردان قبیله ی دانی در دره ی بیلیم در ایریان جاوا ایستاده، که نوعی کانگوروی درختی را برای فروش زنده به دام انداخته است. به پاهای استوار و قدرتمند و سینه و شانه ی عریض و برامده ی او نگاه کنید که یادآور برخی از قهرمانان نهضت های رهایی بخش آفریقا در سده ی اخیر و یا بسکتبالیست های باشگاه های بزرگ آمریکا است. مردمی که گرچه در ارتفاع ۱۵۰۰ متر از سطح دریا زندگی می کنند ولی عادت به پوشیدن لباس ندارند آن ها معمولا سرهای خود را از تابش مستقیم آفتاب حفظ می کنند و شیء عجیبی را به عنوان ساتر اسافل خود به کار می برند. هیچ انسان شناسی در مبداء آفریقایی این کوه نشین اندونزیایی تردید نخواهد کرد.

اگر هنوز در اصالت آفریقایی ارتفاع و دره نشینان اندونزی دچار تردیدید، به این مردان ساکن بالیم نگاه کنید که پس از قریب پنج قرن هنوز آرایه های سنتی جنگ جویان آفریقا را بر سر و صورت خویش حفظ کرده اند و اگر اعلام کنم که دولت اندونزی این مردان کاملا آزاد زی را مسلمان می شناسد، دچار حیرت نباشید، زیرا هنوز هم گروه های بزرگی از مسلمانان ساکن نوار مرکزی آفریقا، در کسوت قبیله ای زیست می کنند.



و این کودکان قبیله ای ساکن جزایر کی کسی در شمال ملاکو مشغول انجام رقصی برای خوش آمد به جنگ جوی پیروزند که یادگاری از مردم آفریقا است. نه فقط نوع و نام رقص، که هر نمایه ی دیگر و از جمله رنگ پوست و جعد موی این کودکان چندان آفریقایی است که اگر این تصویر را برگرفته از کودکان ساحل عاج هم معرفی کنند، ذره ای دچار ناباوری نخواهید شد. آیا این آفریقاییان هم، بنا به قول دروغ پردازان تاریخ ساز کنیسه و کلیسا، در اوائل قرن اول میلادی و برای تجارت آن پوشش عجیب اسافل خود روانه ی اندونزی شده اند؟!!



هنگامی که موضوع حضور و مظاهر زندگانی مهاجران سیاه اندونزی را، که جمعیتی قابل اعتنا و دومین گروه نژادی در آن سرزمین اند، با سکوت کامل و بی توجهی منابع رسمی در این باب، کنار هم می گذاریم، با خبر می شویم که در پس این بی اعتنایی به رده بندی اجتماعی مردم اندونزی، باز هم چنان صفحه و صحنه ای از جنایات مشترک کنیسه و کلیسا گشوده است که نونویسی تاریخ اسلام در آفریقا و بررسی دوباره ی مسائل مربوط به هجوم دد منشانه ی سپاه مشترک مشرکین به آن قاره ی بلا کشیده را ضرور می کند. در حقیقت وفور مسلمین و تعدد سرزمین های اسلامی در سراسر آفریقای امروز، با این که مشمول بدترین تصفیه ی قومی و تاریخی بوده است، محقق را مجاز به عرضه این ادعا می کند که پیش از هجوم صلیب در قرون اخیر، سراسر آفریقا در اختیار مسلمین بوده، آثاری از حضور مسیحیت، مقدم بر یورش کشیشان، در هیچ نقطه ای از آن قاره دیده نمی شود و به استثنای حوزه ی نفوذ واتیکان در اروپا و درسرزمین روم شرقی، فقدان ابنیه ی کلیسایی در تمام جهان، که بنای آن به دورتر از پنج قرن قبل کشیده شود، به سادگی اثبات می کند که یادگارهای مسیحیت در آمریکا، آفریقا و در سراسر آسیا، با یورش کلیسا به جهان همزمان است، در حالی که منابع اثبات کننده و از جمله مساجد قرون اولیه ی اسلامی را می توان در تمام حوزه های حضور اسلام در جهان به معاینه دید. اگر پرچم بقا و بقایای مسلمین هنوز هم در سنگال، برونو، چاد، نیجریه، آفریقای جنوبی، مالی، غنا، سودان، لیبی، مصر، الجزایر، مغرب، سومالی و... برفراز قرار است، پس ماموریت اصلی و عمده و نخست سپاه کلیسا، آن زمان که توان مادی و فنی لازم را برای اعزام به جهان فراهم دیده اند، تبلیغ صلیب با ندای تفنگ و توپ، ایجاد مانع نظامی در برابر رشد اسلام و جبران عقب ماندگی کشیشان در گسترش سایه ی صلیب، در برابر نورانیت نام خداوند یکتا بوده است، نه چنان که رواج داده اند، تجارت ادویه و غارت طلا، که هدفی ثانویه شمرده می شود. در این میان گریز کلنی های مسلمان، از آفریقا به اعماق دورترین جنگل های شرق جهان، که اینک اندونزی می شناسیم، به ما خبر می دهد که لبه تیز جنایات پیشتازان مسلح کلیسا متوجه چه گروهی بوده، چرا سیاهان اندونزی هنوز هم در دره های دور و ارتفاعات بلند آن کشور جمع اند و از آفتابی کردن خود در شهرهای اندونزی می هراسند؟! سیاهان اندونزی سند لزوم بازنویسی دوباره تاریخ تجاوز پیروان تورات و انجیل به جهان و به مسلمین است که فرار آن ها، به دلایل فنی، به دورتر از چهار قرن پیش، یعنی اوائل هجوم کلیسا، منتقل نمی شود، چندان که آفریقاییان اندونزی هنوز هم فرصت باز اندیشی و ارزیابی شرایط برای حضور نوسازانه در شهرها را نیافته اند، زیرا از زمان اخراج ماموران مسلح و متجاوز صلیب داران از اندونزی، یعنی انگلیسی ها و هلندی ها، کم تر از شصت سال می گذرد. بدین ترتیب راز رسوخ و وجود اسلام در منتها الیه جنوب آفریقا، در میان سیاهان آمریکا و در نقاط دور افتاده ی اندونزی گشوده می شود و نشان می دهد که گرچه کلیسا از به کارگیری سرنیزه و شلاق در میان بومیان اغلب مسلمان آفریقا مضایقه نداشته، اما فقط لایه ی ناتوان و تسلیم آن مردم له شده را در اطراف صلیب گرد آورده اند و داستان پیدایش گروهی از مسیحیان در چین و هند و سراسر آمریکای شمالی و جنوبی نیز بر همین منوال است. مسیحیتی که پایه و مایه ی اعتقادی و ایمانی ندارد و محصول لشکرکشی جانیانه ی ناقوس، به سرزمین های بی دفاع و دور بوده است. اگر می توان سرخ پوستان پوست سر کنده شده در سراسر قاره ی آمریکا را پیوستگانی از سر شیفتگی و یقین به صلیب دانست، پس این حکم درباره ی دیگر مسیحیان غیر اروپایی جهان نیز جاری شدنی است، مسیحیانی که صلیب را این بار نه با ضربه ی تازیانه ی لژیون های رومی، که با احساس سوزش شلاق کشیش تفنگ برداشته، بر گرده خویش، به دوش می برند!!!

«**دوران حکومت پرتغالی ها:** پرتغالی ها و به دنبال آن ها اسپانیایی ها پس از آشنایی با سواحل هند و جنوب آسیا در ۱۵۱۱ میلادی ناوگان خود را برای تصرف قلعه ی مالاکا به تنگه ی مالاکا فرستادند و پس از مغلوب ساختن حکومت اسلامی آن جا در سواحل مالزی وارد آب های اندونزی شدند. از طرف دیگر همین دو کشور موفق شده بودند پس از چند قرن تسلط اسلام بر شبه جزیره ی ایبری (اندلس)، **خود را از سلطه ی مسلمانان رهایی بخشند** و به عنوان منجیان مسیحیت معرفی گردند. از این رو، به هر سرزمین تازه کشف شده ای می رسیدند، با جدیت فراوان **به تبلیغ مسیحیت می پرداختند**». (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد دهم، ذیل اندونزی، ص ۳۵۹)

گرچه در دائرة المعارفی که با تحمیل هزینه گزاف بر مردم مسلمان ایران، فراهم می شود، مبلغانه می نویسند که پرتغالیان و اسپانیایی ها پس از چند قرن اسارت، خود را از تسلط مسلمین رهایی بخشیده اند!!!؟ اما نه فقط انواع این گونه بررسی ها که بر بوسیدن اجباری صلیب از سوی مغلوبین در سرزمین های مفتوحه کلیسا، در زیر ضربه های تازیانه صحه می گذارد، بل آشکارا نشان می دهد که محرک

کشیشان در یورش به جهان برخورد با رشد روز افزون اسلام در حوزه های متعدد تجمع و تمدن بوده است، زیرا کلیسا نیک می دانست که برای مدت دار کردن بقای موقت خود ناگزیر است صدای اذان در سراسر آفریقا را در غرش توپ کشتی های اعزامی از واتیکان خاموش کند. بدین ترتیب در هر بررسی بی غرضانه و از زوایای مختلف مادی و فنی و تمدنی، بی کم ترین تردید، معلوم می شود که خلاف نقل فوق، تجمع در اندونزی یک حادثه ی تاریخی نوپدید و همزمان با یورش صاحبان صلیب به مسلمانان در آفریقا و هند بوده که موجب گریز بخش های به جان آمده ای از آنان برای حفظ ایمان و جان، به اعماق جهان شده است. این است علت اصرار مورخین کنیسه و کلیسا که برابر معمول و با توسل به هزاران دروغ و بالا بردن معابد قلابی، تبلیغ می کنند که هندیان و آفریقاییان مسلمان، نه برای گریز از هجوم وحشیانه و مسلحانه کلیسا، بل برای توسعه تجارت و کسب درآمد، با اعمال خشونت و توسل به انهدام، بر تابعین و ساکنان کهن و هندوییست اندونزی وارد شده اند!!!؟



اینک در منتهی الیه جنوب شرقی شبه جزیره عربستان، بندر مسقط پایتخت عمان قرار دارد که یک شیخ نشین تازه متولد شده است و در جغرافیای قدیم نجد ادامه سرزمین یمن شناخته می شود. اگر مسلمانان جنوب، مصمم به عبور از پهنای دریای عرب برای رسیدن به هند می شدند، تنها به یک ملاحی محلی کوتاه نیاز داشتند که مشکلات عبور از اوقیانوس ها را نداشت. در واقع بندر مسقط و بندر کراچی امروز، که در دوران نه چندان دور بخشی از هند غربی بوده است، دو نقطه ی مقابل در دریای عرب اند که فاصله ای بیش از ۲۵۰ کیلومتر ندارند. بدین ترتیب عبور مسلمانان از دریای میان هند و شبه جزیره عربستان در هر مقطع از تاریخ، موجب اعجاب نیست و چنان که در یکی دو یادداشت قبل نیز نشان دادم،



وجود مساجد باستانی در حاشیه غربی هندوستان برای اثبات گذر مسلمین به هند کفایت می کند. مطلبی که بنا بر محاسبه جمعیت کنونی مسلمانان در بنگلادش و پاکستان و خاک اصلی هند و نیز با منظور کردن مهاجران هندی مسلمان به آسیای جنوب شرقی و از جمله اندونزی، می تواند قرن ها و در گروه هایی جمعیتی گوناگون ادامه یافته باشد.

مورخین دست ساز کنیسه و کلیسا هرگز زمان و علت مهاجرت و تجمع کنونی هندیان مسلمان به اندونزی را جز در همان مقدار بی اهمیت و مضحک تجارت دو هزار ساله ننوشته اند، مطلبی که کم ترین آشنایی با سرزمین اندونزی اساس آن را بر هم می زند، زیرا در اندونزی امروز هم هنوز اشرافیت ممتازی دیده نمی شود که محصول داد و ستد و تجارت دراز مدت جهانی باشد، چنان که تصویر فوق، که قریب صد سال پیش برداشته شده است، نحوه ی زیست کشاورزان متوسط اندونزی را نشان می دهد. ارابه ای در مرکز جاوا که هم دفتر و دکان داد و ستد و هم محل زندگانی یک خانواده ی اندونزیایی است. استفاده از گاو برای کشیدن ارابه در تصویر فوق با ساده ترین صورتی معلوم می کند که ساکنان این ارابه هندوییست نیستند. اگر این کشاورز مسلمان اندونزیایی در صد سال پیش نیز وسعت کسب و کاری ندارد تا بتواند مکان ثابتی برای اسکان خانواده اش تدارک ببیند، پس او یا مهاجری است تازه از راه رسیده و یا در سرزمین اندونزی امید به کسب ثروت و رسیدن به امکانات اشرافیت چنان که هنوز هم مظاهر زندگانی در آن سرزمین حکایت می کند، بسیار بی نور بوده است.



این هم یک مجموعه ی اربابی در جاوای قرن پیش، که انبارهای نگهداری غله دارد و به زمین داری بزرگ متعلق بوده است. با این همه نشان ناتوانی اقتصادی و محدودیت امکانات در همین مجموعه نیز دیده می شود و از آن جا که در هیچ کجای اندونزی ساختمان هایی با اسلوب معماری توانگران، مگر به صورت بناهای اداری اشغالگران و کلنیالیست های اروپایی دیده نمی شود، پس گفت و گو کنندگان از تاجران مسلمانی که قرن ها پیش وارد اندونزی شده اند، جز فریب دهندگان برخاسته از کلیسا و کنیسه نیستند.



داستان زندگانی این مرد میوه جمع کن، که نظایر بسیار دیگری در شهرهای اندونزی دارد، نه فقط شنیدنی است، بل از تنگ دستی مفرط و عمومی در اندونزی و نیز نوساز بودن آن سرزمین به عنوان یک واحد اقتصادی و ملی حکایت می کند. او با میمون تربیت شده و دوچرخه اش به ارتفاعات پر درخت و تا حدودی بکر صعود می کند، میمون اش را به بالای درخت می فرستد تا نارگیل بچیند و برای او پرتاب کند و او با غنیمتی در حد بار یک دوچرخه، کالای باد آورده را در شهر به هر که بخواهد و از جمله کارگاه های

روغن و پودر نارگیل کشی به اندک مبلغی می فروشد. در چهره این مرد درمانده و حتی میمون او نیز آثار آرامشی پدیدار است که در اندونزی در همه جا به فراوانی دیده می شود.



به سیمای این کودکان اندونزیایی جمع آمـده در گـذرگاهی دقـت کنیـد: در انتهای صحنه دو سیمای سیاه پوسـت می بینید و در مدخل آن چهـره هـای کاملا شناخته شده ی هندو و در میان آن ها دو رگه هایی با موهای نه چندان رام و دماغ های پهـن نیمـه آفریقـایی. ایـن تصـویر حکایـت روشـنی اسـت از اصـلیت نخسـتین وارد شـوندگان بـر انـدونزی در خـلال چهارصـد سـال گذشته. سیاهانی که به سبب مواجهه با خون خوارگی بی حساب سپاه کلیسا از آفریقا به جنگل های انتهای شرقی زمـین گریختـه انـد و هندیانی که اندکی پس از آن ها، از یورش دیگر تفنگ داران کنیسه و کلیسا که به عنوان صاحبان تجارت در هند شرقی، مشغول قتل عام مسلمانان هنـد بـوده انـد، بـا عبـور از اوقیانوس، به دیگـر مهـاجران مسـلمان اندونزی پیوسـته انـد. تصـویر واضـح و قابل فهم و اثباتی کـه واژه ای در بـاب آن در هیچ مکتوبی که غربیان در بـاب اندونزی نوشته اند، دیده نمی شود، زیرا هر اشاره ای بـه حقـایق مهـاجرت بـه اندونزی، کلیسا و کنیسـه را در غرقـاب تـازه ای از اتهـام آدم کشـی مشـرکانه غرق مـی کنـد. همـان مطلبـی کـه بـا وقاحت تمام، بسیار کوشـیده انـد آن را به مسلمین جهان نسبت دهند!!؟







این جوان دو رگه ی خوش سیمای هندی - آفریقایی نیز، حاصل زحمت چند ماهی گیر را به بازار می برد تا زندگانی نوپای مردم اندونزی تا گذشت زمان ضرور اداره شده باشد. او هم با عرضه ی لبخند شیرین اش از بی شکایتی خود در جامعه ی آزاد اندونزی می گوید چنان که آن کشاورز سوماترایی پیر که لباس سنتی و محلی خود را به تن دارد، سیمای شادمان یک عازم به جشن را گرفته است.

این هم دختران مسلمان دبیرستانی در شهر مالنگ. همان تقسیم بندی نژادی چهره ها را در این مجموعه ی کوچک می بینید و نیز همان شادابی معهود ناشی از زندگانی آزاد در پناه اسلامی را شاهدید که در میان بنده و خداوند و فرامین قرآن، واسطه ای به صورت مفتی و فقیه و مفسر قرار نداده است، چنان که به شرح و به امید الهی خواهید خواند.

اینک دامنه ی رخنه ی اسرائیلیات، در متن و مندرجات آن کتب تاریخ تمدن، که در دانشگاه های سراسر جهان، تالیف، توصیه و یا تدریس می شود، از حوزه ی ایران و اسلام و شرق میانه درگذشته و چنان کپکی فرهنگ جهان را پوشانده، که خردمندان امروزین سرزمین های کهن، از چین و مصر و پهنه ی شرق میانه و هند و یونان و روم و نیز مردم آفریقا و روسیه و کشورهای نوپدید اروپا، فرانسه و آلمان و اسکاندیناوی و نیز افغانستان و ترکیه و ماوراء النهر و ژاپن و کره و حتی آمریکای شمالی و جنوبی و مرکزی، بدون استثناء، به ایکناسیو اولاگوئه ی حوزه ی خود نیازمندند، تا زندگانی و پیشینه آدمی از پشتیبانی عقلی بیش تری برخوردار شود و برای توضیح ساده ترین شیوه دیرینگی و حضور، مجبور به تکرار افسانه های شبه توراتی نباشند. باید مبنا و مبداء قصه های موجود را شکافت، به سراغ سازندگان نخستین آن ها رفت و به جست و جویی متوسل شد که سرانجام ثابت می کند، هزل سرایی های موجود در باره ی هر یک از ملل روی زمین، از دلقک مآبانی صادر شده، که تماشاخانه هایی با نام و ظاهر دانشگاه های پرآوازه ی غرب، حقه بازانه آن ها را پروفسوران و محققان و شارحان و کاشفان پیش تاز در عقلانیت آدمی معرفی کرده اند!!!؟

«آنکارا (در قدیم: آنقره) پایتخت و پس از استانبول دومین شهر بزرگ کشور ترکیه است. این شهر مرکز استان آنکارا نیز هست. **آنکارا شهری جدید، نسبتاً مدرن با ۴،۳۱۹،۱۶۷ نفر جمعیت است.** از مراکز دیدنی آن می‌توان از آرامگاه آتاتورک و برج گردان خرید آتاکوله را نام برد. این شهر از زمان حتی‌ها (قومی قدیمی که در هزاره دوم قبل از میلاد بر قسمت اعظم آسیای صغیر و سوریه فرمانروایی داشتند) اهمیت داشت. در دوره رومی ها کرسی ایالتی شد. خسرو پرویز ساسانی آن را گرفت (سال ۶۲۰ م.). هارون الرشید و معتصم خلفای عباسی آن را محاصره و تاراج کردند. در این شهر امیر تیمور، بایزید اول، سلطان عثمانی را مغلوب و دستگیر کرد (۱۴۰۲م.). در ۱۹۲۳ پایتخت ترکیه شد». (ویکی پدیا، مدخل مربوطه)

این است علائم آن عفونتی که انسان جست و جوگر حقیقت را به بیماری ساده لوحی مبتلا کرده است: آنکارا که در اسناد عثمانی نیز شرحی بر آن نیست و خشت کهنه ای را با عمر بیش از دو قرن در آن نمی یابیم، از چهار هزار سال به این سو دست به دست می گردانند تا نیازشان را به وجود دروغین خسرو پرویز ساسانی و هارون الرشید و معتصم قلابی و امیر تیمور ساختگی برطرف کنند و صاحبان مسئولیت، درست مانند آسیب دیدگان از زخم پای ناشی از مرض قند - که دیگر ادراکی ندارند و دردی حس نمی کنند - در برابر این کرم زدگی محض، که روی آن در دائرة المعارفی جهانی باز است، دچار کراهت نمی شوند؟!! این همه در حالی است که بنا بر منبع بریتانیکا، در سرشماری رسمی سال ۱۹۲۰ میلادی، یعنی حوالی پایان جنگ جهانی اول، تعداد نفوس شهر آنکارا فقط ۲۵۰۰۰ نفر بوده است، رقمی که بر مبنای قانون متعارف و معمول رشد، جمعیت آن شهر در ابتدای قرن نوزدهم میلادی را به کم تر از دو هزار نفر می رساند و در زمان هارون الرشید خاک آن را در اختیار وحوش می گذارد!!! این درست همانند ماجرای قوم مغول است که گرچه در زمان ما نیز جمعیتی نزدیک به دو میلیون نفرند و قطعا در ۷۰۰ سال پیش احتمالا قبیله ای چند ده نفره بوده اند، اما به سعی تاریخ پردازان یهود، با همان اندک نفرات، سراسر اقالیم مسکونی جهان آن زمان، از چین تا اروپای شرقی را، زیر سم اسبان خود گذرانده و توان آن را داشته اند که تنها در نیشابور نیم میلیون نفر را سر ببرند؟!!

بدین ترتیب بار دیگر و با یقینی هرچه تمام تر یادآور می شوم که بیرون از علوم محض، ریاضیات و فیزیک و شیمی و نجوم و هندسه، برای آن چه با نام و عنوان تاریخ و جامعه شناسی و فلسفه و زبان شناسی و دین پژوهی و آثار حکمی و ادبی و تصوف و عرفان و توضیحات و توصیفات هنر و از این گونه امورات، که خود بر آن ها نام علوم انسانی نهاده اند، نمی توان ذره ای اعتبار عقلی و اسنادی قائل شد و غالب نزدیک به تمامی آن ها تولیداتی برای ایجاد سرگشتگی و اختلاف در میان مردم معمول، کسب درآمدهای کلان و تربیت نوآموزان گول خورده ای است تا اباطیل آن ها را در جهان بپراکنند. برای آشنا شدن با گوشه ی کوچکی از امتعه ی این بازار مکاره ی دروغ، که صندوق دار و مرکز تامین کالای آن یهودیان اند، کافی است صاحب همتی، بدون هیچ شرح و بسط، وصف اصفهان را در سفرنامه ها و کتب تاریخ و جغرافیای موجود جمع آوری کند، تا مطمئن شویم نویسندگان آن ها کم ترین آشنایی دیداری و آگاهی عمومی نسبت به آن شهر نداشته اند.

«در تاریخ ۲۸ اکتبر به هر زحمت که بود، بر اسب نشستم و دشت پیمایی را از سر گرفتیم و سرانجام در تاریخ سی ام به شهری رسیدیم که اصفهان نام دارد. **در این جا شاه اوزون حسن را یافتیم...** در ۴ نوامبر ۱۴۷۴ میلادی، شاه توسط برخی از غلامان، ما را فراخواند. همین که به اتفاق عالیجناب مسر جوزافا باربارو به تالار بارعام قدم نهادیم اعلی حضرت را با هشت تن از بزرگان که به ظاهر از اکابر دولت بودند در آن جا یافتیم. پس از آن که به رسم ایرانیان احترامات لازم را به جا آوردیم غرض از رسالتی را که از جانب فرمانروای ونیز داشتم به عرض رساندم و اعتبار نامه ی خود را تقدیم کردم. پس از پایان سخنان من شاه جوابی مختصر داد و از این که ناگزیر به آن سامان آمده بوده است خود را معذور داشت. آن گاه اشاره کرد که با رجال دربار نشینیم و مقداری فراوان از تنقلاتی که به رسم خود تهیه کرده بودند آوردند و ما نیز در خوردن آن ها سهیم شدیم در حالی که به آیین ایرانیان بر روی فرش نشسته بودیم. چون از خوردن دست کشیدیم به اعلی حضرت درود فرستادیم و به خانه بازگشتیم. **در تاریخ ششم شاه ما را احضار کرد و قسمت مهم از کاخی را که اقامتگاه وی بود به ما نشان دادند**. کاخ در میان دشتی و در جایی بس دلگشا قرار دارد که رودخانه ای از میان آن می گذرد. قسمتی از آن چهارگوش و مزین به پرده ی نقاشی است که سر بریدن سلطان ابوسعید را نشان می دهد. در این تصویر می بینید که چه گونه او را به ریسمانی بسته و برای کشتن نزد اغورلو محمد بانی تالاری که پرده ی نقاشی در آن است می آورند. ناهاری که از شیرینی های مرغوب فراهم کرده بودند به ما دادند و پس از آن به جایگاه خود بازگشتیم. در اصفهان در خدمت اعلی حضرت تا ۲۵ این ماه ماندیم و در طی این مدت وی ما را به ضیافت های متعددی خواند». (منوچهر امیری، سفرنامه های ونیزیان در ایران، ص ۱۴۰)

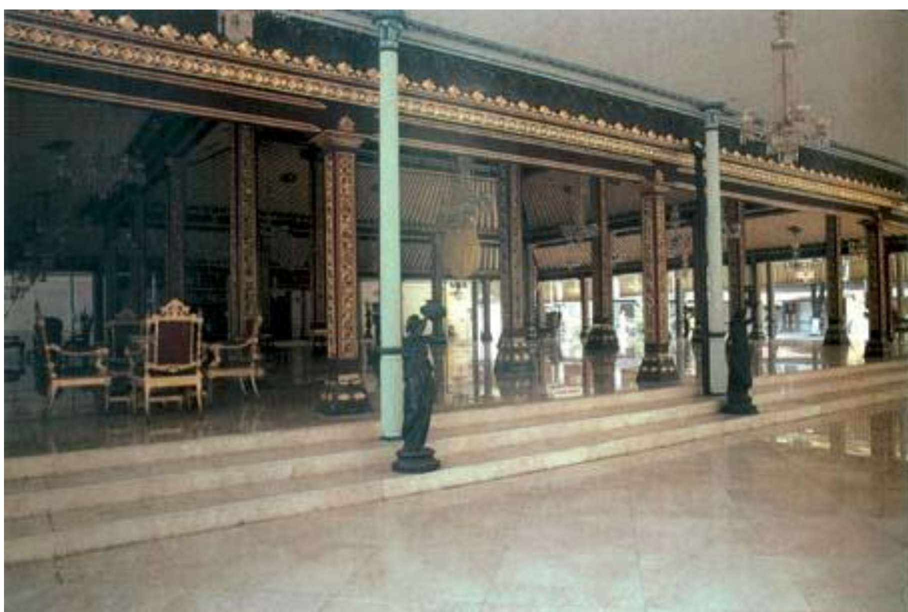
کتاب "سفرنامه های ونیزیان در ایران"، نه فقط از معتبرترین منابع ایران شناسی دوران نزدیک به صفویه، بل به همان میزان از کثیف ترین آن هاست. در این جا یکی از این ونیزیان با نام آمبریزو کنتارینی، ما را با شاه بی نشانه ای با نام اوزون حسن آشنا می کند که شش قرن پیش در اصفهان کاخی مملو از تابلوهای نقاشی در جایی داشته است که رودخانه ای از میان آن می گذشته و از آن که در اصفهان جز زاینده رود نیست و در حال حاضر نیز اندک نشانی از چنین قصر مصوری بر جای نمانده، پس احتمالا آن محل نزول اجلال شاهانه را نیز همچون شخص اوزون حسن، زاینده رود در یکی از طغیان های فصلی اش با خود به مرداب گاوخونی برده است و چون ظاهرا اوزون حسن جز همان کاخ در اصفهان نشانه ی دیگری از خود به جای ندارد، پس احتمالا کنتارینی را از ونیز به اصفهان نفرستاده اند، جز این که در چنین سطور بی پایه و پیوندی، اوزون حسن نامی را به تاریخ ایران تزریق کند، هرچند در واقع امر، از اوضاع و امور وجود شخص کنتارینی نیز باخبرتر از اوزون حسن نیستیم؟!!

«کشور پهناور اوزون حسن محدود است به امپراطوری عثمانی و **قرامان**. نخستین ولایتی که به آن می رسیم **ترکمنستان است** که در حدود **ناحیه حلب** به سرزمین سلطان عثمانی متصل می شود. پایتخت و مقر حکومت ایران **تبریز است** که اوزون حسن آن را به مدد بخت سازگار و نه با قدرت نظامی بیش تر، از چنگال جهانشاه درآورد و سپس او را به هلاکت رساند. آخرین ولایتی که به آن می رسیم **شیراز است** که به مسافت بیست و یک روز مسافرت از تبریز و در جهت مشرق جنوب شرقی آن قرار دارد. **امپراطوری ایران نیز محدود است** به کشور جغتای که این جغتائیان فرزندان سلطان تاتار ابوسعید به شمار می روند و اوزون حسن پیوسته با او در جنگ است و مایه ی نگرانی است. **ایران نیز محدود است به ماد** که متعلق است به شروانشاه فرمانروای شماخی که به اوزون حسن خراج سالانه می پردازد. ایران با گرجستان نیز هم مرز است که پادشاه اش پان کراتی است. **ایران نیز محدود است به گرجستان** که آن سوی دشت ارزنجان قرار دارد. می گویند که اوزون حسن نیز **صاحب سرزمینی است** که آن سوی فرات در جهت امپراطوری عثمانی واقع است». (منوچهر امیری، سفرنامه های ونیزیان در ایران، ص ۱۸۱)

اگر کسی با خواندن مجنون نویسی بالا به این معنا و مفهوم قرآنی، که مشرکین نجس اند، آگاه نمی شود، پس در درک پهنا و عمق خیانت های فرهنگی کنیسه و کلیسا به جهانیان عاجز مانده و نتوانسته آن پازلی را کامل کند که از میان آن تصویر روشنی از سیمای مجرمین و مقصرین واماندگی های امروزین آدمی، یعنی شمایل کشیشان و خاخام ها آشکار می شود. محقق می خواهد آب دهان را با

افکندن بر سیمای آن مزدوران و مزورانی تلف کند که اجازه داده اند، بی هیچ کنترل و کنایه ای، این پرت نویسی های بی پایه و صدها بدتر از این، تا سرحد الفهرست ابن ندیم، به عنوان اسناد ایران و اسلام شناسی به کرسی های آموزشی حوزه و دانشگاه های این سرزمین نفوذ کند.

اینک به دیدار از اندونزی بازگردم و به احوال لایه ی بس نازکی از هندوییست های آن کشور رسیدگی کنم که حضورشان در اندونزی بومی نیست و بازار اصلی داد و ستد داخلی و توریسم را می گردانند و غالبا برای تبدیل نمایشی اندونزی مسلمان به سرزمینی با پیشینه ی هندوییستی به صورتی برنامه ریزی شده به آن سرزمین وارد شده و گرداننده ی زیر جلی همان نمایشات تاریخی مضحک اند که با همکاری یونسکو، تا میزان تدارک آن مجموعه تمپل و معابد پیشرفت کرده است. گرچه اندونزی، به علت نو ورود بودن مسلمین، به آن خطه مطلقا خالی از سکنه ی بومی، آثار تاریخی اسلامی و حتی مسجدی در شهرها ندارد که ساخت آن لااقل تا قرنی به دور رود، اما آشکار است که مراکز توریسم آن کشور، به نحوی، اسلامی بودن آن کشور را پنهان می دارند و وارد شوندگان را، چنان به تماشای معابد و رقاص خانه های هندوییستی می کشانند، که گردشگران، در نهایت کار، بیش تر گمان دارند مشغول دیدار از یک سرزمین بودیستی بوده اند، تا پر نفوس ترین کشور اسلامی جهان؟!!



باید این ساختمان تی تیش مامانی کاملا نوساز را با چند دست مبل و صندلی بازاری و چند ستون چوبی و ازاره اکلیل مالیده می دیدید و به توضیح هندوییست هایی گوش می دادید که این سالن تازه کف سازی شده را «قصر سلطان» می نامیدند و برای آن، درست همسان معابد خود، عمر دراز قائل می شدند!!! و اگر شما را در پذیرش این گونه ادعاها مردد ببینند، مطابق الگوهای موجود، به دیدار چند اشکاف و گنجه ای می برند که در آن چند فقره ظرف و ظروف طلایین چیده شده است!!!



و این هم شمایل تعدادی از خدمه ی آن قصر، که از هندوان و ساکنان آسیای جنوب شرقی و در زمره ی همان مهاجران تازه وارد به اندونزی اند. مردمی که قشر معینی از فعالین فرهنگی و تجاری و امورات مربوط به توریسم اندونزی را تشکیل می دهند و به خوبی در میان مردم قابل تشخیص اند.



این هم چهره پردازی در مراسم رقص هندوان با نام راجانگ که به طور معمول توریست های اندونزی از برخورد با آنان مکیف می شوند و انعکاس آن را به صورت توصیفی در باب آن سرزمین نخبه مسلمان به خاستگاه خود می برند. در این جا نیز با فرمت همان هندوان تازه وارد به اندونزی مواجهیم که تقریبا به صورت تروپ های مهاجر، در صد سال اخیر با امکانات و ثروت کافی برای معرفی نمایشی اندونزی به عنوان سرزمینی با قدمت حضور بوداییان و هندوییست ها به کشوری وارد شده اند که مامن مسلمانان گریخته از چنگال کشیشان مسلح و مهاجمی بوده است که در دوران اخیر به آفریقا و هندوستان یورش وحشیانه برده اند.

در میان صفحات آشفته و بی سر و سامان تاریخ مدون و موجود ایران، هیچ بخشی را درهم ریخته و بی اساس تر از دوران صد ساله ی مابین تیموریان و صفویه نمی یابیم که آن را به دو سلسله ی آق قویونلو و قره قویونلو با دوازده سلطان بخشیده اند، که یکی از مشهورترین آن ها را، حسن بیک پسر علی بیک، معروف به اوزون حسن معرفی می کنند. خلاصه ی آن چه را که می توان از اطلاعات ناچیز و پراکنده و بی ربط کنونی در باب این دو سلسله بیرون کشید، همان است که در نقل زیر می خوانیم.

«در اواخر حکومت ایلخانان در ایران طی لشکر کشی های مغول، عده ای از ترکمانان، مساکن اولیه ی خود را ترک کردند و رهسپار آسیای غربی شدند و در شمال بین النهرین سکونت اختیار کردند و صاحب قدرت و اعتبار شدند. معروف ترین این طوایف نخست طایفه ی قراقویونلو است که **در شمال دریاچه ی وان** مستقر گردیدند و دیگری آق قویونلو است **که در ناحیه ی دیاربکر ساکن شدند**». (عزیز الله بیات، کلیات تاریخ تطبیقی ایران، ص ۲۸۱)

اگر کسی چندان حوصله کند که بدون درهم ریختن سلامت رفتاری خویش، قصد روشن کردن وقایع و مفاهیم تاریخی ایران، در سیصد سال فاصله ی ظهور مضحک چنگیز خان تا غروب خنده دار آق قویونلوها و نمایش طرب فزای آغاز صفویه را جمع و جور کند، که بیش از ۱۶۰ حاکم و زمام دار، با نام مغول و انواع ایلخانی و ایلکانی و چوپانی و سر به دار و اینجو و شبانکاره و آل کرت و اتابک و تیموری و طغا تیموری و هلاکو و آق قویونلو و قره قویونلو و از این قبیل به خود دیده، و ظاهرا هریک به طور نسبی قریب دو سال جلوه کرده اند، با چنان مصیبتی مواجه خواهد شد که سرانجام صلاح را در قبول بی چون و چرا و کم و کاست همان ترهاتی می یابد که تاکنون در پیش روی داشته است. اگر گمان می کنید این همه سردار و سرکرده و سلطان به میزان آبریزگاهی نشانه ی مادی در نقطه ای از ایران به جای گذارده اند، خوش خیالی می کنید، زیرا تمام آن ها را فقط در میان کلماتی می یابید که در چند کتاب بی صاحب و سرنوشت، از قبیل «سفرنامه های ونیزیان در ایران» و از قول چند کشیش و تاجر به ایران وارد شده، در باب آن دو قویونلوهای سیاه و سپید منتشر کرده اند .ایلاتی که گویا بی اعتنا به امپراتوری عثمانی، در دیار بکر و حوالی دریاچه وان از بقایای به غرب گریخته ترکمانان سربرآورده اند و اصولا کسی به روی خود نیاورده است که حضور غیر ممکن آنان در آن حوالی از چه راهی با تاریخ ایران مرتبط می شود و چرا آن ونیزیان برای دیدار از سرکرده آن دو ایل به دیار بکر کوچیده، از شیراز و اصفهان و تبریز سر در می آورند؟ و واقع امر پنهان مانده است که مکرر کردن نام این گونه شهرهای تازه سربرآورده در جغرافیای ایران، در مرقومات قلابی متعدد و به هر بهانه، از عهد فردوسی تا اوزون حسن، جز دادن تنفس مصنوعی بی اثر به مردگان نیست .

«به **چولپر خان** رفتم که در زبان ما یعنی بنده ی خان است. شهری است کوچک اگرچه از ویرانه های اش پیداست که بناهای خوبی داشته بوده است. پیرامون اش دو میل است و دارای پانصد خانه است و در این محل بود که **ترجمان من جان سپرد** .از این رو از آن پس تا هنگامی که در ایران بودم، هرگز نتوانستم کسی را بیابم که زبان مرا بداند. پس برخلاف دیگر سفیران، **کار ترجمانی را خود به عهده گرفتم**». (سفر نامه های ونیزیان در ایران، ص ۷۹)

این نقل یکی از همان ونیزیان است با نام جوزپه باربارو، که احتمالا از مسخره کردن خود لذت می برده است. کاری به آن شهر کوچک چولپر خان او ندارم که ظاهرا چولپر آن به معنای بنده بوده است!!!؟ مضحکه زمانی بروز می کند که پس از مرگ مترجم همراه او و مایوس شدن از یافتن مترجمی دیگر، که ایتالیایی بداند، می گوید که کار ترجمه را خود به عهده گرفتم!!! و هیچ کس نخواسته و یا نتوانسته در برابر این شیادی و دلقکی آشکار، بپرسد چه طور ممکن است کسی مترجم خود باشد؟ اگر او فارسی و یا زبان بومیان ایران را می دانسته، که دیگر اطوارهای مرگ مترجم و نیافتن جانشین برای او، به چه معناست و اگر جز ایتالیایی نمی دانسته، پس چه گونه مترجم خود شده است؟!!! به راستی که از قول این گونه ابلهان زبان نفهم، از هرودوت تا اشمیت و نظایر آن ها، برای ما حصه های مختلف تاریخ مان را تعریف کرده اند!!! و مصیبت زمانی دردناک تر می

شود که می دانیم همین عنصر عقب مانده و از قبیل او هرگز به ایران نیامده اند زیرا در زمان مورد اشاره ی آن ها ایران کم ترین مفهوم تاریخی و سیاسی و اجتماعی ون فرهنگی داشته است.

«کشور تاتار، که در میان آن **رود لدیل جاری است** و از مغرب و شمال غربی محدود است به لهستان و از شمال به روسیه و از جنوب به دریای سیاه و نواحی آلان ها، کومان ها و خزرها. تمام این نواحی به **دریای تاباچی** محدود می شود و برای آن که سخن ام را به تر دریابید می گویم که پاره ای از آن به کناره دریای سیاه و پاره ای دیگر می رسد **به رود خانه ای به نام آلیس که در چهل مایلی کفا قرار دارد** و پس از عبور از آن رود **به سوی مون کاسترو جاری است** و در آن جا **رود دانوب** جریان دارد». (سفر نامه های ونیزیان در ایران، ص ۱۹)

بفرمایید این ظاهرا ونیزی هم همان سبک گیج کننده ای را در گفتار رعایت می کند که مخصوص تالیفاتی از قبیل الفهرست ابن ندیم و یا سفر نامه ی ناصر خسرو قبادیانی است. مشتی اسامی و الفاظ و ارتباطاتی که به هم پیوند دادن آن ها با هر میزان سهل گیری و ندیده انگاری ناممکن است: رود لدیل، دریای تاباچی، رود آلیس، شهر کفا، مون کاسترو، رود دانوب، لهستان، روسیه،؟!!! آیا کسی می تواند این تاتارستان باربارو را در جایی از نقشه کره زمین علامت گذاری کند؟!

«اسماعیل هر روز به میدان می آمد و با امیران سرگرم تیر اندازی می شد و به ایشان عطایای فراوان می بخشید. هنگامی که سلطان بزرگ اسماعیل در میدان حاضر می شد **به افتخارش می رقصیدند و می خواندند و آلات طرب می** نواختند. این صوفی را مردم کشورش **مانند خدا دوست دارند** و تکریم و تعظیم می کنند. به خصوص سپاهیان اش که بسیاری از آنان بدون زره به جنگ می روند و انتظار دارند که اسماعیل در پیکار نگهدار آنان باشد. همچنین کسانی دیگر هستند که بی زره و جوشن به جنگ می روند و راضی اند که در راه پادشاه خود کشته شوند. از این رو باسینه های برهنه به پیش می تازند و فریاد می زنند «شیخ، شیخ». **نام خدا را در سراسر ایران فراموش کرده و فقط اسم اسماعیل را به خاطر سپرده اند.** اگر کسی هنگام سواری از اسب به زمین افتد یا پیاده شود هیچ خدای دیگری جز شیخ را به یاری نمی طلبد و نام او را بر دو گونه یاد می کند. نخست شیخ به مفهوم خدا، دوم به معنای پیامبر. زیرا مسلمانان می گویند «لا اله الا الله محمد رسول الله» اما ایرانیان می گویند:**«لا اله الا الله اسماعیل ولی الله...»** هنگامی که دومین بار اسماعیل به تبریز آمد کاری بس ننگین از او سر زد زیرا فرمان داد تا دوازده تن از زیبا ترین جوانان شهر را به کاخ هشت بهشت برند و **با آنان عمل شنیع انجام داد و سپس آنان را به همین نیت به امرای خود داد.** اندکی پیش از آن نیز دستور داده بود تا ده تن از بچه های مردان محترم را به همان ترتیب دستگیر کنند». (سفر نامه های ونیزیان در ایران، ص ۴۲۹)

مطلب واضحی است که در تعیین تکلیف با آن ناگزیریم، زیرا از آن که شاه اسماعیل را بنیان گذار مشی و مذهب تشیع معرفی کرده اند، اگر اوصاف بالا با او منطبق است، پس بنیان گذار تشیع صفوی در ایران یک لاابالی در جایگاه الله نشسته است و اگر چنین نیست نخست کسی بگوید شاه اسماعیل واقعی را، اگر بوده است، کجا و چه گونه باید یافت و به اشاره ی کدام مرکز و چرا اراجیف این به اصطلاح سیاحان ونیزی را به عنوان مدارک ایران شناسی همه جا تبلیغ می کنند و کسانی از چنین شاه اسماعیلی، قوم پرستانه، پیامبر و سرکرده ی صاحب کرامت می سازند و کسان دیگری به نام او اپرا می نوازند و فرش می بافند؟!

پس بار دیگر به اندونزی باز گردم. اندونزی کشوری مسلمان است و در قانون اساسی آن تعلق به هیچ فرقه و مذهبی ذکر نشده است. تظاهر به اسلام در اندونزی چنان نادر است که به عدم می ماند. مردان غالبا و به طور معمول، ریش و ته ریش متظاهرانه نمی گذارند، تسبیح نمی گردانند، پرچم و پوستر در دکان ها نمی آویزند، زنان چادر و چاقچور ندارند، از تعطیلات مذهبی خبری نیست، سینه نمی زنند، کتاب دعا ندارند و در خیابان و حتی مساجد داعیه داری برای دین، در لباس مخصوص دیده

نمی شود. اسلام در قلب و باور مردم اندونزی خانه دارد که صمیمانه به پیروی و حفظ آن مفتخرند و تکالیف مقرر و مکتوب در قرآن مبارک را مو به مو اجرا می کنند، بی این که دنبال مکمل و مفسری برای توضیح آیات آن بگردند. نخستین آگاهی را با دختر و پسری دانشجو، در به اصطلاح فاست فودی، در شب اول ورودم به جاکارتا، پایتخت اندونزی، به دست آوردم. دختر صورت دل چسب باوقاری داشت و شاید پزشکی می خواند و پسر مشغول به جامعه شناسی بود. مسلمانانی آگاه بودند و اطلاعات آنان از ایران نسبتا کافی بود و به مسائل سیاسی توجه داشتند. سرانجام از تناسب عددی معتقدان به فرقه های اسلامی در اندونزی پرسیدم. به نشان غریبگی با سئوال به یکدیگر نگاه کردند. پرسش ام را خرد و صریح تر کردم و از تعلق مذهبی مردم اندونزی پرسیدم. نتیجه همان بود، چیزی نمی فهمیدند. ناگزیر از تشیع و تسنن گفتم و از بنی امیه و از این قبیل. دختر کوشید نام بنی امیه را به مفهوم ناآشنایی با آن تکرار کند، که نتوانست. حالا نوبت من بود که حیرت کنم. از خلفای راشدین گفتم و از امام علی و اختلاف میان شیعه و سنی. گویی افسانه پریان می شنیدند و کم ترین آگاهی از سقیفه و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و سایر اصحاب نداشتند. می خواستم از راه شیطنت از سلمان پارسی بپرسم که منصرف شدم و به یاد آوردم که ما در نزدیکی خانه ی خدا مساجدمان مختلف است و او در انتهای زمین از این افسانه های نوین اسلامی بی خبر است؟! در طول سفر در هر فرصت میسر و از هر کسی که ممکن بود، در میان مردمی از طبقات و علائق مختلف، سئوال ها را مکرر کردم و همیشه نتیجه همان بود. مسافرت دور و دراز و شتابان، که غالب اوقات آن در جاده ها می گذشت، اجازه نمی داد با مراکز آکادمیک اندونزی تماس بگیرم، اما هرچه در میان مردم سرک کشیدم و گاه کار را به فضولی کشاندم، از اختلاف مذهبی در اندونزی اثری ندیدم. اما زمان خروج از آن کشور پیش خود به این نتیجه رسیده بودم که در زمان گریز مسلمانان آفریقایی و هندی به آن سرزمین، یعنی چهارصد سال پیش، هنوز تاریخ کنونی برای اسلام نوشته نشده و هنوز فرقه های اسلامی را اختراع و ابداع نکرده بودند .امری که از پیش بدان یقین داشتم و تجسس های بعد مرا به صحت آن چندان مطمئن کرده است، که بتوانم با قدرت کافی از ارائه ی آن دفاع کنم. من با قصد بازگشت به اتحاد اسلامی وحشتی از عنوان کردن این اساس ندارم که هر یک از حوزه های آموزشی و رسمی اسلامی که در سرزمین های نزدیک به خانه ی خدا، از شمال آفریقا تا خراسان بزرگ و ترکیه و پاکستان و هند گشوده اند، و گردانندگان آن، در حیات جدید خود، پیوسته به توضیح شاخه ای از مذاهب مشغول بوده اند، که به جای دین گرفته اند و بنا بر تصریح تمسخر آمیز قرآن قویم، گمان بر صحت حصه ی خود دارند و هر یک تنها به حاشیه هایی می پردازند که با نزول قرآن و رسالت پیامبر مطلقا بی ارتباط است و جز اپوزسیونی نوساخته، برای تضعیف وحدت اسلامی نیستند. در نهایت آن مسلمانی که قرآن را اساس درک مستقیم از قرآن گرفته، ارجاع به هیچ بنده ای را جدی نمی گیرد و بدان نیازی ندارد، خلاء زمانی دهان باز می کند که کسانی توضیح گزیده تاریخ دل خواه و دست ساز خود از حوادث نامعین اسلامی را به جای دین اسلام گذارده و رسالت کامل پیامبر در ابلاغ آیات قرآن را مشروط به تایید آتی مشتی مفسر و مفتی و شیخ و مسئله گو گرفته اند. این مقدمات را بر آن توضیح آتی و کافی بر جدید بودن تفکر فرقوی در اسلام آوردم تا با یمن آن یادداشت های دیدار از اندونزی را به پایان برم و به عنایت الهی امیدوار باشم که فرصت تجدید و ادامه ی این یادداشت و مباحث مندرج در آن را فراهم آورد.

در ورود به دالان های دشوار پوی و در تاریکی فرو رفته ای که در مسیر رونده قرار می گیرد، معمول چنین است که عابر خود را به خداوند می سپارد و با ذکر **انا لله و انا الیه راجعون،** برای استقبال از تبعات آن عبور اعلام آمادگی می کند. حال، ناظم این مجموعه یادداشت ها، ضرورت ورود به چنین گذری را در برابر می بیند، که دخول از دهانه آن با قبول مبدل شدن به قربانی برابر است. مورخ با پرده برداری و با اصطلاح روز، رونمایی از پنهان مانده ترین تصویر تاریخ ایران و شرق میانه، در مقطعی که صفویه نام داده اند و به پشت سر نهادن این گذرگاه، کتاب سوم از مجموعه ی »تاملی در بنیان تاریخ ایران»، با عنوان برآمدن صفویه را می بندد و تعجب نخواهد کرد اگر علنی کردن این گفتار، حتی ظرفیت تحمل هایی را سرریز کند که پیوسته و شجاعانه ندای نیاز و ضرورت بازبینی در تمام امور را تذکر داده اند .

باری، چنان می نماید که زندگانی آرام، مسلمانانه و پر از مسالمت و مهربانی، در سرزمین اندونزی، مورد قبول و موافقت و پسند فرقه گرایان نبوده و از آن که در اندونزی فقط قرآن می خوانند، نماز می گذارند، از منهیات بدون هیچ واسطه و واهمه و سفارش و شفیعی می پرهیزند و آداب دین را، نه چنان که فقه محدود و مجبور می کند، بل برابر برداشت مستقیم از آیات قرآن به جای می آورند، مدتی است کسانی مشغول تدارک اند تا با یاد دادن نحوه ی آتش زدن مسجد آن دیگری و به خون کشاندن مسلمان همسایه، که مثلا به هنگام نماز دست را بسته و یا باز نگه می دارد، اسلام مخصوصی را به اندونزی سوقات برند که در آن دیار شناخته نبوده است .

«حجت الاسلام و المسلمین سید فارس حسینی تویسرکانی از روحانیون فعال و بانی مؤسسه اهل البیت (ع) در جاکارتاست که فارسی و انگلیسی و عربی و اندنزیایی و سواحلی را به راحتی صحبت می‌کند. ایشان مدتها در تانزانیا بوده و **از هفت هشت سال پیش** به اندونزی آمده است. مؤسسه اهل البیت (ع) **در سال ۲۰۰۶** توسط خود این سید و با پشتوانه مالی حجت الاسلام و المسلمین شهرستانی طی نه ماه ساخته شد و دو سالی است که فعالیت‌های تبلیغی و درسی خود را شروع کرده است. ایشان پیش از ساختن مؤسسه، به صورت پراکنده در مؤسسات مختلف مشغول به فعالیت تبلیغی بوده است. روزهای **شنبه و یکشنبه** که روزهای رسمی تعطیل در اندونزی است نماز جماعت در مؤسسه برگزار می‌شود. سه روز بعد از آن، هر روز درس فقه و عقاید ارائه می شود که همراه آن نماز جماعت مغرب و عشا نیز برگزار می‌گردد. به گفته ایشان در حال حاضر، درس‌های فقه و عقاید متعددی **از سوی طلابی که در ایران تحصیل کرده‌اند** برای شیعیان برگزار می‌شود. ایشان در راه افزودند که بسیاری از شیعیان طالب اقامه نماز جمعه هستند، اما تاکنون برای حفظ اوضاع، به مصلحت دانسته نشده و به خصوص در رابطه با مؤسسه این کار در حوزه وظایف آن شمرده نشده است. در واقع یک دلیل دیگر هم این است که این ساختمان صورت مسجد ندارد. همین جا بیفزایم که مساجد اینجا به جز موارد خاص که مساجد باشکوهی است، **معمولا یک ساختمان عادی است** که یک گنبد کوچک روی آن گذاشته می شود. از صحبت‌های مقدماتی روشن شد که در ارتباط با فعالیت های تبلیغی، اندونزی این شانس را دارد که **چندین نفر از افراد فرهیخته** به کار آموزش دین و مذهب شیعه مشغول هستند. به علاوه سالهاست که تعدادی از طلبه‌های اندونزیایی که در قم تحصیل کرده‌اند به اینجا بازگشته، به اداره مؤسسات پرداخته و **مشغول تبلیغات دینی هستند** .از فرودگاه که خارج شدیم، چهل دقیقه طول کشید تا به مؤسسه اهل البیت (ع) رسیدیم. به تازگی، یعنی ساعتی پیش از ورود ما، مراسم عروسی یک دختر و پسر شیعه اندونزیایی در آن محل تمام شده بود. **در آن مراسم حدیث کسا خوانده شده بود** .گفتنی

است که هر شب جمعه در اینجا و چندین مؤسسه دیگر **دعای کمیل** برگزار می شود، اما امشب به خاطر عروسی حدیث کسا خوانده شده است». (رسول جعفریان، سفر به جاوه قدیم یا اندونزی جدید، مندرج در آدرس: (www.historylib.com/Site/SViewDocument.aspx?DocID=971&RT=List

بر این قرار شیعیان هم یکی دو سالی است به عرصه ی اندونزی رسیده اند تا مذهب خود را به آن مردم آرامش خواه ارائه دهند. آیا اندونزی در اختیار کفار و یا مشرکین است، آیا قصد انتقال و اقدام به تبیین دیگری از یکتا پرستی به آن مردم از پیش یگانه پرست را کرده اند، آیا برای اندونزی قرآن نوی می برند، آیا می خواهند جایگاه پیامبر اسلام را به آنان بشناسانند، آیا در اندونزی بدون وضو نماز می کنند، آیا طرز خواندن نماز را فراموش کرده اند، آیا روزه نمی گیرند، آیا به حج نمی روند و ندای الله اکبر از قریب نیم میلیون مسجد مختصر و بدون طلا و کاشی کاری آنان بلند نیست؟ خیر به اندونزی می روند تا برای آنان صفحاتی از تاریخ اسلام را بخوانند که حاصل آن نا آشنا شمردن ۹۰ درصد از مسلمانان کنونی جهان با اسلام اصیل است!!؟ در این اسلام اصیل از آغاز مومنی جز به کم از شماره ی انگشتان دست دیده نمی شود و اگر امروز هم قریب به اتفاق مسلمانان جهان روایات ما از تاریخ اسلام را نمی پذیرند، که منبع انتشار کلی و از هر نوع آن زیر سئوال است، پس اسلام ۱۴۰۰ سال گذشته را در انتظار بوده، تا هیئت های تبلیغاتی، در پروازها و سفرهای سیاحتی، مثلا برای مبارکی عروسی زوج جدیدا به تشیع پیوسته ی اندونزیایی حدیث کسا بخوانند و گره از اسلام ساده ی آن مردم باز کنند !!!آیا مشکل مسلمانان اندونزی ناآشنایی آنان با دعای ندبه و کمیل و حدیث کسا است؟ اگر نومسیون های تبلیغ مسیحیت، تا کنار دیوار دانشگاه های ما لانه دارند و خانه کرده اند، مورخ در حیرت است چرا مثلا برای مسلمان کردن مردم ژاپن و یا شیلی هیئتی نمی فرستیم، اما برای اتصال مسلمانان اندونزی به فرقه بازی ها، چنین بی قراری می کنیم؟! و تا به یاد دارم، درس دیگری را باز پس دهم که یک مدیریت میان سال و مسلمان هتل به من داد، در حالی که چند مستمع دیگر حضور داشتند. از او سئوال کردم چرا نماز جمعه را در غیر روز آن برگزار می کنید؟ به سادگی پاسخ داد: در قرآن کریم چهارشنبه و پنج شنبه نیست و اشاره به جمعه ضرورت جماعت را ذکر می کند، که در اندونزی به سبب نیازهای جامعه، به تعطیل رسمی ما منتقل شده است. ما اصل را در این می دانیم که سفارش جماعت در نماز را نه تنها هفته ای یک روز، بل در هر زمان ممکن رعایت کنیم. به یاد آوردم که یوم در قرآن مجید نه به طلوع روز، که به رخ دادی تعیین کننده اشاره دارد: یوم الدین، یوم الاخر، یوم القیامه، یوم تبیض الوجوه، یوم یحشرهم جمیعا، یوم ینفخ فی الصور، یوم حنین و قس علی هذا .

«نخستین نکته‌ای که در باره تشیع در اندونزی می شنویم، در باره سادات اینجاست که **همگی از نسل امام جعفر صادق (ع)** و از شاخه علی بن جعفر عریضی هستند. اینها سادات حضارمه یا حضرموتی (بخشی از یمن) هستند که در **قرن نهم** با کشتی به این مناطق آمده اند. این را هم عرض کنم که سادات عریضی در ایران هم شاخه‌هایی دارند. **شماری از این سادات از شیعیان قدیم هستند** که اولین بار در شهر آچه ساکن شده و از آنجا به سایر نقاط اندونزی کوچ کرده‌اند **.در حال حاضر شمار زیادی از آنان سنی مذهب (شافعی) و حتی برخی از آنها وهابی هستند.** در اینجا به جای کلمه «سید» کلمه «حبیب» را به کار می برند». (رسول جعفریان، سفر به جاوه قدیم یا اندونزی جدید)

این هم انتقال امام زادگانی به اندونزی، همگی از نسل امام جعفر صادق، که گویا به مرور زمان شمار زیادی از آنان سنی و حتی وهابی شده اند و شاید هم به همین سبب، نه سید که حبیب خوانده می شوند. تدارک چنین سفرنامه ای از سوی ناظری که خود را مورخ و محقق در تاریخ اسلام شناسانده، آیا تبعیت از مجموعه افسانه های موجود در باب تاریخ اسلام نیست و

جای افسوس ندارد که آقای جعفریان در انتهای تاریخ گذاری قرن نهم خود در متن بالا نوع میلادی و هجری آن را ذکر نکرده اند تا معین شود سرویس کشتی رانی های مورد اشاره ایشان، از چند قرن مقدم بر فراهم آمدن امکانات جهانی آن، عازم اندونزی می شده اند!!؟

«صبح روز جمعه هفتم تیرماه به پونچاک، جایی کوهستانی در جنوب جاکارتا رفتیم که بسیار زیبا بود. فاصله آن به تقریب کمتر از یک ساعت راه از جاکارتاست. مسیر آن توریستی و نسبتا شلوغ بود و به تدریج که به منطقه کوهستانی نزدیک شدیم راه باریک و تنگ گردید. گفته می‌شود که جاکارتا ۱۸ میلیون جمعیت دارد. روزهای تعطیل آنان شنبه و یکشنبه است و بنابرین روز جمعه، مسیر یاد شده چندان شلوغ نبود. نماز ظهر را در مسجدی بسیار زیبا که بر بلندی کوهی ساخته شده بود، وانسان را بی اختیار به یاد امامزاده هاشم می انداخت، خواندیم. از ابتدای ورودی باید کفشها را در می آوردیم و **تمامی محدوده وضوخانه و حتی دستشویی را با پای لخت رفت .** ظاهرش البته تمیز بود و برای ما هم راهی جز رعایت مقررات نبود. با اصرار برای ورود به دستشویی یک دمپایی گرفتیم. بعد از اقامه نماز از مسجد بیرون آمده به سمت یک رستوران رفتیم... زندگی مردم در اینجا به نظر دشوار می‌آید .درآمدها اندک و شمار جمعیت قابل توجه است. در طول این مسیر، هزاران مغازه کوچک اما با کیفیت بسیار پایین دیده می شد. راسته های میوه فروشی، با میوه های معمولی و محلی، پررونق ترین آنها از لحاظ جنس بود. مغازه های دیگر معمولا بسیار حقیر و شامل برخی از اقلام عادی و ابتدایی و گاه صنایع دستی بود. اصولا در اینجا صنایع دستی جایگاه ویژه ای دارد و به خصوص از چوب که محصول عمده اندونزی است، بسیار خوب استفاده می‌شود. می دانیم که جنگلهای بیشمار اندونزی، این کشور را به یک منبع شگفت برای کاغذ تبدیل کرده و بهترین کاغذهایی که ما و بسیاری از کشورهای منطقه ما از آن استفاده می کنند از همین اندونزی است. ذغال سنگ این کشور به علاوه برنج از مهم ترین اقلام اقتصادی آن است. مردمان این خطه، همان طور که در مکه و مدینه هم فراوان آنان را دیده بودیم، آرام و قانع و به احتمال اندکی هم ترسو که شرط یک زندگی بی سروصداست. لذاست که دعوا میان افراد کمتر دیده می شود. در رانندگی هم کسی عصبی نیست به علاوه، غالب مردم خنده رو و ملیح هستند **.البته خنده‌ای که ویژه فروشندگان است و بسا آن را از اروپایی ها یاد گرفته باشند، خنده‌هایی است که به عقیده من بیشتر محیلانه است تا از سر صداقت، درست مثل اروپا».** (رسول جعفریان، سفر به جاوه قدیم یا اندونزی جدید)

در اندونزی احکام طهارت و نجاست، جاری در رسالات عملیه ی ما، رعایت نمی شود، زندگانی روزانه را با وسواس های بی اساس به جهنم بدل نمی کنند و بر هر عنصر و ترشحی، به هر بهانه مارک نجاست نمی زنند. با کس دیگری در این باب گپ می زدم. معتقد بود نجس و پاک را آیات قرآن تعیین کرده، خاک از نظر خداوند تا حد ابزار تیمم طاهر است و قدم گذاردن با پای برهنه بر آن، موجب نجاست نیست. از اعتقاد آن مردم به تبعیت بدون چون و چرا و بی واسطه از متن مستقیم قرآن پیوسته دچار حیرت می شدم و البته اگر سکوت ام را، که پایه ی تعمق داشت، با خنده ی شیرین معمول شان نشانه ی عجز و قبول می انگاشتند، آن را همانند آقای جعفریان نه محیلانه که آموزگارانه و نوازشگر می شناختم.

«پدیده ی عمومی دیگری که در وقت گردش در مراکز شلوغ می‌توان مشاهده کرد، حجاب است .طی ده سال گذشته تعداد زنان محجبه چندین برابر شده و در حال حاضر می توان گفت که چیزی بین سی تا چهل درصد زنان محجبه شده اند **.گرچه خیلی به معرفت دینی آنان افزوده نشده است** .از اسلام، نمازهای یومیه به علاوه

نماز جمعه نهایت اهمیت را دارد **.اما بیش از آن، چیزی وجود ندارد .**غالب مردم در وقت رفتن به نماز جمعه، شلوار خود را درآورده و لنگ مانندی می پوشند. این به خصوص برای افراد مقدس رایج است. کسانی که به مکه مشرف شده اند، اندونزیایی هایی را معمولا با این قبیل لنگ ها دیده اند». (رسول جعفریان، سفر به جاوه قدیم یا اندونزی جدید)

به روشنی نمی دانم شیخ عالی رتبه ی ما در کدام حوزه ی اندونزی سیاحت کرده و به گردش رفته اند، که در آن تنها سی یا چهل درصد زنان، آن هم اخیرا و بدون معرفت دینی حجاب داشته اند!!!؟ در اندونزی بی حجابی فراوان نبوده و نیست و بد حجابی مطلقا دیده نمی شود. به راستی سخنان بالا در باب عظیم ترین تجمع مسلمین، که عابد ترین آنان اند، اما به تشخیص آقای جعفریان چیزی از اسلام جز نماز و ستایش خداوند نمی دانند! غلیان تعصب و حتی رگه هایی از عصبیت در گفتار شیخ ما را عیان می کند که احتمالا تنها زمانی به مسلمانی مردم اندونزی فتوا خواهند داد که در فرودگاه جاکارتا سینه زنی ببینند و یا تمثیلی کاه پر کرده از تجسم عمر را در مقدم ایشان بسوزانند، هرچند همانند ما به درستی ندانند که کیست!!!؟

«از خانم تانگ پرسیدیم که **آیا در اندونزی رشته فلسفه اسلامی در دانشگاهها وجود دارد** که ایشان جواب منفی داد. و گفت که البته رشته فلسفه‌های غربی هست. وی در باره طلبه‌هایی هم که در ایران درس خوانده‌اند گفت که **در ایران خیلی به اینها خوش می‌گذرد** و وقتی اینجا می‌آیند گرفتار نوعی وازدگی می شوند. البته این که فارغ التحصیلان طلبه ایرانی در اینجا معمولا مشغول کار می شوند نکته جالبی است **.آنان تقریبا بیکار نمی‌مانند** و اخیرا به کارهای انتشاراتی رو آورده‌اند». (رسول جعفریان، سفر به جاوه قدیم یا اندونزی جدید)

این هم دلیل دیگری بر رد مسلمانی مردم اندونزی، که نه تنها دست نوشته های ناشناسانی درباره ی تاریخ اسلام را جدی نمی گیرند، که خوراک فراوانی فراخور اشتهای فرقه بازان است، بل لفاظی های نو نوشته ای را هم باور ندارند که فلسفه ی اسلامی نام گرفته و معارضی بر قرآن است. تردید دارم آقای جعفریان به گزندگی اشارات خانم تانگ پی برده باشند که آشکارا، اما زیرکانه، به ایشان یاد آور شده اند که گرایش نو به طلبگی در قم، از سوی کسانی در اندونزی، پایه اعتقادی محکمی ندارد، بل به سبب پذیرایی نمک گیرانه ای است که از آنان در ایران می شود و امید به شغل و درآمدی که بدون معطلی در بازگشت به اندونزی انتظارشان را می کشد!!؟

«درباره شمار شیعیان پرسیدیم. گفتند: آماری که اخیرا **سازمان سیا** از اقلیت ها ارائه داد، حکایت از آن داشت که **یک درصد جمعیت** اندونزی شیعه هستند. آقای حکیم الهی گفت که به نظر ما حدود سه میلیون شیعه در اینجا هست **.اما شیعه متدین و مقید شاید حوالی یک صد هزار باشد** .ایشان گفت ما در هر شهری وارد می شویم، شیعیانی را در آنجا می بینیم». (رسول جعفریان، سفر به جاوه قدیم یا اندونزی جدید)

همه چیز از خیال بافی مایه می گیرد، آمار شیعیان اندونزی را سازمان سیا دارد و نه حوزه های تشیع در کربلا و نجف و قم، چنان که نمی دانیم چرا همین پایه ی یک درصد در میان جمعیت دویست میلیونی مسلمانان اندونزی سر به سه میلیون نفر زده است، همان طور که معلوم نیست آقای حکیم الهی با چه مقیاس و معیاری دو میلیون و نهصد هزار از این آمار را خارج از مذهب تشیع مقید می شناساند و مگر در اندونزی، شاخه های دیگری از تشیع غیر معتقد و بی قید روییده است؟!

«اما در ارتباط با مذهب سادات؛ واقعیت آن است که **آنان به تدریج تشیع خویش را فراموش کرده** و حتی هویت سید بودن خویش را نیز برای مدتها فراموش کردند. آنان از حضرموتِ یمن به سمت آچه آمده بودند و اسلام نیز از همین طریق وارد اندونزی کردند. بسا به جز سادات، قبایل دیگری هم از زمره مهاجران بوده اند». (رسول جعفریان، سفر به جاوه قدیم یا اندونزی جدید)

این است عاقبت آن دیدار از سر انتظارات متعصبانه، که در ذهن خود تشیع را همراه خانواده ی خیالی امامان به هر سو می کشاند و پرچم آن را از قرون ماضیه تا اعماق جنگل های انتهای شرقی زمین برپا می بیند. چنین آرزومندی، آن گاه که با فقدان تصورات و امید های خود رو به رو می شود، ناگزیر است همان سادات و امامزادگان را به پشیمان شدگان و بازگشتگانی از راه پدران بزرگوار خویش تبدیل کند!؟

«در حال حاضر دو جریان مهم اسلامی در اندونزی وجود دارد. یکی نهضت العلماء که ادعا می شود که چهل میلیون عضو و سه هزار مدرسه و مکتب خانه دارد و رئیس بخش حوزه ای آن دکتر عقیل سراج است. اینها نفوذ زیادی بین مردم دارند و به طور معمول وزیر دین از اینها انتخاب می شود. این عقیل سراج چند بار هم ایران آمده و روابطش با ایران خوب است. اما بیشتر فارغ التحصیلان آنها برای ادامه تحصیل به سعودی یا مصر می روند. جمعیت دیگر انجمن محمدیه است که مؤسس آن شخصی به نام احمد دحلان بوده و آنها هم رابطه شان با ایران خوب است. برخی از فارغ التحصیلان آنها به ایران آمده‌اند. اینها نیز یک صد و هفتاد دانگشاه و مدرسه عالی دارند و ادعا می شود که ۲۵ میلیون عضو دارند .به نظر می‌رسد آینده اندونزی در اختیار این دو جمعیت و انجمن است و به همین دلیل قدرت های خارجی هم روی آنها حساسیت زیادی دارند. رایس در یکی از سفرهای اخیر خود از یکی از این حوزه ها بازدید کرد. در کل **فضای مذهبی اینجا متاثر از سعودی است** و به همین دلیل وهابی ها در اینجا بسیار فعال هستند... همین طور که کتابهای شیعه به اندونزیایی ترجمه می‌شود **دهها برابر آن** آثار معروف سنی به این زبان بازگردانده می شود. یک ناشر به نام گما انسانی دوره تفسیر سید قطب را به اندونزیایی ترجمه و منتشر کرده بود. همان ناشر بیش از ده عنوان کتاب از عائض القرنی منتشر کرده بود. سال گذشته عائض القرنی با معاون ریاست جمهوری در مراسم افتتاح همین نمایشگاه شرکت داشته است. این عائض یک وهابی مدرن در سعودی است که اگر اشتباه نکنم شعری هم از وی در ستایش صدام به عنوان یک شهید در یکی از سایت ها دیدم. در این شعر یک چهره متدین از او ساخته بود». (رسول جعفریان، سفر به جاوه قدیم یا اندونزی جدید)

اینک میراث اختراع و انتقال فرق اسلامی، از ناشناسان عثمانی، که با عنایت خداوند، به تفصیل در باب آن ها خواهم نوشت، به آل سعود منتقل شده است. آن ها با پیامبر پرستی خود، که گاه به همپایگی با خداوند سر می زند و به امید خدا بخش اعظم چند گفتار آتی این مدخل نو را پر خواهد کرد، همان جاده ی تفرقه ای را می کوبند که ما با امام پرستی. آن ها عمدتا به جای آیات قرآن به احادیث رو می کنند و ما به روایات و تماما نه در تبیین اسلام، بل تدارک بهانه هایی برای پاره پاره کردن دین و نیز بدن های صاحبان آن گرایش مذهبی دیگر، که به هنگام نماز مهر می گذارد و یا نمی گذارد. سعودیان نیز به سهم و وجه و توانایی خود، ده سالی است به اندونزی ریخته اند، که مطلقا و مستقیما مسلمان اند تا در گوش آنان حکایات نوبافته ای از مالک و ابوحنیفه و دیگران را بخوانند، قرآن را کنار گذارند، صحیح های این و آن را شماره کنند، که حاوی غلط ترین بیانات در باب اسلام است، خداوند را واگذارند و مسلمانانی به خوش آیند شیوخ سعودی شوند!!!

«حوادثی هم در باره برخورد وهابی‌ها با شیعیان رخ داده است. سال گذشته در جاوه شرقی در بانگیل یکی از شهرکهای سورابایا، **وهابی ها تظاهراتی ترتیب دادند و ضمن آن یک مرکز شیعه را نیز آتش زدند .**شهر بانگیل یکی از مراکز مهم شیعه است که بسیاری از طلاب قم فارغ التحصیل این شهر هستند. بانی این مؤسسه مرحوم سید حسین حبشی است. مؤسسه مزبور یک مجتمع آموزشی شامل مهد کودک تا پایان دبیرستان است. به تازگی قصد تأسیس یک حوزه علمیه نیز دارند. در ماجرای حمله به این مؤسسه **و سنگ باران منزل رئیس این مؤسسه،** آقای سید محمد بن علوی بیش از همه در تحریکات وهابی‌ها مؤثر بود. پیش از آن قرضاوی در سفری به اندونزی تلاش کرده بود تا به عنوان میهمان ویژه رئیس جمهور، اهل سنت و مسؤولان دولت را بر ضد شیعه بسیج کند. بازتاب این فعالیت در حمله به این مرکز در شهر بانگیل که به عنوان شهر قم برای شیعیان به شمار می‌آید، ظاهر شد. عامل مستقیم این حادثه شخصی به نام سید طاهر الکاف که خود وهابی بود و از عربستان کمک می‌گرفت. **مدرسه‌ای هم به نام الهادی در جاوه مرکزی بود که حدود هفت سال قبل حمله‌ای به آن صورت گرفت و در حال حاضر آن مدرسه تعطیل است،** گرچه مدرسه قدیمی آن که حوزوی است مشغول کار است». (رسول جعفریان، سفر به جاوه قدیم یا اندونزی جدید)

و این هم آغاز بلوغ و بار دادن آن آرمان هایی که فرقه گرایان قصد گستراندن آن را در اندونزی دارند: آرامش اسلامی اندونزی برهم خورد، به یکدیگر سنگ پرتاب کنند، مراکز یکدیگر را آتش زنند، مساجد را با نماز گزاران به بمب ببندند و دیگر فجایعی که اینک تنها سوقات دشمن پسند فرقه گرایی برای جهان اسلام است.